



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



تفسیر

احسن الامم

محمد علی ابراہیمی

موسسہ نوریہ صاحبہ (پرائیویٹ) لٹریچر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسير احسن الكلام

نويسنده:

محمد علي ابراهيمي

ناشر چاپي:

موسسه صاحب الامر (عجل الله فرجه الشريف)

ناشر ديجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	تفسیر احسن الکلام جلد ۱
۱۴	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۹	فهرست نگاشته ها
۳۱	پیشگفتار
۳۲	تفسیر احسن الکلام
۳۵	در آستانه تفسیر
۳۵	اشاره
۳۷	پیامبر و دستور جمع آوری قرآن
۴۰	لزوم تمسک به قرآن و تدبیر در آن
۴۳	قرآن و صراط مستقیم
۴۵	قرآن و رهایی از فتنه ها
۴۶	قرآن و درس عبرت
۴۷	قرآن و برتری بزرگ
۴۸	قرآن و مسئولیت همگانی
۴۹	قرآن و پرسش در روز رستاخیز
۵۰	قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) دو ثقل عظیم
۵۱	قرآن و اسامی چهل گانه
۶۲	انسان و نیاز شدید به دستورات نورانی قرآن
۶۸	تفسیر قرآن و معصومان (علیهم السلام)
۷۴	قرآن و تفسیر به رأی
۷۶	امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قیم و سرپرست قرآن
۷۷	قرآن و مخاطبان اولی

۷۹	علم قرآن و هلاک شوندهگان
۸۰	علم قرآن و معصومان (علیهم السلام)
۸۲	غیر معصوم و تفسیر قرآن
۸۴	تفسیر و انواع آن
۸۴	روایات و محکمت و متشابهات قرآن
۸۵	مجتهد و ظواهر قرآن
۸۷	سلیقه شخصی و سخن در قرآن
۸۸	تفسیر سوره حمد و نگاهی به علم امیر مؤمنان علی (علیه السلام)
۹۰	تقسیم بندی آیات قرآن
۹۲	آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر
۹۳	ظهر و بطن قرآن
۹۶	قرآن و آیات محکم و متشابه
۹۹	قرآن و حدود آن
۱۰۵	آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر
۱۰۷	نیکان و بدان در قرآن
۱۰۸	پیامبر خدا، اهل بیت (علیهم السلام) و اسم اعظم الهی
۱۰۹	امیر مؤمنان (علیه السلام) ما قسیم بهشت و دوزخ
۱۱۵	قرآن منبع همه علوم
۱۱۷	علوم قرآنی و اهل آن
۱۲۰	قرآن و ائمه (علیهم السلام)
۱۲۱	ماه مبارک رمضان و نزول قرآن
۱۲۳	شکل زیبای قرآن در روز قیامت
۱۳۲	اقسام وجود قرآن
۱۳۵	نسیان قرآن در دنیا و حسرت در روز قیامت
۱۳۶	تعداد درجات بهشت طبق شمار آیات قرآنی
۱۳۷	اهمیت بسیار گوش کردن به قرآن

- ۱۳۹ اهمیت خواندن، نوشتن و حفظ یک آیه قرآن
- ۱۳۹ قرآن و برترین اعمال
- ۱۴۱ درجات مختلف و قرآن خواندن در شب
- ۱۴۲ قرآن و قرائت آن در خانه ها
- ۱۴۳ ارزش نگاه به قرآن
- ۱۴۵ قرآن و معجزه ماندگار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)
- ۱۴۶ ویژگی های قاری قرآن
- ۱۴۸ ترتیب نزول سوره ها و محل نزول آن ها
- ۱۵۶ تفسیر سوره حمد
- ۱۵۶ اشاره
- ۱۵۸ اسامی سوره حمد
- ۱۵۸ ویژگی ها و امتیازات سوره حمد
- ۱۶۹ ویژگی ها و امتیازات «بسم الله الرحمن الرحيم» و آثار آن
- ۱۸۳ بسم الله الرحمن الرحيم
- ۱۸۳ تفسیر واژگان
- ۱۸۳ تفسیر حرف باء
- ۱۸۴ تفسیر کلمه اسم
- ۱۸۴ تفسیر کلمه مبارکه الله
- ۱۸۶ معنای کلمه «الله» از دیدگاه روایات
- ۱۹۱ اسماء ذات خدا
- ۱۹۳ تفسیر کلمات مبارکه الرحمان والرحيم
- ۱۹۸ الحمد لله رب العالمين (۲)
- ۱۹۸ حمد و ثنا
- ۱۹۸ مربی و تربیت
- ۲۰۰ عالمین یعنی چه؟
- ۲۰۳ اثر اسم «رب» در مقام دعا

- الرحمن الرحيم (۳) ۲۰۴
- مالک يوم الدين (۴) ۲۰۶
- مالکیت و اقسام آن ۲۰۶
- «يوم» یعنی چه؟ ۲۰۷
- منظور از «الدين» چیست؟ ۲۰۹
- ایاک نعبد و ایاک نستعین (۵) ۲۱۲
- التفات از غیبت به خطاب ۲۱۲
- حقیقت عبودیت ۲۱۴
- حصر عبادت و استعانت ۲۱۷
- بطلان جبر و تفویض ۲۱۹
- شرایط و لوازم استعانت ۲۲۱
- شدت نیاز بنده ۲۲۲
- اهدنا الصراط المستقیم (۶) ۲۲۴
- راه مستقیم کدام است؟ ۲۲۴
- هدایت و اقسام آن ۲۲۵
- دو نوع صراط ۲۲۷
- صراط در روایات ۲۲۸
- چگونگی عبور مردم از صراط ۲۳۰
- اهمیت طلب هدایت ۲۳۱
- معرفت به روشن ترین هدایت ۲۳۲
- مستقیم یعنی چه؟ ۲۳۵
- صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين (۷) ۲۳۷
- اقسام نعمتهای الهی ۲۳۸
- غضب شدگان و گمراهان ۲۳۹
- غضب و ضلال یعنی چه؟ ۲۴۰
- تفسیر سوره بقره ۲۴۴

- ۲۴۴ اشاره
- ۲۴۶ ویژگی های سوره بقره
- ۲۴۶ فضیلت سوره بقره
- ۲۴۸ الم (۱)
- ۲۴۸ حروف مقطعه قرآن
- ۲۵۰ روایتی در حروف مقطعه
- ۲۵۶ ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين (۲)
- ۲۵۶ منظور از کتاب چیست؟
- ۲۶۱ چهار گروه انسانی
- ۲۶۲ معنای تقوا
- ۲۶۳ مراتب ده گانه تقوا
- ۲۶۸ الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلاه و ما رزقناهم ينفقون (۳)
- ۲۶۸ معنای لغوی ایمان
- ۲۶۹ معنای ایمان در زبان اهل شرع
- ۲۷۴ ایمان به چه چیزی محقق می شود؟
- ۲۷۴ مراتب ایمان
- ۲۷۵ مراتب یقین
- ۲۷۷ مراتب ایمان به سخن دیگر
- ۲۷۸ حقیقت بحث
- ۲۷۹ ویژگی ها و صفات اهل ایمان
- ۲۸۰ حقیقت ایمان و ثمرات آن
- ۲۸۶ فرق بین اسلام و دین
- ۲۹۱ معنای غیب چیست؟
- ۲۹۱ ایمان به غیب در روایات
- ۲۹۳ مدح مؤمنان در زمان غیبت حضرت امام مهدی (علیه السلام)
- ۲۹۶ غیب و شهود

- منظور از اقامه نماز چیست؟ ۲۹۹
- صلاه چیست؟ ۳۰۴
- فضیلت و اهمیت نماز ۳۰۶
- حقیقت نماز چیست؟ ۳۱۲
- حقیقت نماز در قرآن ۳۱۳
- حقیقت نماز در روایات ۳۱۵
- انفاق در راه خدا ۳۱۸
- رزق عام ۳۱۸
- و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک و ما أنزل من قبلک و بالاخره هم یوقنون (۴) ۳۲۲
- نکاتی جالب ۳۲۲
- موارد نازل شده بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ۳۲۳
- علم غیب در آیات و روایات ۳۲۴
- پرسشی درباره علم غیب و پاسخ آن ۳۲۶
- اقسام وحی ۳۲۹
- آن چه بر پیشینیان نازل شده ۳۳۲
- چه چیزهایی بر پیامبران پیشین نازل شده است؟ ۳۳۳
- بیان معاد ۳۳۵
- ویژگیهای یقین ۳۳۵
- پرهیزکاران در کلام امیر مؤمنان علی (علیه السلام) ۳۳۸
- اولئک علی هدی من ربهم و أولئک هم المفلحون (۵) ۳۵۰
- معانی هدایت ۳۵۰
- فلاح چیست؟ ۳۵۱
- بدترین گروه از انسانها ۳۵۲
- إن الذین کفروا سواء علیهم ، أنذرتهم أم لم تنذرهم لا یؤمنون (۶) ۳۵۲
- نگاهی به دیدگاه اشاعره ۳۵۹
- پاسخ عدلیه ۳۶۱

- ۳۶۲ دیدگاه معتزله
- ۳۶۳ اشکالات جبری ها
- ۳۶۷ اشکال های عقیده تفویضی ها
- ۳۷۰ بیان امر بین الامرین
- ۳۷۲ ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاه و لهم عذاب عظیم (۷)
- ۳۷۲ توضیح واژگان
- ۳۷۵ منظور از سمع و بصر چیست؟
- ۳۷۶ اقسام قلب
- ۳۷۷ استناد ختم به خدا
- ۳۷۸ ختم قلب در احادیث
- ۳۸۱ درمان ختم قلب
- ۳۸۳ توضیح ادبی
- ۳۸۵ عذاب و همیشگی بودن آن در قیامت
- ۳۸۵ عذاب از دیدگاه قرآن
- ۳۸۹ عذاب از دیدگاه روایات
- ۳۹۵ عذاب از منظر عقل
- ۳۹۶ عذاب از منظر اجماع
- ۳۹۶ منکران عذاب و دلیلهای آن ها
- ۳۹۷ دلیل اول منکران
- ۳۹۷ پاسخ از دلیل اول
- ۳۹۸ دلیل دوم منکران
- ۳۹۸ پاسخ از دلیل دوم
- ۳۹۹ دلیل سوم منکران
- ۳۹۹ پاسخ از دلیل سوم
- ۴۰۰ دلیل چهارم منکران
- ۴۰۰ پاسخ از دلیل چهارم

- ۴۰۱ ----- معترفان به عذاب
- ۴۰۱ ----- دلیل اول معترفان
- ۴۰۱ ----- پاسخ از دلیل یکم
- ۴۰۲ ----- دلیل دوم معترفان
- ۴۰۲ ----- پاسخ از دلیل دوم
- ۴۰۳ ----- دلیل سوم معترفان
- ۴۰۳ ----- پاسخ از دلیل سوم
- ۴۰۴ ----- دلیل چهارم معترفان
- ۴۰۴ ----- پاسخ از دلیل چهارم
- ۴۰۴ ----- دلیل پنجم معترفان
- ۴۰۵ ----- پاسخ از دلیل پنجم
- ۴۰۶ ----- منکران دوام عذاب
- ۴۰۷ ----- دو پرسش مهم و پاسخ آنها
- ۴۰۹ ----- ومن الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر وما هم بمؤمنين (۸)
- ۴۰۹ ----- نفاق و اقسام آن
- ۴۰۹ ----- اشاره
- ۴۰۹ ----- ۱. نفاق در عقیده
- ۴۱۰ ----- ۲. نفاق در اخلاق
- ۴۱۱ ----- ۳. نفاق در اعمال
- ۴۱۱ ----- نفاق و منافق از دیدگاه احادیث
- ۴۱۳ ----- ادعای اهل سنت و بطلان آن
- ۴۱۶ ----- کذب و نفاق
- ۴۱۸ ----- اقسام کذب
- ۴۲۱ ----- مبدأ و معاد مهم ترین مسئله عقیدتی
- ۴۲۱ ----- سه دسته از مردم
- ۴۲۲ ----- کلمه «ناس»

۴۲۴ فهرستها

۴۲۴ اشاره

۴۲۶ فهرست آیه ها

۴۴۰ فهرست روایت ها

۴۵۷ درباره مرکز

تفسیر احسن الکلام جلد 1

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابراہیمی، محمدعلی، 1326

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر احسن الکلام / تألیف محمد علی ابراہیمی

مشخصات نشر: قم: صاحب الامر، 1390

مشخصات ظاہری : 3 ج

شابک (دوره): 978-964-8238-36-5 : 1/ج : 978-964-8238-37-2

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

موضوع : تفاسیر شیعه - قرن 14

رده بندی کنگره : 1390 الف 3 ت BP 98 /7

رده بندی دیویی : 297/179

شماره کتابشناسی ملی : 2411535

تفسیر احسن الکلام ج 1/

تألیف : استاد محمدعلی ابراہیمی

نشر : مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (عج)

تاریخ و نوبت چاپ : پاییز 1390 - اول

شابک (دوره): 978-964-8238-36-5

شابک ج 1/ : 978-964-8238-37-2

تیراژ : 1000 نسخه (اجرا : دفتر فرهنگی دیبا/ 57)

مرکز پخش

قم- خ معلم ک 12 بن بست دوم - مؤسسه صاحب الامر (عج)

تلفن : 5-1152-774 0251-فاکس : 774 01 54

موبایل : 0912 351 9244

Email: saheb_al_amr_qom@yahoo.com

کلیه حقوق برای نان محفوظ است)

ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

تفسیر احسن الکلام

جلد اول

محمد علی ابراہیمی

ص: 3

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله وصلى الله على محمد وآل محمد اللهم كن لوليک الحججہ بن الحسن صلواتک علیه وعلى آبائه فى هذه الساعه وفى كل ساعه
وليا وحافظا وقاندا وناصرًا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتعه فيها طويلا

ص: 4

فهرست نگاشته ها

پیش گفتار.... 17

تفسیر احسن الکلام 18

در آستانه تفسیر / 21

پیامبر و دستور جمع آوری قرآن 23

لزوم تمسک به قرآن و تدبیر در آن 26

قرآن و صراط مستقیم 29

قرآن و رهایی از فتنه ها 31

قرآن و درس عبرت 32

قرآن و برتری بزرگ 33

قرآن و مسئولیت همگانی ... 34

ص: 5

- قرآن و پرسش در روز رستاخیز..... 35
- قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) دو ثقل عظیم 36
- قرآن و اسامی چهل گانه..... 37
- انسان و نیاز شدید به دستورات نورانی قرآن 48
- تفسیر قرآن و معصومان (علیهم السلام)..... 54
- قرآن و تفسیر به رأی 60
- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قم و سرپرست قرآن 62
- قرآن و مخاطبان اوّلی 63
- علم قرآن و هلاک شونندگان ... 65
- علم قرآن و معصومان (علیهم السلام) 66
- غیر معصوم و تفسیر قرآن 68
- تفسیر و انواع آن..... 70
- روایات و محکّمات و متشابهات قرآن 70
- مجتهد و ظواهر قرآن..... 71
- سلیقه شخصی و سخن در قرآن 73
- تفسیر سوره حمد و نگاهی به علم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) 74
- تقسیم بندی آیات قرآن 76
- آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر..... 78
- ظهر و بطن قرآن 79
- قرآن و آیات محکم و متشابه ... 82

- قرآن و حدود آن 85
- آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر 91
- نیکان و بدان در قرآن 93
- پیامبر خدا، اهل بیت (علیهم السلام) و اسم اعظم الهی 94
- امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قسیم بهشت و دوزخ 95
- قرآن منبع همه علوم 101
- علوم قرآنی و اهل آن 103
- قرآن و ائمه (علیهم السلام) 106
- ماه مبارک رمضان و نزول قرآن 107
- شکل زیبای قرآن در روز قیامت 109
- اقسام وجود قرآن 118
- نسیان قرآن در دنیا و حسرت در روز قیامت 121
- تعداد درجات بهشت طبق شمار آیات قرآنی 122
- اهمیت بسیار گوش کردن به قرآن 123
- اهمیت خواندن، نوشتن و حفظ یک آیه قرآن 125
- قرآن و برترین اعمال 125
- درجات مختلف و قرآن خواندن در شب 127
- قرآن و قرائت آن در خانه ها 128
- ارزش نگاه به قرآن 129
- قرآن و معجزه ماندگار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) 131

- ویژگی های قاری قرآن 132
- ترتیب نزول سوره ها و محل نزول آنها 134
- تفسیر سوره حمد / 139
- اسامی سوره حمد..... 141
- ویژگی ها و امتیازات سوره حمد..... 141
- ویژگی ها و امتیازات «بسم الله الرحمن الرحيم» و آثار آن ... 152
- بسم الله الرحمن الرحيم (1) ... 166
- تفسیر واژگان 166
- تفسیر حرف باء..... 166
- تفسیر کلمه اسم 167
- تفسیر کلمه مبارکه الله 167
- معنای کلمه «الله» از دیدگاه روایات..... 169
- اسماء ذات خدا 174
- تفسیر کلمات مبارکه الرحمان والرحيم 176
- الحمد لله رب العالمين (2) 181
- حمد و ثنا 181
- مریی و تربیت 181
- عالمین یعنی چه؟ 183

- 186 اثر اسم «رب» در مقام دعا
- 187 الرحمن الرحيم (3).....
- 189 مالک يوم الدين (4).....
- 189 مالکیت و اقسام آن
- 190 «يوم» یعنی چه؟.....
- 192 منظور از «الدين» چیست؟
- 195 ایاک نعبد و ایاک نستعین (5).....
- 195 التفات از غیبت به خطاب
- 197 حقیقت عبودیت
- 200 حصر عبادت و استعانت
- 202 بطلان جبر و تفویض
- 204 شرایط و لوازم استعانت
- 205 شدت نیاز بنده
- 207 اهدنا الصراط المستقیم (6)....
- 207 راه مستقیم کدام است؟.....
- 208 هدایت و اقسام آن
- 210 دو نوع صراط.....
- 211 صراط در روایات... ..
- 213 چگونگی عبور مردم از صراط
- 214 اهمیت طلب هدایت

- 215 معرفت به روشن ترین هدایت
- 218 مستقیم یعنی چه؟
- 220 صراط الذین أنعمت علیهم (7)....
- 221 اقسام نعمتهای الهی
- 222 غضب شدگان و گمراهان
- 223 غضب و ضلال یعنی چه؟
- 227 / تفسیر سوره بقره
- 229 ویژگی های سوره بقره
- 229 فضیلت سوره بقره
- 231 الم (1)
- 231 حروف مقطعه قرآن
- 233 روایتی در حروف مقطعه
- 239.....(2)..... ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين
- 239 منظور از کتاب چیست؟
- 244 چهار گروه انسانی
- 245 معنای تقوا
- 246 مراتب ده گانه تقوا
- 251(3)..... الذين يؤمنون بالغيب و يقيمون الصلاة

- 251 معنای لغوی ایمان
- 252 ... معنای ایمان در زبان اهل شرع
- 257 ایمان به چه چیزی محقق می شود؟
- 257 مراتب ایمان
- 258 مراتب یقین
- 260 مراتب ایمان به سخن دیگر
- 261 حقیقت بحث
- 262 ویژگی ها و صفات اهل ایمان
- 263 حقیقت ایمان و ثمرات آن
- 269 فرق بین اسلام و دین
- 274 معنای غیب چیست؟
- 274 ایمان به غیب در روایات
- 276 مدح مؤمنان در زمان غیبت حضرت امام مهدی (علیه السلام)
- 279 غیب و شهود
- 282 منظور از اقامه نماز چیست؟
- 287 صلاه چیست؟
- 289 فضیلت و اهمیت نماز
- 295 حقیقت نماز چیست؟
- 296 حقیقت نماز در قرآن
- 298 حقیقت نماز در روایات

- انفاق در راه خدا..... 301
- رزق عام 301
- و الذین یؤمنون بما أنزل إلیک (4) 305
- نکاتی جالب 305
- موارد نازل شده بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) 306
- علم غیب در آیات و روایات..... 307
- پرسشی درباره علم غیب و پاسخ آن 309
- اقسام وحی 312
- آن چه بر پیشینیان نازل شده 315
- چه چیزهایی بر پیامبران پیشین نازل شده است؟ 316
- بیان معاد 318
- ویژگی های یقین 318
- پرهیزکاران در کلام امیر مؤمنان (علیه السلام)..... 321
- أولئک علی هدی من ربهم وأولئک هم المفلحون (5) 333
- معانی هدایت..... 333
- فلاح چیست؟ 334
- بدترین گروه از انسانها 336
- إن الذین کفروا سواء علیهم أنذرتهم (6) 336
- نگاهی به دیدگاه اشاعره 342
- پاسخ عدلیه 344

- دیدگاه معتزله 345
- اشکالات جبریهها 346
- اشکالهای عقیده تقویضیهها 350
- بیان امر بین الأمرین 353
- ختم الله علی قلوبهم (7) 355
- توضیح واژگان 355
- منظور از سمع و بصر چیست؟ 358
- اقسام قلب 359
- استناد ختم به خدا ... 360
- ختم قلب در احادیث... 361
- درمان ختم قلب 364
- توضیح ادبی 366
- عذاب و همیشگی بودن آن در قیامت 368
- عذاب از دیدگاه قرآن ... 368
- عذاب از دیدگاه روایات 372
- عذاب از منظر عقل 378
- عذاب از منظر اجماع 379
- منکران عذاب و دلیل های آنها 379
- دلیل اول منکران 380
- پاسخ از دلیل اول 380

- دلیل دوم منکران 381
- پاسخ از دلیل دوم..... 381
- دلیل سوم منکران..... 382
- پاسخ از دلیل سوم 382
- دلیل چهارم منکران 383
- پاسخ از دلیل چهارم 383
- معترفان به عذاب 384
- دلیل اول معترفان 384
- پاسخ از دلیل یکم 384
- دلیل دوم معترفان..... 385
- پاسخ از دلیل دوم..... 385
- دلیل سوم معترفان..... 386
- پاسخ از دلیل سوم 386
- دلیل چهارم معترفان..... 387
- پاسخ از دلیل چهارم..... 387
- دلیل پنجم معترفان..... 387
- پاسخ از دلیل پنجم 388
- منکران دوام عذاب..... 389
- دو پرسش مهم و پاسخ آنها 390

و من الناس من يقول آمنا بالله وباليوم الآخر (8)..... 392

نفاق و اقسام آن 392

1. نفاق در عقیده 392

2. نفاق در اخلاق 393

3. نفاق در اعمال 394

نفاق و منافق از دیدگاه احادیث..... 394

ادعای اهل سنت و بطلان آن..... 396

کذب و نفاق 399

اقسام کذب 401

مبدأ و معاد مهم ترین مسئله عقیدتی..... 404

سه دسته از مردم 404

کلمه «ناس» 405

فهرست ها / 407

فهرست آیه ها 409

فهرست روایت ها..... 423

ص: 15

مؤسسه فرهنگی صاحب الأمر عجل الله تعالی فرجه الشریف در جوار حرم پاک حضرت فاطمه معصومه (علیها السلام) به اشاره و همت مرحوم علامه فقیه حضرت آیت الله آقای حاج شیخ حسن صافی اصفهانی (رحمه الله) تأسیس گردیده است. این مؤسسه در راستای وظیفه ای که به عهده گرفته، به نشر و ترویج فرهنگ و معارف اهل بیت (علیهم السلام) پرداخته و تاکنون کتاب های نفیسی را منتشر کرده است.

اکنون در راستای همان وظیفه و برای آشنا شدن و بهره بردن از معارف کتاب الهی، اقدام به نشر تفسیر احسن الکلام تألیف دانشمند محترم حضرت آیت الله

حاج شیخ محمد علی ابراهیمی دام ظلّه می کند. این تفسیر با تکیه بر روایات نورانی اهل بیت (علیهم السلام) از آیات الهی پرده برمی دارد و با قلمی روان، قرآن پژوهان را با آیات الهی آشنا می سازد.

شایسته است از پژوهشگرانی که در انجام مراحل شکل گیری این اثر نفیس ما را یاری نمودند، سپاسگزاری نماییم.

امید است این تلاش مورد رضایت و خشنودی حضرت ولی عصر (علیه السلام) قرار بگیرد و به زودی با ظهور آن حضرت، همگان از چشمه زلال معارف قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) سیراب گردند.

مؤسسه فرهنگی صاحب الامر (علیه السلام)

الحمد لله رب العالمين، الذي خلقني فهو يهدين، والذي هو يطعمني ويسقين، وإذا مرضت فهو يشفين، والصلاه والسلام على خير المرسلين محمد وآله الطاهرين، واللعن على أعدائهم أجمعين إلى يوم الدين.

پیشگفتار

کلام خداوند متعال بهترین کلامی است که انسان می تواند از آن نور بگیرد. از این رو هر چه انسان خود را بیشتر آماده کند، نور بیشتری از قرآن می گیرد و هرچه در عمل کردن به دستورات نورانی آن بیشتر دقت نماید، آرامش او بیشتر می شود؛ چرا که هیچ کتابی همانند قرآن به انسان آرامش و هیچ پناهگاهی همانند آن به او پناه نمی دهد.

وقتی انسان قرآن می خواند، در واقع شخص خداوند عالم با او سخن می گوید. به راستی چه چیزی بهتر از این که انسان با آفریدگار خود سخن بگوید که با خواندن قرآن نور به انسان منتقل می شود. ولی هر چه انسان در آیات آن بیشتر تدبر و تأمل نماید، نور آن بیشتر به انسان می رسد.

بنابر این، لازم است که همیشه قرآن را با تأمل و توجه به این که خدا با ما سخن می گوید بخوانیم و در تلاوت شتاب نداشته باشیم و تصمیم بگیریم به طور جدی به همه دستورات نورانی آن عمل کنیم و از خدا بخواهیم که این توفیق را به ما مرحمت فرماید که به جد از خط عمل به دستورات نورانی قرآن جدا نشویم که این تمام سعادت بشریت است.

بدیهی است تفسیر قرآن از غیر معصومان (علیهم السلام) درست نیست؛ چرا که آنان خاندان وحی و اهل البیت ادری بما فی البیت « هستند؛ یعنی اهل هر خانه ای

بهبتر از دیگران می دانند که در خانه چیست.

بنابر این، هر چه در این تفسیر مطالعه کنید جز سخن اهل بیت (علیهم السلام) چیز دیگری نخواهید دید؛ جز ترجمه کلمات آن بزرگواران. این تفسیر به رأی نیست. فقط سلیقه تنظیم کلمات اهل بیت (علیهم السلام) و ترجمه آنها با نگارنده است. به امید آن که مورد قبول درگاه خداوند عالم قرار گیرد.

در این تفسیر بعضی از کلمات علما و صاحبان تفسیر نیز ذکر شده که عهده کلمات آنها با خود آن بزرگواران است؛ چرا که همه آنها با مآخذ سخن گفته اند و چیزی جدای از کلمات معصومان (علیهم السلام) نیست.

تفسیر احسن الکلام

ما نام این تفسیر را «احسن الکلام» برگزیدیم و این اسم به طور کامل با مسمی است، زیرا کلامی نیکوتر و نورانی تر از کلام خدا نیست. امیدواریم همه بتوانیم از حسن کامل و زیبایی قرآن بهره کامل ببریم و عمل ما به طور کامل بر طبق این کلام حسن باشد.

ما در این تفسیر برای آگاهی خوانندگان گرامی، مؤمنان و معتقدان به آیات

قرآن کریم، مختصری از فضایل قرآن و قطره ای از بزرگی دریای بیکران کلام وحی را ضمن بیان آن، با توضیح وظایف و مسئولیت های مسلمانان و شیعیان در قبال این کتاب بزرگ هدایت و منشور عظیم اخلاق و حکمت می آوریم.

از خدای سبحان توفیق تلاوت قرآن کریم، تدبر در آیات حکمت آمیز آن و عمل به اوامر و دستورات آن را برای همگان؛ به خصوص نسل جوان خواهانیم.

لازم به یادآوری است که آن چه از بزرگی ها در قرآن کریم وجود دارد در تالی قرآن و مفسر و مفصل واقعی آن؛ یعنی عترت و خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) نیز وجود دارد که این سخن بگذار تا وقت دگر.

ما در این تفسیر شریف، به بیان آیات ولایت و امامت، پرداخته ایم و در حد توان، از کلام آن بزرگواران برای بیان عظمتشان استفاده کرده ایم.

از همه عزیزانی که این تفسیر را مطالعه می کنند، تقاضای عاجزانه داریم که اگر اشکالاتی به نظرشان رسید حتما ما را مطلع کنند تا اصلاح شود و از اطلاع دادن شما بسیار تشکر می کنیم.

امید است کتاب ناطق حق، تالی و ترجمان قرآن، آقا و سرور انس و جان، کشف امان، منجی ستمدیدگان و امام ملک پاسبان حضرت بقیه الله مولانا صاحب العصر والزمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خدمات همه خدام مکتب اسلام و طرفداران نور و منتظران ظهور را قبول فرمایند و این خدمت نیز به امضای آن حضرت برسد، ان شاء الله تعالی.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

عید سعید غدیر خم 1428 ه.ق

اصفهان - مدرسه صدر بازار

محمد علی ابراهیمی

ص: 19

در آستانه تفسیر

اشاره

ص: 21

بسم الله الرحمن الرحيم

برای آگاهی بیشتر با قرآن کریم لازم و ضروری است مقدماتی ذکر شود. اگر این مطالب خوب مطالعه شود، با بصیرت کامل از تفسیر استفاده خواهد شد.

بنابر این، ما توصیه می‌نماییم که خواننده گرامی همه مقدمات را مطالعه نماید تا بصیرت بیشتر برای اصل تفسیر حاصل شود.

البته همه این مقدمات از روایات اهل بیت (علیهم السلام) انتخاب و با سند کامل ذکر شده است.

پیامبر و دستور جمع آوری قرآن

به دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نخستین کسی که قرآن را جمع آوری کرد، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بودند.

در تفسیر علی ابن ابراهیم قمی چنین آمده است:

عن علی بن الحسین، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن علی بن الحکم، عن سیف، عن أبي بكر الحضرمی، عن أبي عبد الله (علیه السلام) قال:

ص: 23

إن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قال لعلى (عليه السلام) :

ياعلى! القرآن خلف فراشى فى الصحف والحريير والقراطيس فخذوه وأجمعوه ولا تضيعوه كما ضيع اليهود التوراه.

فانطلق على (عليه السلام) فجمعه فى ثوب أصفر، ثم ختم عليه فى بيته وقال: لا ارتدى حتى أجمعه.

وإنه كان الرجل ليأتيه فيخرج إليه بغير رداء حتى جمعه.

قال: وقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) : لو أن الناس قرأوا القرآن كما أنزل الله ما اختلف إثنان؛(1)

ابوبكر حضر مى مى گوید: امام صادق (عليه السلام) فرمود: پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) به امير مؤمنان على (عليه السلام) فرمودند:

ياعلى! قرآن یادگار باقى است. پس همه آیات آن را متصلاً در صفحات حریر و کاغذ جمع آورى کن و آن را بگیرىد و جمع کنىد و نگذارىد ضایع شود؛ آن طورى که یهودیها، تورات را ضایع کردند. از این رو امير مؤمنان على (عليه السلام) قرآن را جمع نمودند و در پارچه زردى نهادند و روى آن مهر زدند و فرمودند: مشغول کار دیگرى نمى شوم تا این که قرآن را به طور کامل منظم نمایم.

اگر كسى در ب خانه مى آمد و با حضرتشان كارى داشت بدون عبا مى رفتند، پاسخ او را مى دادند.

ص: 24

1- تفسير القمى: 451/2؛ البرهان فى تفسير القرآن: 550/4، حديث 31؛ جامع الاخبار والاثار: 42/1؛ بحار الانوار: 48/89.

کنایه از این که از خانه خارج نشوند تا دستور پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را کاملاً جامه عمل بپوشانند.

بعد حضرت فرمود: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

اگر مردم قرآن را همان طوری که از جانب خدا نازل شده بخوانند، دو نفر نیز با هم اختلاف پیدا نمی کنند.

در کتاب «ینابیع الموده» به نقل از کتاب «الدر المنظم» آمده: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای چنین فرمودند:

أنا جامع القرآن. (1)

من قرآن را جمع کردم.

در کتاب «حلیه الأولیاء» آمده: علی (علیه السلام) فرمود:

لما قبض رسول الله (صلی الله علیه و آله) أقسمت (أو حلفت) أن لا- أضع ردائی عن ظهري حتى أجمع ما بین اللوحین، فما وضعت

ردائی عن ظهري حتى جمعت القرآن. (2)

هنگامی که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفتند، سوگند یاد کردم که عبای خود را زمین نگذارم تا این که آن چه بین دو لوح

موجود بود، جمع کنم. پس عبای خود را از دوش خود برداشتم تا این که قرآن را جمع کردم.

ص: 25

1- ینابیع الموده: 406.

2- بحار الانوار: 155/40 و ص 180؛ حلیه الأولیاء: 67/1.

لزوم تمسک به قرآن و تدبیر در آن

تمسک به قرآن و تدبیر در آن لازم است؛ چرا که همه انسانها به هدایت قرآن نیاز شدید دارند.

محمد بن یعقوب کلینی طاب ثراه در کتاب شریف «الکافی» و محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از امام صادق (علیه السلام) از پدر بزرگوارش از پدرانش (علیهم السلام) نقل می کند که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أيها الناس! إنکم فی دار همدنه وأنتم علی ظهر سفر و السیر بکم سریع، وقد رأیتم اللیل والنهار والشمس والقمر یبلیان کل جدید ویقتربان کل بعید، ویأتیان بکل موعود، فأعدوا الجهاز لبعده المجاز.

قال: فقام المقداد بن الأسود فقال: یا رسول الله! وما دار ألهدنه؟

فقال: دار بلاغ وإنقطاع، فإذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم، فعلیکم بالقرآن، فإنه شافع مشفع، وما حل مصدق، ومن جعله أمامه قاده إلى الجنة، ومن جعله خلفه ساقه إلى النار وهو الدلیل یدل علی خیر سبیل.

وهو کتاب فیہ تفصیل و بیان و تحصیل، وهو الفصل و لیس بالهزل، وله ظهر و بطن، فظاهره حکم، و باطنه علم، ظاهره أنیق، و باطنه عمیق، له تخوم و علی تخومه تخوم، لا تحصی عجائبه، ولا تبلی غرائبہ. فیہ مصابیح الهدی، و منار الحکمہ، و دلیل علی المعرفه لمن عرف الصفه.

فلیجل جال بصره، ولیبلغ الصفه نظره ینجح من عطب، ویخلص من نشب، فإن التفکر حیاه قلب البصیر، كما یمشی المستتیر فی الظلمات بالنور، فعلیکم بحسن التخلص وقله التربص. (1)

ای مردم! به طور حتم شما در خانه هدنه و در پشت سفر هستید. شما را با سرعت می برند و می بینید که شب و روز و خورشید و ماه، هر تازه ای را کهنه می کنند، هر دوری را نزدیک می نمایند و وعده های داده شده را می آورند. پس آماده حرکت شوید، چون که راه دور است.

در این هنگام مقدار برخاست و گفت: ای رسول خدا! خانه هدنه چیست؟

حضرت فرمودند: خانه بلاغ و انقطاع است (یعنی خانه ای که باید در آن به کمالات انسانی برسی و از آن بیرون بروی).

بنابر این، هنگامی که فتنه ها مثل تاریکی شب، دامن گیر شما شد بر شما باد به قرآن که همان، به طور حتم شافع مشقع است (یعنی هم شفاعت می کند و هم شفاعت آن مورد پذیرش است).

قران تصدیق کننده ای است که تصدیق او مورد پذیرش خداوند است. کسی که قرآن را در پیش روی خود قرار دهد (یعنی به آن عمل کند و به دنبال آن برود) او را به بهشت می برد.

ص: 27

و کسی که قرآن را پشت سر خود قرار دهد (یعنی به آن عمل نکند) او را به طرف آتش جهنم می برد.

قرآن دلیلی است که انسان را بر بهترین راه ها دلالت می کند و کتابی است که در آن تفصیل همه خوبی ها و بیان آنها وجود دارد و تحصیل همه سعادت‌ها از قرآن می شود.

هرگز قرآن چیز بیهوده ندارد؛ هم ظاهر دارد و هم باطن. ظاهر آن حکم و باطن آن علم است. ظاهر آن شگفت انگیز و باطن آن عمیق و ژرف است (یعنی دریای مواج علم است).

قرآن حدود معین دارد و برای هر حتی از آن باز حد دیگری است. عجایب قرآن به شمار نیاید و غرایب آن، کهنه شدنی نیست.

در قرآن چراغ های هدایت و مناره های حکمت موجود است. قرآن دلیل معرفت است برای کسی که صفت او را بداند.

این حدیث نورانی در کتاب «الکافی» چند جمله اضافه دارد که آن حضرت می فرماید:

پس انسان بصیر چشم خود را با قرآن جلا دهد تا به آن بینایی کامل برسد و از مشکلات نجات یابد و از زحمتها خلاص شود؛ چون تفکر، حیات دل انسان بیناست؛ همان طوری که انسان با نور و چراغ در دل تاریکی ها حرکت می کند. پس بر شما باد که به واسطه قرآن خود را از تاریکی های دنیا نجات دهید و نگذارید در تاریکی ها بمانید.

صراط مستقیمى كه انسان را با اطمینان كامل به بهشت مى برد، قرآن است.

عیاشی در این باره روایتی را از حارث اعور نقل می کند. او می گوید:

دخلت على أمير المؤمنين (عليه السلام) فقلت: يا أمير المؤمنين! إلا إذا كنا عندك سمعنا الذي نسد (نشدد) به ديننا، وإذا خرجنا من عندك سمعنا أشياء مختلفه مغموسه ولا ندري ما هي.

قال: أو قد فعلوها؟

قال: قلت: نعم.

قال: سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله)، يقول: أتاني جبرئيل فقال: يا محمدا!

ستكون في أمتك فتنه.

قلت: فما المخرج منها؟

فقال: كتاب الله، فيه بيان ما قبلكم من خير وخبر ما بعدكم وحكم ما بينكم، وهو الفصل ليس بالهزل، من وليه من جبار فعمل بغيره قصمه الله، ومن التمس الهدى في غيره أضله الله، وهو حبل الله المتين وهو الذكر الحكيم، وهو الصراط المستقيم لا تزيغه الأهويه ولا تلبسه الألسنه، ولا يخلق على الرد، ولا ينقضى عجائبه، ولا يشبع منه العلماء.

هو الذي لم تلبث الجن إذ سمعته أن قالوا: «إلنا سمعنا قرانا

عجبا *یهدی إلى الرشد (1).

من قال به صدق، ومن عمل به أجر، ومن اعتصم به فقد هدى إلى صراط مستقیم، هو الكتاب العزيز الذي لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد. (2)

روزی خدمت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) شرفیاب شدم و گفتم: آقا! ما وقتی خدمت شما هستیم چیزی را می شنویم که دین ما را محکم می کند، ولی وقتی از خدمت شما بیرون می رویم چیزهایی غیر از صحبت های شما می شنویم که بوی ضلالت می دهد و ما نمی دانیم اینها چیستند.

حضرت فرمودند: آیا این سخنها را گفته اند؟

گفتم: بلی

فرمودند: از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که فرمودند: روزی جبرئیل نزد من آمد و گفت: یا محمد! به زودی در امت شما فتنه خواهد شد. گفتم: چگونه از فتنه ها باید خارج شد؟

گفت: به واسطه کتاب خدا که در آن بیان خبرهای گذشته، خبرهای آینده و حکم چیزهایی که در بین شماست، وجود دارد. قرآن حرف بیهوده ندارد، بلکه قول فصل و حرف حق است.

پس هر جباری که به قرآن پشت بکند و به غیر آن عمل بکند، خداوند او را می شکند. و هر کس از غیر قرآن طلب هدایت کند

ص: 30

1- سوره جن، آیه 1 و 2.

2- تفسیر الصافی: 1/ 16.

گمراه شود.

قرآن ریسمان محکم خداست. قرآن ذکری مملو از حکمت است. قرآن راه مستقیم است که هواهای نفسانی نمی تواند آن را کج کند و زبان ها نمی توانند آن را پوشانند و نمی توانند آن را رد کنند.

عجایب قرآن تمام شدنی نیست. علما از آن سیر نمیشوند، بلکه همیشه از آن نور می گیرند.

قرآن کتابی است که وقتی جتیان آن را شنیدند گفتند: «ما چیز عجیبی شنیدیم که به رشد و خوبی هدایت می کند».

هر کس کلام قرآن را بگوید همه او را تصدیق می کنند و هر کس به قرآن عمل نماید، به او اجر و پاداش داده می شود، هر کس به قرآن تمسک بکند، او به راه مستقیم هدایت شده است.

قرآن کتاب عزیزی است که باطل در آن راه ندارد که از جانب خداوند حکیم و بسیار ستوده شده، نازل شده است.

قرآن و رهایی از فتنه ها

بیان فتنه ها و نجات از آنها و رسیدن به جهان آخرت با سعادت، شعار قرآن است. در این باره به نقل یک روایت بسنده می نمایم. در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

القرآن هدی من الضلاله، وتبیین من العمی، واستقاله من العثره، ونور من الظلمه، وضياء من الأحداث، وعصمه من الهلكه، ورشد من الغوايه، وبيان من الفتن، وبلاغ من الدنيا إلى الآخرة، وفيه كمال

ص: 31

دینکم، وما عدل أحد من القرآن إلا إلى النار. (1)

قرآن هدایت از گمراهی ها و مرکز بیان هر چیزی است که مردم نسبت به آن نابینا هستند و به آن نیاز دارند. قرآن لغزشها را برطرف می کند. قرآن نوری از تاریکی هاست که مانع وقوع حادثه ها می شود. قرآن عصمت از هلاکت است و راه رشد از گمراهی است. قرآن فتنه ها را بیان می کند و رسیدن از دنیا به جهان آخرت است. در آن کمال دین است و کسی از آن عدول نمی کند مگر این که در آتش واقع می شود.

قرآن و درس عبرت

قرآن باید برای همه درس عبرت باشد که خوبان با آن به سعادت برسند و بدان با مخالفت با آن، هلاک شوند.

عیاشی روایتی را چنین نقل می کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

علیکم بالقرآن فما وجدتم آیه نجی بها من کان قبلکم فاعملوا به، وما وجدتموه مما هلك بها من کان قبلکم فاجتنبوه؛ (2)

شما را به قرآن سفارش می کنم، هر گاه آیه ای را خواندید که انسان های پیش از شما به آن عمل کرده اند و نجات پیدا کرده اند، پس شما هم به آن عمل کنید که اهل نجات باشید و هر گاه آیه ای را

ص: 32

1- همان.

2- تفسیر العیاشی: 1 / 5، بحار الانوار: 94/86 و ج 43.

خواندید که انسان های پیش به وسیله آن به هلاکت رسیده اند، پس شما از آن اجتناب کنید که هلاک نشوید.

قرآن و برتری بزرگ

فضیلت کبری و سعادت عظمی برای کسی است که با نور قرآن نورانی شود. در تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) چنین آمده است: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن هذا القرآن هو النور المبين والحبل المتين والعروة الوثقى والدرجة العليا والشفاء الأشفي والفضيلة الكبرى والسعادة العظمى.

من استضاء به نوره الله، ومن عقد به أموره عصمه الله، ومن تمسك به أنقذه الله، ومن لم يفارق أحكامه رفعه الله، ومن استشفى به شفاء الله، ومن أثره على ما سواه هداه الله.

ومن طلب الهدى في غيره أضله الله، ومن جعله شعاره ودثاره أسعده الله، ومن جعله إمامه الذي يقتدى به ومعوله الذي ينتهي إليه أداه الله إلى جنات النعيم والعيش السليم،⁽¹⁾

این قرآن، نور مبین، ریسمان محکم و دستگیره با اطمینانی است. قرآن درجه بسیار بلند و شفایی که از همه شفاها بالاتر است. قرآن

ص: 33

1- تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام): ص 203؛ تفسیر الصافی: 1 / 17؛ بحار الانوار: 31 / 89

فضیلت بزرگ و سعادت با عظمت است.

کسی که از آن طلب نور و روشنایی کند خداوند او را نورانی می کند. کسی که امور خود را به آن وصل کند خدا او را در همه امور حفظ میکند. کسی که به آن تمسک بکند خداوند او را نجات می دهد. کسی که از احکام قرآن جدا نشود، خداوند او را بلند مرتبه قرار می دهد. کسی که از قرآن طلب شفا کند، خداوند او را شفا می دهد و کسی که قرآن را برای هدایت انتخاب کند، خداوند او را هدایت می کند.

کسی که از غیر قرآن طلب هدایت کند، گمراه می شود. کسی که شعار خود را قرآن قرار دهد و به آن عمل کند خداوند او را سعادت‌مند، قرار می دهد. کسی که قرآن را مقتدای خود قرار دهد و اعتماد او در عمل، به قرآن باشد، حتما خداوند او را به بهشت‌های پر نعمت می برد و به زندگانی سلیم می رساند.

قرآن و مسئولیت همگانی

همه مسلمانان مسئولیت دارند که در عمل کردن به دستورات قرآن دقت کنند. در کتاب شریف «الکافی» چنین می خوانیم: امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

یا معاشر قراء القرآن! اتقوا الله فیما حملکم من کتابه، فانی مسئول و إنکم مسئولون. إنی مسئول عن تبلیغ الرساله وأما أنتم فتسألون عما

ای کسانی که قرآن را قرائت می کنید! از خدا بترسید و تقوای الهی را پیشه کنید. درباره قرآن من مسئول هستم و شما نیز مسئول هستید. من مسئولیت تبلیغ رسالت خود را دارم و شما مسئول هستید که چگونه کتاب خدا و سنت مرا آن طوری که هست و من بیان کرده ام، عمل کنید و تغییر ندهید.

قرآن و پرسش در روز رستاخیز

روز قیامت از شما سؤال می شود که با قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) چگونه رفتار کردید؟

در روایتی امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

أنا أول من وافد علی العزیز الجبار یوم القیامه و کتابه و اهل بیته ثم امتی ثم أسألهم ما فعلتہم بکتاب الله و اهل بیته (2)

من نخستین کسی هستم که در روز قیامت با کتاب خدا و اهل بیت بر خداوند عزیز جبار وارد می شوم. بعد امت من وارد می شوند. پس از آنها می پرسم که با کتاب خدا و اهل بیت من چگونه رفتار کردید؟

ص: 35

1- الکافی: 606/2 حدیث، تفسیر الصافی: 17/1 .

2- همان.

قرآن و اهل بیت (علیهم السلام) دو ثقل عظیم

قرآن و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) دو ثقل عظیم در اسلام هستند.

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل می کند که آن حضرت در سخنی فرمود:

.. ألا وأنی سائلکم عن الثقلین.

قالوا: یا رسول الله! وما الثقلین؟

قال: کتاب الله الثقل الأكبر طرف بید الله وطرف بآیدیکم، فتمسکوا به لن تضلوا ولن تزلوا.

والثقل الأصغر عترتی أهل بیتی، فإنه قد نبأنی اللطیف الخبیر إنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض کإصبعی هاتین - وجمع بین سبا بئیه - ولا أقول: کهاتین - وجمع بین سبابته والوسطی - ففضل هذه علی هذه؛ (1)

آگاه باشید من از شما از دو ثقل سؤال خواهم کرد.

گفتند: ای رسول خدا! دو ثقل چیست؟

فرمودند: کتاب خدا ثقل بزرگ است که یک طرف آن به دست خدا و طرف دیگر آن به دست شماست. پس به آن تمسک کنید. (یعنی به آن عمل نمایید.) که هرگز گمراه نمی شوید و هرگز لغزش پیدا نمیکنید.

ص: 36

1- تفسیر القمی: 3/1، بحار الانوار: ج 23، ص 129، حدیث 61، باب فضائل اهل البیت (علیهم السلام).

و نقل دوم ثقل اصغر عترت و اهل بیت من هستند. به راستی که خداوند لطیف خبیر به من خبر داد که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا این که کنار حوض کوثر به من وارد شوند و این دو مثل دو انگشت سبابه من هستند، نه مثل سبابه و انگشت وسطی؛ یعنی هر دو هم وزن و قدر هر دو با عظمت است.

قرآن و اسامی چهل گانه

یگانه کتابی آسمانی که به جهت محتویات فراوان، چهل اسم دارد، قرآن کریم است. اینک اسامی چهل گانه قرآن کریم را می آوریم:

1. قرآن

خدای تعالی می فرماید:

(و أوحی الی هذا القرآن لاندركم به و من بلغ) (1)

این قرآن بر من وحی شده تا شما و کسانی را که این قرآن به آنها می رسد با آن انداز کنم.

2. فرقان (یعنی جدا کننده حق از باطل)

خدای تعالی می فرماید:

(تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده)؛ (2)

با عظمت و برکت است آن خداوندی که فرقان را بر عبد خود نازل فرموده .

ص: 37

1- سوره انعام، آیه 19.

2- سوره فرقان، آیه 1.

3. التذکرہ

خدای تعالیٰ می فرماید:

(وإنه لتذکره للمتقین) (1)

این قرآن تذکره و تذکر است برای پرهیزگاران.

4. الذکری

خدای تعالیٰ می فرماید:

(و ذکر فإن الذکری تنفع المؤمنین) (2)

و پیوسته تذکر ده، زیرا تذکر مؤمنان را سود می بخشد.

در آیه دیگری می فرماید:

(ف ذکر بالقرآن من یخاف و عید)؛ (3)

به وسیله قرآن، کسانی را که از عذاب من می ترسند متذکر ساز.

در آیه دیگری می خوانیم:

(وإنه ل ذکر لک و لقومک) (4)

و این مایه یاد آوری (و عظمت تو و قوم توست).

در تفاسیر چنین تفسیر شده است: این ذکر از خداوند سبحان است که خداوند بندگان خود را به آن مفتخر کرده و به آنها شرافت بخشیده است.

ص: 38

1- سوره الحاقه، آیه 48

2- سوره ذاریات، آیه 55.

3- سوره ق، آیه 45.

4- سوره زخرف، آیه 44

5. التنزيل

خدای تعالی می فرماید:

(وإنه لتنزيل رب العالمين) (1)

مسلمانان این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. این آیه دلالت دارد که از آن مقام بالا به این دار فانی نازل شده است.

6. احسن الحديث

خدای سبحان می فرماید:

(الله نزل احسن الحديث) (2)

خدا احسن الحديث (بهترین سخن) را نازل فرموده.

7. الموعظه

خدای تعالی می فرماید:

(قد جاءكم موعظه من ربكم وشفاء لما في الصدور) (3)

به تحقیق شما را موعظه ای از پروردگارتان آمد و شفا برای آن چه در دل هاست (که مراد قرآن عظیم است).

8. الحكم

خدای تعالی می فرماید:

(وكذلك أنزلناه حكما عربيا) (4)

ص: 39

1- سوره شعراء، آیه 192.

2- سوره زمر، آیه 23.

3- سوره یونس، آیه 57.

4- سوره رعد، آیه 37.

همان گونه که به پیامبران پیشین کتاب آسمانی دادیم، بر تو نیز این (قرآن) را به عنوان فرمان روشن و صریحی نازل کردیم.

9. الحکمه

خدای تعالی می فرماید:

(حکمه بالغه) (1)

این آیات، حکمت بالغه الهی است.

10. الحکیم

خدای تعالی می فرماید:

(و القرآن الحکیم)؛ (2)

سوگند به قرآن حکیم

11. الشفاء

خدای تعالی می فرماید:

(و تنزل من القرآن ما هو شفاء) (3)

و از قرآن، آن چه شفاست، نازل می کنیم.

12. الرحمه

خدای تعالی می فرماید:

(و تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین) (4)

و از قرآن، آن چه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم.

ص: 40

1- سورة قمر، آیه 5.

2- سورة یس، آیه 2.

3- سورة اسراء، آیه 82.

4- همان.

13. الهدی

خدای تعالی می فرماید:

(هدی للمتقین) (1)

و مایه هدایت پرهیزکاران است.

14. الهادی

خدای تعالی می فرماید:

(إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم) (2)

به راستی این قرآن، به راهی که استوارترین راه هاست، هدایت می کند.

15. الصراط المستقیم

خدای تعالی می فرماید:

(و أن هذا صراطی مستقیما) (3)

این راه مستقیم من است.

16. حبل الله

خدای تعالی می فرماید:

(و اعتصموا بحبل الله جمیعا) (4)

و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید.

ص: 41

1- سوره بقره، آیه 2.

2- سوره اسراء، آیه 9.

3- سوره انعام، آیه 153.

4- سوره آل عمران، آیه 103.

17. الروح خدای

تعالی می فرماید:

(وَكذٰلِكَ اَوْحٰنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِّنْ اٰمْرِنَا) (1)

همان گونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم) بر تو نیز روحی را بفرمان خود وحی کردیم. شاید به جهت این است که قرآن، سبب حیات روح است، همین طوری که روح، سبب حیات بدن است.

18. القصص

خدای تعالی می فرماید:

(اِنَّ هٰذَا لَهٗوَ الْقَصَصِ الْحَقِّ) (2)

به راستی این همان سرگذشت واقعی است.

19. البیان

خدای تعالی می فرماید:

(هٰذَا بَيٰنٌ لِّلنَّاسِ) (3)

این، بیانی است برای عموم مردم

20. التبیان

خدای تعالی می فرماید:

(تَبٰیٰنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) (4)

ص: 42

1- سورة شورا، آیه 52.

2- سورة آل عمران، آیه 62

3- همان، آیه 138.

4- سورة نحل، آیه 89

بیانی برای هر چیزی است.

21. المبین

خدای تعالی می فرماید:

(تلك آیات الكتاب المبین) (1)

این آیات کتاب روشنگر است.

22. البصائر

خدای تعالی می فرماید:

(هذا بصائر من ربکم) (2)

این وسیله بینایی از طرف پروردگارتان است.

23. الفصل

خدای تعالی می فرماید:

(إنه لقول فصل) (3)

همانا این (قرآن) سخنی است که حق را از باطل جدا می کند.

24. النجوم

خدای تعالی می فرماید:

(فلا أقسم بمواقع النجوم) (4)

سوگند به جایگاه ستارگان!

ص: 43

1- سورة يوسف، آیه 1، سورة شعراء، آیه 2 و سورة قصص، آیه 2.

2- سورة اعراف، آیه 203.

3- سورة طارق، آیه 13.

4- سورة واقعه، آیه 75.

شاید قرآن کریم نجمه نجمه نازل شده است.

25. المثانی

خدای تعالی می فرماید:

(مثنای تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم) (1)

آیاتی مکرر دارد که از شنیدن آیاتش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند می افتد.

شاید این نام به جهت قصص و اخباری است که در قرآن کریم وجود دارد.

26. النعمه

خدای تعالی می فرماید:

(وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (2)

و نعمت های پروردگارت را بازگو کن!

این نام طبق مطلبی است که از تفسیر ابن عباس نقل شده است.

27. البرهان

خدای تعالی می فرماید:

(قَدْ جَاءَكُمْ بَرَهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ) (3)

دلیل روشن از طرف پروردگارتان برای شما آمد.

ص: 44

1- سوره زمر، آیه 23.

2- سوره ضحی، آیه 11.

3- سوره نساء، آیه 174.

28. البشير

خدای تعالی می فرماید:

(قرآنا عربيا لقوم يعلمون * بشيرا) (1)

کتابی که آیاتش فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند! قرآنی که بشارت دهنده است.

29. النذیر

خدای تعالی می فرماید:

(قرآنا عربيا لقوم يعلمون * بشيرا ونذيرا)؛ (2)

کتابی که آیاتش فصیح و گویاست برای جمعیتی که آگاهند! قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است.

30. القیم

خدای تعالی می فرماید:

(قیما لینذر باسا شدیدا) (3)

در حالی که ثابت و مستقیم و نگاهبان کتاب های آسمانی دیگر است.

ص: 45

1- سوره فصلت، آیه 3 و 4.

2- همان.

3- سوره کهف، آیه 2.

31. المهیمن

خدای تعالی می فرماید:

(... مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه)؛ (1)

و این کتاب ... را نازل کردیم؛ در حالی که کتاب های پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست.

32. النور

خدای تعالی می فرماید:

(و اتبعوا النور الذی أنزل معه) (2)

و از نوری که با او نازل شده پیروی کنید.

33. الحق

خدای تعالی می فرماید:

(و إنه لحق الیقین) (3)

و آن یقین خالص است.

34. العزیز

خدای تعالی می فرماید:

(و إنه لکتاب عزیز) (4)

و این کتابی است قطع شکست ناپذیر ...

ص: 46

1- سوره مائده، آیه 48.

2- سوره اعراف، آیه 157.

3- سوره الحاقه، آیه 51.

4- سوره فصلت، آیه 41

35. الکریم

خدای تعالی می فرماید:

(إنه لقرآن کریم) (1)

که آن، قرآنی کریم و ارجمندی است.

36. العظیم

خدای تعالی می فرماید:

(و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم) (2)

ما به تو سوره حمد و قرآن عظیم دادیم!

37. المبارک

خدای تعالی می فرماید:

(کتاب أنزلناه إلیک مبارک) (3)

این کتابی است پربرکت که بر تو نازل کرده ایم.

38. الذکر

خدای تعالی می فرماید:

(و إنه لذکر لک و لقومک) (4)

و این مایه یاد آوری تو و قوم توست.

ص: 47

1- سوره واقعه، آیه 77.

2- سوره حجر، آیه 87

3- سوره ص، آیه 29.

4- سوره زخرف، آیه 44.

خدای تعالی می فرماید:

(کتاب أحکمت آیاته) (1)

کتابی که آیاتش استحکام یافته است.

خدای تعالی می فرماید:

(إن هذا القرآن یقص علی بنی اسرائیل)؛ (2)

این قرآن مطالب مورد نیاز بنی اسرائیل را برای آنان بیان می کند.

انسان و نیاز شدید به دستورات نورانی قرآن

بعد از این که اسماء مبارکه قرآن معلوم شد، باید دقت کرد که این صفات مبارکه قول امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را خوب بر انسان روشن می کند که فرمودند:

لیس علی أحد بعد القرآن من فاقه ولا لأحد من قبله من غنی. (3)

بعد از نزول قرآن هیچ کس فقیر نیست و پیش از نزول آن، همه فقیر بودند.

این سخن زیبا اشاره به این است که قرآن می تواند همه نیازهای بشریت را تأمین کند؛ اگر همه انسانها به قرآن عمل کنند.

ص: 48

1- سوره هود، آیه 1.

2- سوره نمل، آیه 76.

3- نهج البلاغه: خطبه 176، ص 252

و تو ای انسان! به یقین بدان:

1. به فرقان بین حق و باطل در تاریکی های این خانه دنیا احتیاج داری که می خواهی زاد و توشه برای جهان آخرت خود جمع کنی.
2. به کسی نیاز داری که مذکر تو باشد، پروردگارت، نعمت ها و عهدهایی او را که فراموش کرده ای به یاد تو آورد و پرده های غفلت و نسیانهای تو را برطرف کند. این همان معنای «الذکر والتذکره» است.
3. به آن چه که در عالم والا- هست احتیاج داری تا با آن ارتباط پیدا کنی و از این دنیا خلاص بشوی. خدا قرآن را - که تنزیل است - به سوی تو برای همین جهت نازل فرموده است.
4. به حدیث نافعی نیاز داری که آن را بشنوی و آن، قرآن احسن الحدیث است.
5. به موعظه نیاز داری که در تو تحول و دگرگونی ایجاد کند و قرآن بهترین موعظه است.
6. به حکم و حکمت بالغه نیاز داری که موصوف به حکمت «محکم الآیات» است و آن حکم عربی و حکمه بالغه قرآن است که محکم الآیات از حکیم است.
7. به شفا نیاز داری که بیماری های جسمی و روحی خود را از جهل، کفر، اخلاق رذیله و عادات بد - که تو را برای همیشه می میراند، درمان کند. قرآن «شفا لما فی الصدور» است و شفاء مطلق است؛ یعنی همه بیماری های جسمی و روحی

8. در همه حالات به رحمت نیاز داری که قرآن «رحمه للمؤمنین» است. .

9. در این ظلمت ها به هدایت نیاز داری تا به مصالح خود برسی و قرآن هادی به صراط مستقیم است که اگر از آن پیروی کنی به مقصد اصلی خواهی رسید و نجات خواهی یافت.

10. به ریسمانی نیاز داری که تو را به عالم قدس مربوط کند و روح تو جذب آن بشود و به آن بسته باشد که در شأن خواص چنین آمده است:

إنهم صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالملاء الأعلى؛(1)

اهل تقوا در دنیا با بدنهایی هستند که روح آنها به ملاء اعلی چسبیده است.

آری، پرهیزکاران از هواهای نفسانی و امواج فتنه های عالم محفوظ هستند و نام آن ریسمان «حبل الله المتین» است.

11. به روحی نیاز داری تا به آن زنده بشوی به «حیاه طیبه» ای که در حقیقت با آن باقی بمانی، چون تو در معنا مرده هستی، گرچه در ظاهر زنده ای که «الناس موتی وأهل العلم أحياء»(2) و آن روحی است که از عالم اعلی آمده است.

12. به قصه گویی نیاز داری که برای تو قصه بگوید و قرآن احسن القصص است.

13. به بیان و تبیان نیاز داری تا برای تو چیزهایی روشن شود که نمی دانی و عدد آنها زیاد است، کسی غیر از خدا عدد آنها را نمی داند و قرآن برای مردم

ص: 50

1- نهج البلاغه: خطبه همام.

2- شرح الاسماء الحسنی: 207/1 .

بیان گر همه چیز است. پس باید به آن تمک کنی تا همه چیز برای تو به علم واقعی معلوم شود.

14. به بصائر نیاز داری که به وسیله آن، هر چه را چشم تو بدون آن بصائر نمی تواند ببیند بینی و آن بصائر، قرآن است.

15. به قول فصل نیاز داری، یعنی چیزی که آن سخن پایانی را بتواند بگوید تا حق از باطل تمیز داده شود و آن قائل به قول فصل، به قرآن منحصر است.

16. به نجوم معنوی نیاز داری که این نجوم و ستارگان شما را از تاریکی های عالم دنیا نجات دهند و آیات قرآن ستارگانی هستند که به شما در تاریکی های دنیا نور می دهند و نجات می بخشند.

17. به تکرار سخنان حق نیاز داری و قرآن با تکرارهای خود این معنا را ایجاد می کند، چون که قرآن مثانی است؛ یعنی تکرارهای لازم را دارد.

18. به مطالبی نیاز داری که رگهای بدن تو را به حرکت درآورد و گوش تو را به کلام عظیمی پر کند تا از این دنیا وحشت کنی و تو را با ذکر خدا انس دهد و دل قساوت دار را نرم کند و آن قرآن است که می فرماید:

(الله نزل أحسن الحديث كتابا متشابها مثاني تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم ثم تلين جلودهم وقلوبهم إلى ذكر الله (1))

خداوند بهترین سخن را نازل کرده، کتابی که آتاش همانند یکدیگر است؛ آیاتی مکرر دارد که از شنیدن آتاش لرزه بر اندام کسانی که از پروردگارشان می ترسند می افتد؛ سپس برون و دل هایشان نرم و متوجه ذکر خدا می شود.

ص: 51

19. به نعمت روحانی نیاز داری که روح با آن اشراب شود و آن نعمت، نعمت قرآن از جانب خدای عزیز است.
20. به دلیل و برهان نیاز داری تا در معارف و علوم، شبهات شیاطین جن و انس را دفع بکنی و بر کسی که سخن ناحق می گوید مسلط شوی و این قرآن برکات کاملی از جانب پروردگار است.
21. به مبشر نیاز داری که تورا به ثواب های الهی و کارهای خوب مژده دهد.
22. به منذر نیاز داری که تورا از موبقات بترساند؛ چرا که تو در انسجام اعمال آخرت همانند کودکی هستی که همواره به ترغیب و ترهیب نیاز داری تا در کسب کارهای خوب بکوشی و از کارهای بد بپرهیزی و این قرآن هم بشیر است و هم نذیر.
23. به کتاب قیمی نیاز داری که هیچ کجی در آن نباشد، تا بشود مطالب دیگر را با آن مقایسه کرد. در بعضی روایات آمده است: اخبار را بر قرآن عرضه کنید هر کدام مطابق قرآن بود بگیرید و به آن عمل کنید و اگر مخالف بود آن را رد نمایید.
24. به مهیمن بر کتاب های پیشین نیاز داری به این که یا بر صحت آن شهادت بدهد تا به آن ایمان بیاوری و بدانی صحیح است و یا تورا مطمئن کند! که چیز باطلی در آن نیست که به آن اکتفا کنی و یگانه کتابی که می تواند این کار را در انجام دهد، قرآن کریم است.
25. برای همه تاریکی ها به نور نیاز داری و قرآن نور است.

26. به عزیزی نیاز داری که نادر الوجود باشد و قرآن عزیز نادر الوجودی است که مثل و مانند ندارد که شکها را برطرف و باطل ها را دفع می کند و کسی که به سوی آن منقطع شد از هر آفت و سوء، مصون و محفوظ است و صاحب عزتی است که هر کس به آن تمک کند، عزیز می شود و آن کتاب عزیز، قرآن است.

27. به کریمی نیاز داری که هر احتیاجی داشته باشی آن را برطرف می کند، به شما روزی های مادی و معنوی و مواهب جسمانی و روحانی می دهد و آن کتاب کریم از خداوند کریم است.

28. به عظیمی نیاز داری که پستی و ذلت های تو را در دین و دنیا و جهان آخرت برطرف می کند و آن کتاب عظیم، قرآن است.

29. به برکات کثیره نیاز داری؛ برکات ظاهری، باطنی، ارضی و سماوی که درهای آن برکات را به روی شما باز کند، آن سان که خدای تعالی می فرماید:

(لفتحنا علیهم برکات من السماء) (1)

برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم

و همه آنها در کتاب مبارک، قرآن کریم است.

شاید کسی بپرسد: آیا همه این خواص بر قرآن هست و همه می توانند از آن استفاده کنند؟

در پاسخ می گوئیم: همه افراد نمی توانند این همه خواص را از قرآن استفاده بکنند؛ بلکه باید خود را آماده نمایند هر مقدار معرفتشان به قرآن بیشتر

ص: 53

باشد، بهتر می‌توانند استفاده کنند، ولی برای همه افراد راه باز است، اما قرآن مثل نور خورشید است که نابینا حتماً آن را نمی‌بیند.

تفسیر قرآن و معصومان (علیهم السلام)

تفسیر قرآن حتماً باید از ناحیه معصومان (علیهم السلام) باشد. در روایات معتبری آمده که حضرتش می‌فرماید:

همه علم قرآن نزد اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) است.

قرآن نیز از اهل بیت (علیهم السلام) به «راسخون» تعبیر کرده که مراد معصومان (علیهم السلام) هستند. خدای سبحان در آیه ای می‌فرماید:

(هن أم الكتاب و آخر متشابهات فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویلہ و ما یعلم تأویلہ إلا اللہ و الراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا) (1)

قسمتی از آن، آیات «محکم» (صریح و روشن است؛ که اساس این کتاب است؛ و قسمتی از آن، «متشابه» است. اما آنها که در قلوبشان انحراف است، در پی متشابهاتند، تا فتنه انگیزی کنند و تفسیر (نادرستی برای آن می‌طلبند؛ در حالی که تفسیر آنها را، جز خدا و راسخان در علم، نمی‌دانند. می‌گویند: «ما به همه آن ایمان آوردیم؛ همه از طرف پروردگار ماست.»)

ص: 54

اکنون در این زمینه روایت هایی را نقل می نمایم. در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

(من فسر القرآن برأيه فأصاب الحق فقد أخطأ).⁽¹⁾

هر کس قرآن را با رأی خود تفسیر کند، گرچه حق را بفهمد او در روش خود خطا کرده است.

چون قرآن باید با بیان اهل بیت (علیهم السلام) بیان بشود که آن مهر اطمینان دارد.

روایت دیگر در «الکافی» آمده: امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

ما ضرب (رجل) القرآن بعضه ببعض الا كفر؛⁽²⁾

مردی برخی از آیه های قرآن را به برخی دیگر نمی زند مگر این که کافر می شود.

یعنی تفسیر به رأی موجب کفر می شود.

روایت سوم را از اهل سنت نقل می کنیم. ابن عباس می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قال فی القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار؛⁽³⁾

کسی که در قرآن بدون علم صحبت کند نشیمنگاه او از آتش پر شود.

روایت چهارم را از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و از ائمه معصومان (علیهم السلام) که جانشینان

ص: 55

1- بحارالانوار: 111/92 ، باب تفسیر القرآن بالرأی، حدیث 20

2- الکافی: 632 /2 ، باب النوادر من کتاب فضل القرآن، حدیث 17.

3- سنن ترمذی: 268 /4 ، باب 1 من ابواب تفسیر القرآن، بحارالانوار: 111/92 ، حدیث 20

آن بزرگوارند، نقل می نمایم که حضرتش می فرماید:

إن تفسیر القرآن لا يجوز إلا بالأثر الصحيح والنص الصريح(1)

تفسیر قرآن برای کسی جایز نیست مگر این که روایت صحیحی در مورد آن باشد، یا نص صریح از معصومان (علیهم السلام) داشته باشد.

روایت پنجم را از شیخ طوسی به نقل می کنیم. عبیده سلمانی می گوید: از حضرت علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

يا أيها الناس! اتقوا الله ولا تقتوا الناس بما لا تعلمون، فإن رسول الله (صلى الله عليه وآله) قد قال قولاً آله منه إلى غيره وقد قال قولاً من وضعه غير موضعه كذب عليه.

فقام عبیده وعلقمه والاسود واناس معهم فقالوا: يا أمير المؤمنين! فما نضنع بما تخبرنا به في المصحف؟

فقال: يسئل عن ذلك علماء آل محمد (صلى الله عليه وآله). (2)

ای مردم! تقوای الهی داشته باشید و چیزی را که نمیدانید برای مردم به عنوان دانسته های خود نگوئید. به راستی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حکم و مطلبی را فرموده اند و بعد از آن، آن حکم تغییر کرده و چیز دیگری شده و حکم اول نسخ شد، یا حکمی را در مورد خاصی فرموده اند که اگر آن خصوصیت نباشد، آن حکم نیست، کسی که موضع حکمی را عوض کند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت دروغ

ص: 56

1- تفسیر الصافی: 21/1، مقدمه الخامسة.

2- تهذیب الاحکام: 295/4، حدیث 823 باب الزیادات فی القضايا والاحکام، وسائل الشیعه: 13 / 18.

در این هنگام عبید، علقمه، اسود و گروهی از مردم برخاستند و گفتند: ای امیر مؤمنان! پس ما درباره خبرهایی را که درباره قرآن به ما می دهند چه وظیفه ای داریم؟

حضرت فرمودند: از علمای آل محمد (صلی الله علیه و آله) (که مراد معصومان (علیهم السلام) هستند.) پرسید.

روایت ششم را از تفسیر منسوب به امام عسکری نقل می نمایم. آن بزرگوار از اجداد گرامش از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در حدیثی چنین نقل می کند: حضرتش فرمود:

أتدرون متی یوقر (یتوفر) علی المستمع والقاری هذه المثوبات العظیمه؟ إذا لم یقل فی القرآن برأیه ولم یجف عنه ولم یتأکل به ولم یراء به.

وقال: علیکم بالقرآن، فإنه الشفاء النافع والدواء المبارک عصمه لمن تمسک به ونجاه لمن اتبعه.

ثم قال: أتدرون من المتمسک به الذی یتمسکه ینال هذا الشرف العظیم؟ هو الذی یأخذ القرآن و تأویله عنا أهل البيت وعن وسائلنا السفراء عنا إلى شیعتنا، لا عن آراء المجادلین.

وأما من قال فی القرآن برأیه، فإن اتفق له مصادفه صواب فقد جهل فی أخذه من غیر أهله، وإن أخطأ القائل فی القرآن برأیه فقد تبوء مقعده من النار؛(1)

آیا می دانید چه وقت این ثواب های بزرگ به خواننده قرآن و مستمع داده می شود؟ وقتی که در قرآن حرفی با رأی خود نگوید، آن چه را می داند از قول معصومان در گفتن آن کوتاهی نکند و قرآن را وسیله معاش خود قرار ندهد و با آن خودنمایی و ریا ننماید.

حضرت فرمود: بر شما باد به قرآن که شفای نافع و دوی مبارک است. حفظ کننده است برای کسی که به آن تمشک کند و نجات دهنده است برای کسی که از آن پیروی نماید.

بعد فرمود: آیا می دانید تمشک کننده به قرآن کیست که با آن تمشک به این شرف عظیم می رسد؟ او کسی است که معنای قرآن و تأویل آن را از ما اهل بیت (علیهم السلام) یا از سفرای ما به سوی شیعیان ما بگیرد، نه از آرای مجادله کنندگان و اما کسی که با رأی خود در قرآن سخن بگوید، اگر چه از روی اتفاق مطابق با واقع باشد، ولی جهل به خرج داده که قرآن را از اهل قرآن نگرفته و اگر خطا باشد و مطابق با واقع نباشد، خداوند نشیمنگاه او را از آتش پر خواهد کرد.

روایت هفتم را شیخ صدوق (رحمه الله) نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) به ابو حنیفه فرمود:

أنت فقیه أهل العراق؟

قال: نعم.

قال: فبم تفتیهم؟

ص: 58

قال: بكتاب الله وسنه نبيه (صلى الله عليه وآله).

قال: يا أبا حنيفة! تعرف كتاب الله حق معرفته؟ تعرف الناسخ من المنسوخ؟

قال: نعم.

قال: يا أبا حنيفة! لقد أدعيت علما، ويلك ما جعل الله ذلك إلا عند أهل الكتاب الذين أنزل عليهم. ويلك ولا هو إلا عند الخاص من ذرية نبينا محمد (صلى الله عليه وآله) وما ورثك من كتابه حرفا.

توفقيه اهل عراق هستی؟

گفت: بلی.

فرمود: با چه چیز فتوا می دهی؟

گفت: به کتاب خدا و سنت پیامبر او (صلى الله عليه وآله).

فرمودند: ای ابی حنيفة! کتاب خدا را می شناسی؟ حق شناسایی آن را میدانی؟ ناسخ و منسوخش را میشناسی؟

گفت: بلی.

فرمود: ای ابو حنيفة! ادعای علم کردی وای به حال تو، خداوند علم کتاب را مگر نزد اهل قرآن قرار نداده، آنهایی که قرآن بر آنها نازل شده است وای به حال تو و آن علم نیست مگر نزد خواص از ذریه پیامبر (صلى الله عليه وآله) و خداوند یک حرف نیز از کتاب به تو نداده است یعنی تو اصلا قرآن را نمی دانی).

ص: 59

تفسیر قرآن به رأی، از هر کسی غیر از معصومان (علیهم السلام) باشد، موجب کفر است. در این باره روایت گوناگونی رسیده است. روایتی را عیاشی نقل می کند. عمار بن موسی می گوید: از امام صادق (علیه السلام) درباره حکومت سؤال شد، فرمود:

من حکم برآیه بین اثنین فقد کفر، ومن فسر برآیه من کتاب الله فقد کفر. (1)

کسی که به رأی خود بین دو نفر حکم کند کافر است و کسی که قرآن

را به رأی خود (حتی یک آیه) تفسیر کند، کافر است.

حدیث دیگری در کتاب شریف «الکافی» آمده است که امام صادق (علیه السلام) در نامه‌های طولانی به اصحاب خود چنین نگاشتند:

إن الله أتم لكم ما أتاكم من الخير. اعلموا إنه ليس من علم الله ولا من أمره أن يأخذ أحد من خلق الله في دينه بهوى ولا رأى ولا مقائيس. قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن وتعلم القرآن أهلاً لا يسع أهل علم القرآن الذين آتاهم الله علمه أن يأخذوا في دينهم بهوى، ولا رأى ولا مقائيس وهم أهل الذكر الذين أمر الله الأمة بسؤالهم؛ (2)

ص: 60

1- تفسیر العیاشی: 18/1، حدیث 6 و البرهان: ج 1، باب النهی عن تفسیر القرآن بالرأى و ج 13، ص 19.

2- الکافی: 5/8، حدیث 1.

به راستی که خداوند به شما خیر و خوبی را تمام کرد. بدانید که از علم خداوند و از امر او نیست که انسانها در دین او به هوای نفس و رأی خود و قیاس عمل کنند.

خداوند قرآن را نازل فرموده و در آن تبیان همه چیز را قرار داد، و برای قرآن و تعلم آن افراد مخصوصی را قرار داد که علم آنها الهی است و با رأی و قیاس و هوای نفس سخن نمی گویند؛ بلکه با آن علم الهی که دارند سخن می گویند و آنها اهل ذکر هستند که خداوند به امت امر فرموده که از آنها سؤال کنید.

از طرفی کسی که با رأی خود قرآن را تفسیر کند، ایمان ندارد. در این زمینه شیخ صدوق (رحمه الله) روایتی را از امام هشتم علی بن موسی الرضا (علیه السلام) از پدر بزرگوارشان از نیاکانشان (علیهم السلام) نقل می کند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

قال الله جل جلاله: ما آمن بی من فسر برأیه کلامی، وما عرفنی من شبهنی بخلقی، وما علی دینی من استعمل القیاس فی دینی؛⁽¹⁾

خداوند جل جلاله می فرماید: به من ایمان نیاورده کسی که با رأی خودش کلام مرا تفسیر کند و مرا نشناخته کسی که مرا به چیزی از مخلوقات من تشبیه بنماید و بر دین من نیست کسی که در دین من قیاس کند.

ص: 61

1- التوحید صدوق: 68 حدیث 23، باب التوحید ونفی التشبیه، عیون اخبار الرضا (علیه السلام): 95/1، باب ما جاء عن الرضا علی فی التوحید: 95، حدیث 4، بحار الانوار: 297/2، باب البدع والرأی و المقائیس.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قیم و سرپرست قرآن

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قیم و سرپرست قرآن کریم هستند. در این باره کلینی (رحمه الله) روایتی را از منصور بن حازم این گونه نقل می کند:

فیما حکاه للصادق (علیه السلام) من مکالمته للناس، قلت لهم: فحین مضی رسول الله (صلی الله علیه و آله) من کان الحججه لله علی خلقه؟

قالوا: القرآن.

فنظرت فی القرآن.

فإذا هو یخاصم المرجئی والعدوی والزندیق الذی لا یؤمن به حتی یغلب الرجال بخصومته، فعرفت إن القرآن لا یكون حججه إلا بقیم فما قال فیہ من شیء کان حقاً....

إلی أن قال: فأشهد أن علیاً (علیه السلام) کان قیم القرآن وکان طاعته مفترضه وکان الحججه علی الناس بعد رسول الله (صلی الله علیه و آله)، وأن ما قال فی القرآن فهو حق.

فقال یعنی الصادق (علیه السلام): رحمک الله (1)

منصور بن حازم برای امام صادق (علیه السلام) گفت و گوهای خود با مردم را نقل کرده، او می گوید: به مردم گفتم: وقتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفتند چه کسی حجت خدا بر مردم اوست؟ گفتند: قرآن حجت است.

ص: 62

پس در قرآن نظر کردم، دیدم سه فرقه به نام مرجئه، قدریه (یا عدویه) و زنادقه که ایمان ندارند، درباره قرآن سخن می گویند و بر مردم غالب می شوند. پس فهمیدم که قرآن حجت نیست مگر با بیان قیم قرآن که معصومان (علیهم السلام) هستند، که هر چه آنها فرمودند حق است ... تا این که به آنها گفتم: علی (علیه السلام) قم قرآن هستند و اطاعت از آن حضرت بر همه واجب است و او حجت خدا بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستند و هر چه ایشان درباره قرآن بگویند، حق است.

امام صادق (علیه السلام) به او فرمودند: خدا تو را رحمت کند.

قرآن و مخاطبان اولی

قرآن را فقط کسانی می دانند که خطاب اولیه قرآن با آنهاست. در این مورد در کتاب «الکافی» روایتی نقل شده: زید شام می گوید:

دخل قتاده بن دعامة على أبي جعفر (عليه السلام) فقال: يا قتاده! أنت فقيه أهل البصرة؟

فقال: هكذا يزعمون.

فقال أبو جعفر (عليه السلام): بلغني إنك تفسر القرآن؟

فقال له قتاده: نعم!

فقال له أبو جعفر (عليه السلام): فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت وأنا أسئلك إلى أن قال أبو جعفر (عليه السلام): ويحك يا قتاده! إن كنت إنما فسررت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلك، وإن كنت قد فسرته من

الرجال فقد هلكت وأهلكت... ..

إلى أن قال: ويحك يا قتاده! إنما يعرف القرآن من خوطب به(1)

روزی قتاده بن دعامة خدمت حضرت ابی جعفر (علیه السلام) وارد شد، حضرت فرمودند: ای قتاده! توفقیه اهل بصره هستی؟

گفت: این طور گمان می کنند.

حضرت فرمودند: به من رسیده است که تو تفسیر قرآن می کنی؟

گفت: بلی!

حضرت فرمودند: اگر به علم تفسیر می کنی که من از تو الآن سؤال می کنم ...

...تا این که حضرت فرمودند: وای به حال تو ای قتاده! اگر از علم خود قرآن را تفسیر می کنی هم خودت هلاک شده ای و هم دیگران را هلاک کرده ای و اگر از دیگران که معصوم نیستند، نقل می کنی باز، هم خودت هلاک شده ای و هم دیگران را هلاک کرده ای.

حضرت در ادامه فرمودند: وای به توای قتاده! منحصر قرآن را کسانی می دانند که قرآن به آنها خطاب شده (که مراد فقط معصومان (علیهم السلام) هستند).

در روایت دیگر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای فرمود:

إن علم القرآن ليس يعلم ما هو إلا من ذاق طعمه، فعلم بالعلم جهله وبضر به عماه وسمع به صممه وأدرك به ما قد فات وحیی به بعد إذ مات...

ص: 64

1- الكافي: 311/8، حدیث 485، تفسیر الصافی: 12/1، المقدمة الثانية .

فأطلبوا ذلك عند أهله خاصة، فإنهم خاصة نور يستضأ به وأئمه يقتدى بهم. وهم عيش العلم وموت الجهل، هم الذين يخبركم حكمهم عن علمهم وصمتهم عن منطقتهم و ظاهرهم عن باطنهم لا يخالفون الدين ولا يختلفون فيه(1)

علم قرآن را کسی نمی داند که چیست، مگر کسی که طعم آن را چشیده باشد. پس با علم، جهل و نابینایی خود را با قرآن برطرف کرده باشد، ناشنوایی خود را با قرآن به شنوایی تبدیل و مافات را درک کرده باشد و بعد از مرگ زنده شده باشد.

پس علم قرآن را از اهل قرآن و خاصان طلب کنید، آنها نوری دارند که دیگران می توانند از آن نور، نورانی شوند و آنها امامانی هستند که باید به آنها اقتدا شود. آنها حیات علم و مرگ جهل هستند. حلم آنها از علمشان، سکوتشان از منطقشان و ظاهرشان از باطنشان خبر می دهد، نه با حق مخالفند و نه با هم اختلافی دارند.

علم قرآن و هلاک شوندهگان

طبق روایات اگر کسی که علم قرآن را از غیر امیرالمؤمنین و فرزندان آن بزرگوار (علیهم السلام) بگیرد، هلاک می شود.

در روایتی آمده که ابن عباس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در خطبه ای به برخی از فضایل علی (علیه السلام) و مراتب آن حضرت اشاره کرد و فرمود:

ص: 65

إن الله أنزل القرآن وهو الذي من خالفه ضل ومن يتبعني علمه عند غير علي (عليه السلام) هلك (1)

خداوند قرآن را نازل کرد و کسی که با آن مخالفت بکند گمراه است

و کسی که علم قرآن از غیر علی (علیه السلام) بگیرد، هلاک می شود.

شیخ طبرسی (رحمه الله) در «الاحتجاج» خطبه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در روز غدیر را نقل می کند که علی (علیه السلام) مفسر کتاب خدا و فراخوان به اوست.. تا آن جا که فرمود:

معاشر الناس! تدبروا القرآن وافهموا آیاته وانظروا فی محکماته ولا تتبعوا متشابهه. فوالله لن یبین لکم زواجره، ولا یوضح لکم عن تفسیره إلا الذی أنا آخذ بیده (2) ای مردم! در قرآن تدبر بکنید و آیات آن را بفهمید و در محکمات آن نظر کنید و از متشابهات آن پیروی نکنید. به خدا سوگند، نهی های آن برای شما بیان نشده است و نمی تواند آن متشابهات را بیان کند، مگر کسی که من دست او را گرفته ام.

علم قرآن و معصومان (علیهم السلام)

معصومان (علیهم السلام) همان «حزب الله الغالبون» هستند، علم به قرآن دارند و می توانند مفتر آن باشند. در روایتی آمده که موسی بن عقبه می گوید:

ص: 66

1- امالی شیخ صدوق: المجلس الخامس عشر: ص 64، حدیث 11.

2- الاحتجاج: 1 / 75؛ وسائل الشیعه: 18 / 142، باب 13 من ابواب صفات القاضی، حدیث 43

أن معاوية أمر الحسين (عليه السلام) أن يصعد المنبر فيخطب. فحمد الله وأثنى عليه. ثم قال:

نحن حزب الله الغالبون وعترة نبيه الأقربون وأحد الثقلين الذين جعلنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) ثاني كتاب الله، فيه تفصيل لكل شيء لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه والمعول علينا في تفسيره لا نتظني تأويله، بل نتبع حقائقه.

فأطيعونا، فأنا طاعتنا مفروضة إذ كانت بطانه الله ورسوله مقرونه، قال الله عز وجل: (أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر منكم فإن تنازعتم في شئ فردوه إلى الله والرسول) (1).

وقال: ولوردوه إلى الرسول وإلى أولى الأمر منهم لعلمه الذين يستنبطونه منهم: (2)

معاوية به امام حسين (عليه السلام) (3) گفت که بر فراز منبر برود و خطبه‌های بخواند.

حضرت امام حسين (عليه السلام) بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند:

ما حزب الله غالبون، عترت اقربون پیامبر و یکی از دو ثقل هستیم که پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) را ثانی کتاب الله قرار داده است. که در کتاب خدا تفصیل همه چیز هست و هرگز در آن باطل راه ندارد و ما با علم، در

ص: 67

1- سوره نساء، آیه 59.

2- وسائل الشیعه: 18 / 144، حدیث 45. این روایت در بشاره المصطفی از امام حسن بن علی xxx نقل شده است.

3- گفتنی است که این روایت هم از امام حسن (عليه السلام) و هم از امام حسین (عليه السلام) نقل شده است.

تفسیر قرآن سخن می‌گوییم، نه با گمان و حقایق قرآن نزد ماست. پس از ما اطاعت کنید که اطاعت ما بر شما واجب است، زیرا با اطاعت خدا و رسول در قرآن ذکر شده و قرآن می‌فرماید: «اگر در چیزی نزاع کردید برای حل آن به خدا و رسول و اولی الامر رجوع کنید که فقط آنها علمش را دارند.»...

غیر معصوم و تفسیر قرآن

اگر کسی که غیر معصوم است قرآن کریم را تفسیر کند، در صورتی که تفسیر او مطابق واقع باشد پاداش ندارد و اگر مخالف با آن باشد، موجب سقوط مفسر خواهد شد. ابوبصیر می‌گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من فسر القرآن برأيه إن أصاب لم يوجر، وإن أخطأ خر أبعد من السماء؛⁽¹⁾

کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، اگر واقع را هم بفهمد اجر ندارد و اگر خطا کند و واقع را نفهمد از فاصله ای بیشتر مابین آسمان و زمین سقوط می‌کند. در حدیث دیگری ابوجارود می‌گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم. فإن الرجل ينزل بالآية فيخر بها أبعد ما بين السماء والأرض؛⁽²⁾

ص: 68

-
- 1- تفسیر العیاشی: 17/1 ، حدیث 4 و بحار الانوار: 110/92 ، باب تفسیر قرآن به رأی حدیث 12.
 - 2- تفسیر العیاشی: 17/1 ، حدیث 3.

آن چه را می دانید بگویید و آن چه را نمی دانید بگویید: خدا میداند، چون وقتی انسان آیه ای را معنا می کند و او به واسطه این عمل از خدا دور می شود، دورتر از ما بین آسمان و زمین.

در سخن دیگری امام باقر (علیه السلام) فرمود:

لیس شیء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن، أن الآية ينزل أولها في شيء وأوسطها في شيء وآخرها في شيء؛ (1)

چیزی دورتر از عقول مردم از تفسیر قرآن نیست؛ چرا که آغاز آیه ای درباره چیزی نازل شده، وسط آن در چیز دیگر و پایان آن در چیز دیگر.

در روایت دیگر امام صادق (علیه السلام) به جابر فرمود:

يا جابر! إن للقرآن بطن وللبطن ظهرة وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن. إن الآية ينزل أولها في شيء وأوسطها في شيء وآخرها في شيء وهو كلام متصرف على وجوه؛ (2)

ای جابر! قرآن بطنی دارد و بطن آن ظهری دارد و چیزی دورتر از عقول مردم از تفسیر قرآن نیست؛ چون اول آیه ای درباره چیزی است، وسط آن درباره چیز دیگری و آخرش در چیزی غیر آن دو. قرآن کلامی است که بر وجوهی حمل می گردد.

ص: 69

1- همان: حدیث 1

2- تفسیر العیاشی: 11/1، حدیث 2، وسائل الشیعه: 18 / 149 و 150، باب 13 از ابواب صفات قاضی، حدیث 68 و 71.

مفسر گاهی ظاهر قرآن را معنا می کند و گاهی اشارات و دقایق آن را. ظاهر قرآن را کسی معنا می کند که به علم عربی عالم باشد، او می تواند معانی آن را بفهمد و بیان کند. این نوع از تفسیر اشکالی ندارد. در واقع این نوع، تفسیر نیست، بلکه ترجمه است.

اما اگر آیه ای در معنایی ظهور داشته باشد، ولی مراد از آن، غیر ظاهر باشد، این جا مورد تفسیر است که غیر معصوم نمی تواند آن را بفهمد، بلکه به یقین باید در فهم آن به معصومان (علیهم السلام) رجوع کرد.

البته روایاتی که رجوع به ثقلین را بیان می کنند، مراد همین نوع تفسیر است که ظواهر کتاب بر اهل لسان حجت است. هم چنین است روایاتی که عرض اخبار بر قرآن را بیان می کند که منظور از آن همین نوع تفسیر است.

روایات و محکمت و متشابهات قرآن

در روایات بسیاری معصومان (علیهم السلام) دستور داده اند که انسان به آیات محکم قرآن عمل کند، اما به متشابهات آن عمل نکند، بلکه علم آن را به اهلش که معصومان (علیهم السلام) هستند واگذارد، یا متشابه را به محکمت رد کند. برای نمونه ابو حییون می گوید: امام رضا (علیه السلام) فرمود:

من رد متشابه القرآن إلی محکمه فقد هدی إلی صراط مستقیم.

ثم قال: إن فی أخبارنا محکمه کمحکم القرآن ومتشابهات کمتشابه

القرآن، فردوا متشابهما إلى محكمها ولا تتبعوا متشابهما دون محكمها فتضلوا: (1)

کسی که متشابهات قرآن را به محکّمات آن برگرداند، او به راه راست هدایت شده است.

آن گاه حضرتش فرمود: در اخبار ما نیز محکّماتی مثل محکّمات قرآن و متشابهاتی مثل متشابهات قرآن وجود دارد. پس متشابهات آن را به محکّمات آن برگردانید و از متشابهات بدون برگرداندن آن به محکّمات پیروی نکنید که گمراه می شوید.

این روایت صراحت دارد که جایز نیست متشابهات، چه در قرآن و چه در روایات اخذ شود، بلکه تا معنای متشابهات به وسیله محکّمات، یا به وسیله معصومان (علیهم السلام) واضح نشود، جایز نیست به آنها عمل شود.

مجتهد و ظواهر قرآن

البته مجتهد در احکام شرعی می تواند به ظواهر آیات قرآن عمل کند. در روایتی آمده که زراره و محمد ابن مسلم می گویند:

قلنا لأبي جعفر (عليه السلام): رجل صلى في السفر أربعة أعياد أم لا؟

قال: إن كان قرأت عليه آية التقصير وفسرت له فصلى أربعة أعاد، وإن لم يقرأ عليه ولم يعلمها فلا إعادة عليه: (2)

ص: 71

1- عيون اخبار الرضا (عليه السلام): 1 / 226، باب 28، حدیث 39، وسائل الشیعه: 18 / 82، حدیث 22.

2- وسائل الشیعه: 3 / 531، حدیث 4.

به امام باقر (علیه السلام) عرض کردیم: مردی در سفر نماز را چهار رکعت خوانده آیا اعاده کند یا نه؟

فرمودند: اگر آیه نماز شکسته خواندن برای او خوانده و تفسیر شده و با علم به این حکم، نماز را تمام خوانده، باید نماز را به صورت قصر اعاده کند، ولی اگر این مسأله و حکم آن را نمی دانسته و نماز را تمام خوانده، نمازش اعاده ندارد.

هم چنین معصوم (علیها السلام) درباره کسی که زمین خورده و ناخن او قطع شده فرمود:

إنه يعرف هذا وأشباهه من كتاب الله (ما جعل علیکم فی الدین من حرج): (1)

این مسأله و اشباه آن از قرآن استفاده می شود. (2)

و نیز روایت شده که معصوم (علیه السلام) فرمود:

أن الله لا يخاطب الخلق بما لا يعلمون.... (3)

خداوند مردم را به چیزی که نمی دانند خطاب نمیکنند..

البته اگر کسی در آیاتی که در شأن قرآن آمده، طریق و سیره مسلمانان و اخبار وارده تأمل کند، می فهمد که حرف اخباریون که می گویند: «نمی شود از آیات قرآن استنباط کرد» سخن صحیحی نیست، بلکه کفران این نعمت بزرگ الهی است که خود خداوند به تدبیر در آیات آن امر فرموده و فرموده است که

ص: 72

1- سوره حج، آیه 78.

2- وسائل الشیعه: 327/1 حدیث 5.

3- همان: 205/27.

آیات بینات در قرآن وجود دارد که شکی در آنها نیست.

گفتنی است که تفصیل این مسائل در علم اصول بیان شده است.

سلیقه شخصی و سخن در قرآن

روشن است که فهم این معانی از قرآن به علم عربی، معانی بیان و علوم لازمه دیگری نیاز دارد تا بتوان قرآن را فهمید. ولی با سلیقه شخصی و عدم اطلاع از این علوم نمی توان قرآن را فهمید و بی تردید تفسیر به رأی و سلیقه حرام است.

بنابر این، تفسیر افرادی هم چون ابو حنیفه، قتاده و تفسیر به رأی است و باطل و هر کس از آنان پیروی کند گمراه است.

شاید کسی بگوید: وقتی ما به مقداری از قواعد لفظی با شرایط متقدمه اکتفا بکنیم، بهره ما از قرآن کم خواهد شد و اکثر حرف های مفسران باطل می شود، با این که قرآن، تبیان هر چیزی است و چشمه های علم در قرآن است.

در پاسخ او می گوئیم: مدلول قرآن به آن مقدار اندک که شما گفتید منحصر نیست، بلکه مدلول قرآن ذو مراتب است و افراد حسب رتبه ای که در فهم و درک دارند در استفاده از قرآن مختلف هستند. همین طوری که در زمان معصومان (علیهم السلام) افراد مختلف بودند و آن بزرگواران برای هر طبقه از آنها، بخشی از معانی قرآن را که ظرفیت آن را داشتند، بیان می کردند.

تفسیر سوره حمد و نگاهی به علم امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

اینک به نمونه ای از علم امیر مؤمنان علی (علیه السلام) درباره تفسیر حمد اشاره می کنیم. شاهد این مطلب روایتی است که سید بحرانی (رحمه الله) در کتاب «غایه المرام» از سید بن طاووس (رحمه الله) نقل می کند. محمد بن عبدالواحد در کتاب خود با اسنادش چنین روایت می نماید: حضرت علی بن ابی طالب xxx به ابن عباس فرمود:

یا بن عباس! إذا صلیت عشاء الآخرة فالحقنی إلى الجبانه.

قال: فصلیت ولحقته وکانت لیلہ مقمره.

قال: فقال لی: ما تفسیر الألف من الحمد.

فقال: فما علمت حرفاً أجيیه فتکلم فی تفسیرها ساعه واحده تامه.

قال: فما تفسیر الحاء من الحمد؟

فقلت: لا أعلم.

فتکلم فیها ساعه تامه.

قال: قال (علیه السلام): فما تفسیر المیم؟

قال: قلت: لا أدری.

قال: فتکلم فیها ساعه تامه.

قال: ثم قال: فما تفسیر الدال من الحمد؟

قال: قلت: لا أدری.

قال: فتکلم فیہ إلى برق عمود الفجر.

قال: فقال لی: قم یا بن عباس! إلى منزلک وتأهب لفرضک.

قال أبو العباس عبد الله بن العباس: ففقت وقد وعيت كلما قال، ثم تفكرت فإذا علمي بالقرآن في علم علي (عليه السلام) كالقراره في المتعجر: (1)

ای فرزند عباس! وقتی نماز عشا را خواندی به صحرای بیرون شهر بیا.

ابن عباس می گوید: نماز را خواندم و در مکانی که حضرت فرموده بودند به ایشان ملحق شدم و شب، شب مهتابی بود. حضرت فرمودند: تفسیر «الف» از کلمه الحمد چیست؟

من چیزی نمی دانستم که بگویم.

حضرت یک ساعت درباره «الف» کلمه الحمد سخن گفتند، آن گاه فرمودند: تفسیر «حاء» کلمه الحمد را می دانی؟

گفتم: نمی دانم.

حضرت یک ساعت درباره «حاء» واژه الحمد سخن گفتند، سپس فرمودند: تفسیر «میم» را می دانی؟

گفتم: نمی دانم.

باز حضرتش یک ساعت درباره «میم» سخن گفتند. بعد فرمودند: تفسیر «دال» کلمه الحمد را می دانی؟

گفتم: نمی دانم.

حضرت تا عمود فجر درباره آن سخن گفتند. بعد فرمودند: برخیز ای ابن عباس! به منزل برو و آماده نماز صبح بشو.

ص: 75

ابن عباس می گوید: من آن چه را که حضرت فرمودند فرا گرفتم، بعد فکر کردم که علم من در مقابل علم امیرالمؤمنین (علیه السلام) همانند آب اندکی در مقابل دریا است.

شاهد دیگر در کتاب «سعد السعود» است که از طریق عامه از ابی حامد غزالی نقل شده است. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

لما حکى عهد موسى (عليه السلام) أن شرح كتابه كان أربعين جملاً: لو أذن الله تعالى ورسوله لى لأشرح فى شرح معانى ألف الفاتحه حتى يبلغ مثل ذلك؛ يعنى أربعين وقراً أو جملاً، وهذه الكثرة فى السعه والافتتاح فى العلم لا يكون إلا لدنيا سماويا إليها؛ (1)

وقتی که حکایت عهد موسی را می کردند، اگر بنا بود شرح آن را بنویسند به اندازه چهل بار شتر می شد، اگر خدا و رسولش اذن میدادند که در شرح معانی «الف» فاتحه الکتاب شروع کنم به چهل بار شتر اندازه آن و این وسعت در علم، مربوط به دنیاست.

تقسیم بندی آیات قرآن

طبق روایتی می توان آیات قرآن را در برداشت و فهم از آنها به سه قسم، تقسیم کرد. در روایتی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در احتجاج بر زندقی که از آیات متشابه پرسید، فرمودند:

ثم إن الله قسم كلامه ثلاثة أقسام:

فجعل قسماً منه يعرفه العالم والجاهل

ص: 76

وقسما لا يعرفه إلا من صفا ذهنه ولطف حسه وضح تمیزه ممن شرح الله صدره للإسلام.

وقسما لا يعلمه إلا الله وملائكته والراسخون في العلم،

وإنما فعل ذلك لأن لا يدعى أهل الباطل المستولين على ميراث رسول الله (صلى الله عليه وآله) من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم وليقومهم الاضطرار إلى الائتمام بمن ولى أمرهم فاستكبروا عن طاعته (1)

خداوند کلام خود را به سه قسم تقسیم فرموده است:

قسم اول کلامی است که عالم و جاهل می فهمند.

قسم دوم را نمی فهمد مگر کسی که ذهن او با صفا شده باشد و حش او لطیف و تمیز اور صحیح باشد و از کسانی باشد که خداوند به او برای اسلام شرح صدر داده باشد.

قسم سوم را نمی داند مگر خدا، فرشتگان و راسخان در علم (که مراد معصومان (علیهم السلام) هستند).

این تقسیم را خداوند قرار داده تا اهل باطل که میراث پیامبر خدا (صلى الله عليه وآله) غصب نموده اند نتوانند ادعا کنند که علم قرآن را دارا هستند. خداوند علمی را به آنها نداده تا ناچار باشند به ائمه معصومان (علیهم السلام) رجوع کنند، ولی آنها استکبار می ورزند و از اهل بیت اطاعت نمی کنند.

ص: 77

1- الاحتجاج: 376/1، وسائل الشیعه: 18 / 143، باب 13 از ابواب صفات قاضی، حدیث 44

آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر

در تقسیم بندی دیگری طبق روایتی می توان آیات قرآنی را به چهار قسم تقسیم کرد. در روایتی نورانی امام صادق (علیه السلام) فرمود:

كتاب الله على أربعة أشياء: على العبارة والإشارة واللطف والحقائق.

والعبارة للعوام، والإشارة للخواص، واللطف للأولياء، والحقائق للأنبياء: (1)

كتاب خدا قرآن بر چهار قسم است:

عبارات قرآن،

اشارات قرآن،

لطایف قرآن،

و حقایق قرآن

عبارات آن به عوام مربوط است، اشارات آن به خواص ما مربوط است، لطایف آن به اولیای خدا مربوط است و حقایق آن به انبیا مربوط است.

شاید مراد از اولیا، خواص شیعه باشد؛ زیرا ائمه (علیهم السلام) از سایر انبیا اعلم هستند. پس طبق احادیث، مراد از اولیا همان خواص شیعه هم چون سلمان، مقداد و بعضی دیگر از خواص هستند.

ص: 78

روایات بسیاری نقل شده که قرآن، دارای ظهر و بطن است. طبق روایتی که عیاشی و برقی در «المحاسن» نقل می کنند، جابر می گوید:

سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن شيء من تفسير القرآن.

فأجابني.

ثم سألته ثانية، فأجابني بجواب آخر.

فقلت: جعلت فداك، كنت أجبت في هذه المسئلة بجواب غير هذا قبل اليوم.

فقال لي: يا جابر! إن للقرآن بطناً وللبطن بطناً وظهره وللظهر ظهراً يا جابر! وليس شيء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن أن الآية ليكون أولها في شيء وآخرها في شيء وهو كلام متصل يتصرف على وجهه (1).

از امام باقر (علیه السلام) درباره چیزی از تفسیر قرآن پرسیدم.

حضرت پاسخ دادند.

مرتبۀ دوم همان آیه را سؤال کردم، حضرت پاسخ دیگری غیر پاسخ اول دادند.

عرض کردم: فدایت شوم! همین پرسش را پیش تر کردم، جواب دیگری فرمودید و الآن این طور جواب می فرمایید؟

ص: 79

حضرت فرمودند: ای جابر! قرآن بطنی دارد و بطن آن، بطن دیگری دارد و ظهری دارد و ظهر آن نیز ظهر دیگری دارد.

ای جابر! چیزی دورتر از عقول مردم از تفسیر قرآن نیست، چون که اول آیه ای در چیزی و آخر آن در چیز دیگری است و قرآن کلام متصلی است که بر وجوه مختلفی حمل می شود.

روایت دیگری را در این زمینه اهل سنت از پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که آن حضرت فرمود:

إن القرآن نزل علی سبعة أحرف لكل آیه منها ظهر و بطن، ولكل حرف حد و مطلع (1)

به راستی قرآن بر هفت حرف نازل شده است و برای هر آیه ای از آن، ظهر و بطنی و برای هر حرفی از آن حد و مطلعی هست.

و در روایت دیگری آمده است:

إن للقرآن ظهراً و بطناً و لبطنه بطناً إلى سبعة أبطن (2)

به راستی که برای قرآن ظهر و بطنی است و برای هر بطنی، بطن دیگری است تا به هفت برسد.

روایت دیگری را عیاشی از حمران بن اعین نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) فرمود:

ص: 80

1- تفسیر الصافی: 31/1 و 59، مقدمه الثامنه، تفسیر المیزان: 74/3.

2- همان.

ظهر القرآن الذين نزل فيهم، وبطنه الذين عملوا بمثل أعمالهم (1)

ظهر قرآن آنهايي هستند كه قرآن درباره آنها نازل شده و بطن قرآن، كسانی هستند كه به مثل اعمال آنها عمل کرده اند.

در حدیث دیگری فضیل بن یسار می گوید:

سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن هذه الرواية «ما في القرآن آية إلا ولها ظهر وبطن وما فيه حرف إلا وله حد ومطلع» ما يعني بقوله: لها ظهر وبطن؟

قال (عليه السلام): ظهره تنزيله، وبطنه تأويله منه ما مضى ومنه ما لم يكن بعد يجرى كما يجرى الشمس والقمر، كلما جاء منه شيء وقع، قال الله تعالى: (و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون في العلم) (2) نحن نعلمه؛ (3)

از امام باقر (عليه السلام) از اين روايت پرسيدم كه مي فرمايد: «قرآن ظهر و بطن دارد و براي هر حرفي از آن حد و مطلعي است» معنای ظهر و بطن چيست؟

حضرت فرمودند: ظهر قرآن تنزيل آن و بطن قرآن تأويل آن است.

بعضی از آنها هنوز نیامده است. قرآن مثل جریان خورشید و ماه جاری است، هر چه از آن آمد وقوع پیدا می کند. خداوند در قرآن

ص: 81

1- تفسير العياشي: 11/1 ، بحار الانوار: 94/92 ، باب إن للقرآن ظهر وبطن .

2- سورة آل عمران، آيه 7

3- تفسير العياشي: 11/1 ، بحار الانوار: 94/92 ، باب إن للقرآن ظهر وبطن

فرموده است: «تأویل قرآن را نمیداند مگر خداوند و راسخان در علم» ما همان راسخان در علم هستیم که همه چیز قرآن را می دانیم.

قرآن و آیات محکم و متشابه

قرآن کریم دارای آیات محکم و متشابه، ناسخ و منسوخ، سنن و امثال، فصل و وصل و احرف و تصریف است. مسعده بن صدقه می گوید: امام صادق (علیه السلام) در حدیث احتجاج بر صوفیها که آیات قرآن را در ایثار و زهد دلیل بر صحت راه خودشان می دانستند فرمود:

ألكم علم بناسخ القرآن ومنسوخه ومحكمه ومتشابهه؟ الذي في مثله ضل من ضل، وهلك من هلك من هذه الأمة.

قالوا له: أو بعضه فأما كله فلا

فقال لهم: فمن هنا اتيتم، وكذلك أحاديث رسول الله (صلى الله عليه وآله)...

... إلى أن قال: فبئس ما ذهبتم إليه وحملتكم الناس عليه من الجهل بكتاب الله وسنه نبيه (صلى الله عليه وآله) وأحاديثه التي يصدقها الكتاب المنزل وردكم إياها لجهالتكم وترككم النظر في غريب القرآن من التفسير والناسخ والمنسوخ والمحكم والمتشابه والأمر والنهي.

... إلى أن قال: دعوا عنكم ما اشتبه عليكم مما لا علم لكم به، وردوا العلم إلى أهله توجروا وتعذروا عند الله، وكونوا في طلب ناسخ القرآن من منسوخه، ومحكمه من متشابهه، وما أحل الله فيه مما حرم، فإنه أقرب لكم من الله وأبعد لكم من الجهل. دعوا الجهاله

لأهلها، فإن أهل الجهل كثير وأهل العلم قليل، وقد قال الله: (فوق كل ذي علم عليم) (1)(2)

آیا شما به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن علم دارید؟ آن آیاتی که هلاک شدگان این امت در اخذ به آنها بدون اطلاع از معنای آنها گمراه و هلاک شدند. عرض کردند: همه آنها را نمی دانیم!

حضرت به آنها فرمودند: از این جا درست آمدید.

بعد فرمودند: هم چنین است احادیث رسول الله (صلی الله علیه و آله).

... تا این که فرمودند: بد چیزی است آن چه را که شما به طرف آن رفتید و مردم را به سوی آن بردید از جهل به کتاب خدا و جهل به سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و احادیثی که قرآن آنها را تصدیق می کند و شما آنها را رد کردید، چون به آنها جاهل بودید و نظر در غرائب قرآن را - از تفسیر، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، امر و نهی... - ترک کردید..

... تا این که فرمودند: آن چه برای شما مشتبه است و به آن علم ندارید ترک کنید و علم آن را به اهلش رد کنید تا اجر داشته باشید و نزد خداوند معذور باشید و در طلب ناسخ و منسوخ قرآن، محکم و متشابه آن و از چیزهایی که حلال کرده در مقابل چیزهایی که حرام

ص: 83

1- سوره یوسف، آیه 76.

2- الکافی: 5 / 65، حدیث 1.

کرده باشید که اینها شما را به خدا نزدیک و از جهل دور می می نمایند. جهالت را برای اهلش بگذارید، چون که اهل جهل زیاد و اهل علم اندک هستند که خدای تعالی می فرماید: «و ما فوق هر انسان عالمی، کسی است که علم زیادی دارد». (یعنی هر کسی علمی دارد اعلم از او هم وجود دارد).

روایت دیگری را برقی در «المحاسن» چنین نقل می کند: مردی به امام باقر (علیه السلام) عرض کرد:

أنت الذی تزعم لیس شیء من کتاب الله إلا معروف؟!!

قال (علیه السلام): لیس هكذا قلت، إنما قلت: لیس شیء من کتاب الله إلا علیه دلیل ناطق عن الله فی کتابه مما لا یعلمه الناس.

.. إلى أن قال: إن للقرآن ظاهرا وباطنا ومعابنا وناسخا ومنسوخا ومحكما و متشابها وستنا وأمثالا وفصلا ووصلا وأحرفا وتصريفا، فمن زعم إن الكتاب مبهم فقد هلك وأهلك.. (1)

شما هستید که می گوید همه چیز قرآن معروف است و چیز غیر معروف و معلوم در قرآن نیست؟!!

حضرت فرمودند: من این طور نگفته ام. من گفته ام: چیزی از کتاب خدا نیست جز این که دلیلی ناطق از خدا در کتابش دارد؛ از چیزهایی که مردم نمی دانند. بعد حضرت مطالب دیگری ذکر کردند تا این که فرمودند:

ص: 84

1- المحاسن: 270/1، حدیث 360، وسائل الشیعة: 141/18، باب 13 از ابواب صفات قاضی، حدیث 39.

قرآن ظاهر و باطن و معانی، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، سنن و امثال، فصل و فصل و احرف و تصریف دارد. پس کسی که گمان میکند قرآن مبهم است هلاک شده و دیگران را هلاک کرده است. منظور از سنن، مستحبات نیست؛ بلکه مراد طریقه و روش الهی نسبت به بندگان است. از این رو در سوره احزاب می فرماید:

(سنه الله فی الذین خلوا من قبل) (1)

و مراد از فصل و وصل، ربط و وصل کلام به سابق است و انقطاع از سابق به استیناف مطلب جدید است، مثل آیه تطهیر (2) که در ظاهر بعد از خطاب به همسران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) ذکر شده، ولی در واقع خطاب به غیر همسران است. پس ذیل آیه جدای از صدر آن است.

و منظور از احرف، حروف مقطعه ای است که در آغاز برخی سوره ها آمده است. و مراد از تصریف بقیه آیات قرآنی است.

قرآن و حدود آن

قرآن کریم دارای حدود است. در این باره برقی روایتی را در «المحاسن» از عبد الحمید بن عواض طائی نقل می کند. او می گوید: من از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

إن للقرآن حدودا كحدود الدار (3)

به راستی قرآن حدودی مثل حدود خانه دارد.

ص: 85

1- سوره احزاب، آیه 38 و 62.

2- همان، آیه 33.

3- وسائل الشیعه: 192/27، حدیث 40.

شاید مراد از حدود، معانی قرآن در تکوینیات و تشریعیات باشد؛ نظیر آن چه در روایات وارد شده که فرمودند:

لِلصَّلاَةِ أَرْبَعَةٌ أَلْفٌ حَدٌّ (1)

برای نماز چهار هزار مسئله وجود دارد.

بنابر این، هر حکمی که در قرآن مذکور است حدود، شرایط و موانعی دارد، قیود زمانی و مکانی و حالی و غیر حالی دارد و برای افعال خداوند سبحان نیز حدود، ترتیب و نظام معینی است که تجاوز از آنها جایز نیست.

در روایتی دیگر که از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده هر آیه ای چهار معنا دارد.

آن حضرت می فرماید:

ما من آیه إلا ولها أربعة معان: ظاهر و باطن و حد و مطلع.

والظاهر التلاوة، والباطن الفهم، والحد هو أحكام الحلال والحرام، والمطلع هو مراد الله من العبد بها؛ (2)

هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر این که چهار معنا دارد:

1. ظاهر،

2. باطن،

3. حد،

4. مطلع.

ظاهر، تلاوت قرآن است. باطن، فهم معانی قرآن است. حد، احکام

ص: 86

1- الکافی: 272/3 حدیث 6.

2- تفسیر الصافی: 18/1، المقدمة الرابعة.

حلال و حرام و مطلع، آن چه مراد خداوند از آیات قرآن نسبت به بندگان است.

در این باره محمد بن ابراهیم نعمانی در تفسیر خود روایت مفصلی را از اسماعیل بن جابر نقل می کند و می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

إن الله تبارك وتعالى بعث محمد (صلى الله عليه وآله) فختم به الأنبياء فلا نبي بعده، وأنزل عليه كتابا فختم به الكتب فلا كتاب بعده؛ أحل فيه حلالا وحرم حراما. فحلاله حلال إلى يوم القيامة، وحرامه حرام إلى يوم القيامة، فيه شرعكم وخبر من قبلكم وبعثكم.

وجعله النبي (صلى الله عليه وآله) علما باقيه في أوصيائه، فتركهم الناس وهم الشهداء على أهل كل زمان و عدلوا عنهم، ثم قتلوهم واتبعوا غيرهم وأخلصوا لهم الطاعة حتى عاندوا من أظهر ولايه ولاه الأمر وطلب علومهم

وذلك أنهم ضربوا القرآن بعضه ببعض واحتجوا بالمنسوخ وهم يظنون إنه الناسخ، واحتجوا بالخاص وهم يقدرون أنه العام، واحتجوا بأول الآيه وتركوا الستة في تأويلها ولم ينظروا إلى ما يفتح الكلام وإلى ما يختمه ولم يعرفوا موارد ومصادره، إذ لم يأخذوه عن أهله فضلوا وأضلوا .

وأعلموا رحمكم الله! إنه من لم يعرف من كتاب الله عز وجل الناسخ من المنسوخ، والخاص من العام، والمحكم من المشابه والرخص من العزائم، والمكي من المدني، وأسباب التنزيل والمبهم من القرآن

وما فىه من علم القضاء والقدر والتقدم والتأخر والمبىن والعمىق والظاهر والباطن والابتداء من الانتهاء والسؤال والجواب والقطع والوصل والمستثنى منه و الجارى فىه، والصفه لما قبل مما ىدل على ما بعد، والمؤكد منه والمفضل وعزائمه ورخصه ومواضع فرائضه وأحكامه ومعنى حاله وحرامه الذى هلک فىه الملحدون والموصول من الألفاظ والمحمول على ما قبله وعلى ما بعده؛ فلىس بعالم فى القرآن ولا هو من أهله.

ومتى ادعى معرفه هذه الأقسام مدع بغير دلىل فهو كاذب مرتاب مفتر على الله الكذب ورسوله ومأواه جهنم وبئس المصىر.

إلى أن قال: ثم سأله عن تفسىر المحكم من كتاب الله.

فقال: أما المحكم الذى لم ىنسخه شىء، فقوله عزوجل: (هو الذى أنزل علىک الكتاب منه آیات محکمات هن أم الكتاب و آخر متشابهات ... (1)

وإنما هلک الناس فى المتشابه، لأنهم لم ىقفوا على معناه ولم ىعرفوا حقیقته، فوضعوا له تأویلا من عند أنفسهم بأرائهم واستغنوا بذلك عن مسئله الأوصیاء ونبذوا قول رسول الله (صلی الله علیه و آله) وراء ظهورهم. (2)

ص: 88

1- سورة آل عمران، آیه 7.

2- بحار الانوار: 3/93 و 97، باب ما ورد فى أصناف آیات القرآن. گفتنى است که این حدیث طولانى ترین حدیث در بیان متشابهات قرآن است.

خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) را مبعوث و پیامبری را به آن حضرت ختم کرد و بعد از آن حضرت پیامبری نیامد و بر آن حضرت کتاب (قرآن) را نازل نمود و به آن، کتب را ختم کرد که بعد از قرآن، کتابی نازل نشد که حلالی را حلال کرده یا حرامی را حرام کرده باشد. پس حلال قرآن تا روز قیامت حلال و حرام آن تا روز قیامت حرام است.

در قرآن دستورات شرع مقدس و اخبار گذشته و آینده وجود دارد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرآن را علم باقی در اوصیای خودشان قرار دادند. مردم اوصیا را ترک کردند با این که این اوصیا شهدای اهل هر زمان بودند. مردم از آنها روی گرداندند، آنها را کشتند و از غیر آنها پیروی کردند و اطاعت خالص خود را به آنها منحصر کردند که معصوم نبودند و با کسانی که ولایت ائمه (علیهم السلام) را اظهار می نمودند و طلب علوم ائمه (علیهم السلام) را می کردند دشمنی نمودند.

علت کار اشتباه آنها این بود که برخی از آیات قرآن را به بعضی دیگر آن مربوط می دانستند و به منسوخ آن احتجاج می کردند و گمان می نمودند که ناسخ است. به خاص آن احتجاج می کردند و فرض می کردند که عام است. به اول آیه احتجاج می کردند و سنتی که در تأویل آیه آمده بود ترک می کردند و به شروع کلام و خستم نظر نمی کردند و موارد و مصادر آن را نمی دانستند، زیرا از اهلش نگرفته بودند. پس هم گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند.

بدانید خداوند شما را رحمت کند! کسی که از کتاب خدا ناسخ و منسوخ، خاص و عام، محکم و متشابه، رخصتها و منعها را نمیداند، آیات مکی را از مدنی نمیشناسد، اسباب تنزیل را نمی داند، از مبهمات قرآن در الفاظ منقطعه و متصله آگاهی ندارد و آن چه در آنها از علم قضا و قدر است نمی داند، تقدم و تأخر آیات و مبین و عمیق آن، و ظاهر و باطن آن را نمی داند، ابتدا را از انتها نمی شناسد، سؤال و جواب، قطع و وصل و مستثنا و مستثنا مسنه را نمی داند و چیزی را که صفت برای ما قبل است و بعد ذکر شده نمی داند، مؤکدات، مفضلات، عزائم، رخصتها، جاهای فرائض و احکام و معنای حلال و حرام را نمی داند که ملحدان با آن هلاک شدند، الفاظی را که وصل شده ولی محمول بر ما قبل یا ما بعد است نمی داند؛ چنین فردی به قرآن و اهل علم آن عالم نیست.

و هر گاه ادعا کرد که این اقسام را می دانم، ادعای بدون دلیل است و او دروغ گوی مرتاب است که بر خدا و رسول افترا بسته و جای او دوزخ و بد جایی است تا این که از حضرتش درباره تفسیر محکم قرآن پرسیدند.

حضرت فرمودند:

اما محکم، چیزی است که نسخ نشده باشد. پس قول خداوند متعال که فرمود: «او خدایی است که بر تو کتاب را نازل کرد، بعضی از آن آیات محکومات است که آنها أم الكتاب و بعضی دیگر متشابهات

هستند.)

ص: 90

مردم در متشابهاهت هلاک شدند، زیرا که معنای آن را ندانستند و حقیقت آن را نفهمیدند، پس آنها را با رأی خود تأویل کردند و خود را از سؤال از اوصیای پیامبر بی نیاز دانستند و قول پیامبر را پشت سر گذاشتند..

آیات قرآنی و تقسیم بندی دیگر

تقسیم بندی آیات قرآنی در ابعاد مختلف دیده می شود. در بعضی از روایات آیات قرآن را به چهار قسم، تقسیم کرده اند. برای نمونه در کتاب الکافی» و «تفسیر العیاشی» با سندهای معتبر از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل شده است که آن بزرگوار فرمود:

نزل القرآن علی أربعه أرباع؛ ربع فینا، وربع فی عدونا، وربع سنن وأمثال، وربع فرائض وأحكام.

وزاد العیاشی: ولنا کرائم القرآن(1)

قرآن در چهار بخش نازل شده است:

یک چهارم آن درباره ما خاندان است،

یک چهارم آن درباره دشمنان ما است،

یک چهارم آن ستهای الهی و امثال است،

و یک چهارم آن واجبات و احکام است.

در نقل «تفسیر العیاشی» اضافه ای دارد که می فرماید: و کرامت های قرآن برای ماست.

ص: 91

1- الکافی: 628/2، باب نوادر، حدیث 4، بحار الانوار: 114/92، باب انواع آیات قرآن

چیزهای خوب و با اهمیت قرآن را کرائم می نامند، اینان در نَسزد خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) موجود است.

در برخی روایات دیگر قرآن را به سه قسم، تقسیم کرده اند. برای مثال در کتاب «الکافی» و «تفسیر العیاشی» چنین آمده است: ابن نباته می گوید: از امیر

مؤمنان علی (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

نزل القرآن أثلاثه: ثلث فینا وفي عدونا، وثلث سنن وأمثال، وثلث فرائض وأحكام؛(1)

نزول قرآن در سه بخش است:

یک ثلث قرآن درباره ما و دشمنان ماست،

یک ثلث آن سنن و امثال است،

و ثلث دیگر فرائض و احکام است.

عیاشی نیز از خیشمه نقل می کند که امام باقر (علیه السلام) فرمود:

القرآن نزل أثلاثا: ثلث فینا وفي أحبائنا، وثلث فی أعدائنا وعدو من كان قلبنا، وثلث سته ومثل.

ولو أن الآیه إذا نزلت فی قوم ثم مات اولئك القوم ماتت الآیه لما بقى من القرآن شیء، ولكن القرآن یجری أوله علی آخره مادامت السماوات والأرض، ولكل قوم آیه یتلونها هم فیها من خیر أو شر؛(2)

ص: 92

1- الکافی: 2/627، حدیث 2؛ بحارالانوار: 114/89، حدیث 2؛ تفسیر العیاشی: 19/1 تفسیر الصافی: 24/1.

2- تفسیر العیاشی: 10/1، حدیث 7؛ بحارالانوار: 115/92، باب انواع آیات القرآن، حدیث 4.

قرآن در سه بخش نازل شده است:

یک بخش درباره ما و دوستان ما،

یک بخش درباره دشمنان ما و دشمنان گذشتگان پیش از ما،

و یک بخش سنت ها و مثال هاست .

اگر آیه ای از قرآن به قومی مخصوص بود که درباره آنها نازل شده است، باید با هلاک شدن آن قوم آیات نازل شده درباره آنها هم تمام شود؛ ولی این طور نیست و قرآن برای همه اقوام است تا آسمانها و زمین برپاست و هر قوم آیات آن را تلاوت می کنند، چه خیر باشد چه شر، با خیر و شر آنها مطابقت دارد. البته این دو دسته از روایات با هم منافات ندارند، به دلیل این که در روایت چهار بخشی « دو عدد حساب کرده، ولی در روایت «سه بخشی» آن دو را یکی حساب کرده است. در واقع هر دو دسته از روایات یک چیز را مطرح می کنند.

نیکان و بدان در قرآن

طبق روایاتی هر چه نیکی و خوبی در قرآن وجود دارد منظور ائمه (علیهم السلام) هستند و هر چه بدی و شر است دشمنان آنها هستند. در «تفسیر العیاشی» چنین آمده: محمد بن مسلم می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

یا محمد! إذا سمعت الله ذکر قوما من هذه الأمة بخیر فنحن هم، وإذا سمعت الله ذکر قوم بسوء ممن مضی فهم عدونا. (1)

ص: 93

1- تفسیر العیاشی: 13/1 ، حدیث ، تفسیر الصافی: 14/1 ، الکافی: 628/2

ای محمد! وقتی شنیدی که خدا قومی از این امت را به خوبی و خیر نام می برد، پس ما آن اهل خیر هستیم و وقتی شنیدی خداوند قومی از گذشتگان را به بدی نام می برد آنها دشمنان ما هستند.

پیامبر خدا، اهل بیت (علیهم السلام) و اسم اعظم الهی

طبق بعضی از روایات، اسم اعظم خداوند 73 حرف است. خدای تعالی هفتاد و دو حرف آن را به پیامبر خود حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) مرحمت فرموده و حضرت آنها را به وصی خودش امیر مؤمنان علی (علیه السلام) و دیگر معصومان (علیهم السلام) داده اند.

در این باره روایاتی داریم که از جمله آن، روایت صفار (رحمه الله) است. وی در بصائر الدرجات «چنین نقل می کند:

هارون بن جهم، عن رجل من أصحاب أبي عبد الله (عليه السلام) قال: سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول:

إن عيسى بن مريم أعطى حرفين وكان يعمل بهما، وأعطى موسى بن عمران أربعة أحرف، وأعطى إبراهيم ثمانية أحرف، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً، وأعطى آدم خمسة وعشرون حرفاً، وإنه جمع الله ذلك لمحمد (صلى الله عليه وآله) وأهل بيته.

وأن اسم الله الأعظم ثلاثة و سبعون حرفاً أعطى الله محمد (صلى الله عليه وآله) اثنين و سبعين حرفاً وحجب عنه حرفاً واحداً (1)

ص: 94

1- بصائر الدرجات: باب 13 از جزء چهارم، ص 208، حدیث 2؛ بحار الانوار: 25/27، حدیث 2.

یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمودند:

عیسی بن مریم (علیها السلام) دو حرف از اسم اعظم را داشت و با آن کارهایی همانند زنده کردن مرده و شفای بیماران را انجام می دادند، موسی بن عمران (علیه السلام) چهار حرف از اسم اعظم را داشت، ابراهیم خلیل الرحمان (علیه السلام) هشت حرف از اسم اعظم را داشت، نوح نبی الله (علیه السلام) پانزده حرف از آن را داشت، و حضرت آدم (علیه السلام) بیست و پنج حرف از اسم اعظم را داشت. خداوند همه آنها را جمع کرد و به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت معصومان (علیهم السلام) مرحمت فرمود.

به راستی اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که خداوند 72 حرف آن را به حضرت محمد بن عبد الله (صلی الله علیه و آله) (و اوصیای آن حضرت) مرحمت فرموده و یک حرف آن را از آنها محجوب کرده و آن، مخصوص خداوند متعال است.

امیر مؤمنان (علیه السلام) ما قسم بهشت و دوزخ

از این روایت و روایات متعدد دیگری استفاده می شود که همه حروف اسم اعظم خداوند به استثنای یک حرف، از آن محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) است. مؤید این مطلب روایتی است که علی بن ابی طالب (علیه السلام) را قسم الجنة والنار معرفی می کند.

عالم جلیل القدر شیخ صدوق (رحمه الله) در «علل الشرایع» چنین نقل می کند:

مفضل بن عمر مى گوید:

قلت لأبى عبدالله (عليه السلام): بما صار على بن أبى طالب xxx قسيم الجنة والنار؟

قال: لأن حبه إيمان وبغضه كفر، وإنما خلقت الجنة لأهل الإيمان وخلقت النار لأهل الكفر، فهو (عليه السلام) قسيم الجنة والنار، لهذه العلة فالجنة لا يدخلها إلا أهل محبته والنار لا يدخلها إلا أهل بغضه.

قال المفضل: يا بن رسول الله! فالأنبياء والأوصياء هل كانوا يحبونه وأعدائهم يبغضونه؟

فقال: نعم.

قلت: فكيف ذلك؟

قال: أما علمت أن النبى (صلى الله عليه وآله) قال يوم خبير: لأعطين الرأي غدا رجلا يحب الله ورسوله ويحبه الله ورسوله ما يرجع حتى يفتح الله على يديه؟

قلت: بلى.

قال: أما علمت أن النبى (صلى الله عليه وآله) لما أتى بالطائر المشوى قال: «اللهم إئتني بأحب خلقك إليك يأكل معى هذا الطير» وعتى به عليا(عليه السلام)؟

قلت: بلى.

قال: يجوز أن لا يحب أنبياء الله ورسله أوصيائهم رجلا يحبه الله ورسوله ويحب الله ورسوله؟

قلت: لا.

ص: 96

قال: فقد ثبت أن جميع أنبياء الله ورسله وجميع المؤمنين كانوا العلى بن أبى طالب (عليه السلام) محبين، وثبت أن أعدائهم والمخالفين لهم كانوا له ولجميع أهل محبته مبغضين.

قلت: نعم.

قال: فلا يدخل الجنة إلا من أحبه من الأولين والآخرين، فهو إذن قسيم الجنة والنار.

قال المفضل بن عمر: فقلت له: يا بن رسول الله! فرجت عنى فرج الله

عنك، فزدنى مما علمك الله

فقال: سل يا مفضل!

فقلت: أسأل يا بن رسول الله! فعلى بن أبى طالب (عليه السلام) يدخل محبه الجنة ومبغضه النار، أو رضوان ومالك؟

فقال: يا مفضل! أما علمت أن الله تبارك وتعالى بعث رسوله وهو روح إلى الأنبياء وهم أرواح قبل خلق الخلق بألفى عام؟

قلت: بلى.

قال: أما علمت أنهم دعائهم إلى توحيد الله وطاعته واتباع أمره ووعدهم الجنة على ذلك وأوعد من خالف ما أجابوا إليه وأنكره النار؟

فقلت: بلى.

قال: أفليس النبى (صلى الله عليه وآله) ضامنا لما وعد وأوعد عن ربه عز وجل؟

قلت: بلى.

ص: 97

قال: أو ليس علي بن أبي طالب (عليه السلام) خليفته وإمام أمته؟

قلت: بلى.

قال: أو ليس رضوان ومالك من جملة الملائكة والمستغفرين لشيعة الناجين بمحبته؟

قلت: بلى.

قال: فعلى بن أبي طالب *** إذن قسيم الجنة والنار عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) ورضوان ومالك صادران عن أمره بأمر الله تبارك وتعالى.

يا مفضل! خذ هذه، فإنه من مخزون العلم ومكنونه لا تخرجه إلا إلى أهله؛⁽¹⁾

به امام صادق (عليه السلام) گفتم: به چه جهت علی بن ابی طالب (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و دوزخ هستند؟

فرمودند: به جهت این که حب علی (علیه السلام) ایمان است و بغض و دشمنی به او کفر و بهشت برای اهل ایمان خلق شده و آتش برای اهل کفر. پس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و جهنم هستند، به این علت و داخل بهشت نمی شود مگر اهل محبت به علی (علیه السلام) و داخل دوزخ نمی شود مگر اهل بغض به آن حضرت.

مفضل گفت: یا بن رسول الله! آیا انبیا و اوصیا، علی (علیه السلام) را دوست دارند و دشمنان انبیا بغض علی (علیه السلام) را دارند؟

ص: 98

1- علل الشرایع: 161 / 1، باب 130، حدیث 1؛ بحار الانوار: 194 / 39، باب انه (علیه السلام) قسیم الجنة والنار، حدیث 5.

فرمودند: بلی.

گفتم: این چگونه است؟

حضرت فرمودند: آیا نمی دانی که پیامبر خدا(صلی الله علیه و آله) در روز خیبر فرمودند: «فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول او را دوست می دارند، او نیز خدا و رسول را دوست می دارد و او از میدان بر نمی گردد تا این که خداوند به دست او جنگ را فتح می کند؟»

گفتم: بلی.

فرمودند: آیا نمیدانی وقتی مرغ بریان را برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردند،

عرض کرد: «خدایا! محبوب ترین خلق خود را برسان که با من هم غذا باشد» منظورش علی (علیه السلام) بود؟

گفتم: بلی.

فرمودند: میشود که انبیا و اوصیای آنها دوست نداشته باشند کسی را که خدا و پیامبر او، او را دوست می دارند؟

گفتم: نه.

فرمودند: آیا میشود که مؤمنان امت های پیشین حبیب خدا، حبیب رسول خدا و حبیب انبیا را دوست نداشته باشند؟

گفتم: نه.

فرمودند: پس ثابت شد که همه پیامبران و رسولان خدا و همه مؤمنان محبت علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند. و ثابت شد که دشمنان و مخالفان آنها دشمن همه پیامبران، رسولان و همه دوستان خدا و

ص: 99

دوستان علی بن ابی طالب (علیه السلام) هستند؟

گفتم: بلی.

فرمودند: پس داخل بهشت نمی شود مگر کسی از اولین و آخرین که علی (علیه السلام) را دوست داشته باشد. از این رو علی (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و جهنم است.

مفضل بن عمر گفت: به حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! دلم را گشودی، خداوند برای شما گشایش قرار دهد، از علوم خودتان بیشتر به من عنایت کنید.

حضرت فرمودند: ای مفضل! هر چه می خواهی سؤال کن.

گفتم: می پرسم ای فرزند رسول خدا! آیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) دوستان خود را به بهشت و دشمنان خود را به آتش می برد، یا رضوان، رئیس بهشت و مالک خازن جهنم این دو گروه را وارد بهشت و جهنم می کنند؟

حضرت فرمودند: ای مفضل! آیا می دانی که خداوند تبارک و تعالی رسول خود را به انبیا مبعوث کرد و او پیش از دو هزار سال از آفرینش مخلوقات، روح بود و انبیا نیز ارواح بودند؟

گفتم: بلی. فرمود: آیا میدانی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) انبیا را به توحید خدا و متابعت امر خدا دعوت کرد و به آنها بهشت را بر این اطاعت وعده داد و آنها را در صورت مخالفت از آتش ترسانید؟

ص: 100

گفتم: بلی.

فرمود: آیا پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن چه را که وعده داده، یا ترسانیده از جانب پروردگار عزوجل ضامن نیست؟

گفتم: آری چنین است.

فرمود: آیا علی بن ابی طالب (علیه السلام) خلیفه پیامبر و پیشوای امت پیامبر نیست؟

گفتم: آری چنین است.

فرمود: آیا رضوان و مالک از فرشتگان و استغفار کنندگان برای شیعه نیستند که به محبت علی (علیه السلام) نجات پیدا کردند؟

گفتم: بلی چنین است.

فرمود: پس علی بن ابی طالب (علیه السلام) قسمت کننده بهشت و جهنم از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و رضوان و مالک هر چه بکنند از امر امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است که به امر خداوند تبارک و تعالی است. ای مفضل! این علم را بگیر که از مخزون و مکنون علم است و آن را برای غیر اهلش مگو.

قرآن منبع همه علوم

قرآن کریم منبع همه علوم است که بشر به آنها نیاز دارد. در این مورد چند روایت نقل می کنیم. شیخ کلینی که در «الکافی» روایتی را از مرازم نقل می کند. مرازم می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: 101

إن الله تعالى أنزل في القرآن تبيان كل شيء حتى والله ما ترك الله شيئاً يحتاج إليه العباد حتى لا يستطيع عبد يقول: لو كان هذا في القرآن إلا وقد أنزل الله فيه: (1) خداوند تبارک و تعالی تبيان هر چیزی را در قرآن قرار داده و هیچ چیز را ترک نکرده که بندگان به آن نیاز داشته باشند تا کسی نتواند بگوید: اگر در این مورد مسئله ای بود خدا در قرآن نازل می کرد.

یعنی هرگز کسی نمی تواند چنین سخن بگوید، چون در قرآن هسمه احتیاجات بشر آمده است.

در حدیث دیگر عمرو بن قیس می گوید: از امام باقر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

إن الله تعالى لم يدع شيئاً يحتاج إليه إلا أنزله في كتابه وبينه الرسول، وجعل لكل شيء حداً وجعل عليه دليلاً يدل عليه وجعل على من تعدى ذلك الحد حداً؛ (2)

خداوند تعالی هر چه امت به آن نیاز دارد در کتابش آورده و رسولش آن را بیان کرده و برای هر چیزی حد و اندازه ای معین نموده و دلیلی برای آن ذکر کرده است و هر کس از این حدود تجاوز کند برای او حتی قرار داده که آن، جریمه آن تعدی و تجاوز است.

ص: 102

1- الكافي: 59 / 1، باب الرد إلى الكتاب والسنه، حدیث 1.

2- همان، حدیث 2.

بنابر روایات نورانی که از ائمه معصومان (علیهم السلام) رسیده علوم قرآنی را فقط اهل آن می دانند.

معلی بن خنیس می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

ما من أمر یختلف فیه إثنان إلا وله أصل فی کتاب الله، ولكن لا تبلغه عقول الرجال (1)

حکم هر چیزی را که دو نفر در آن اختلاف داشته باشند در قرآن وجود دارد، ولی عقول مردم نمی توانند آن را بفهمند.

یعنی اهل قرآن که معصومان (علیهم السلام) و جانشینان آنها هستند، باید بیان کنند.

در سخنی دیگر ابی جارود می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إذ أحدثتکم بشیء فأسئلونی این هوفی کتاب الله تعالی.

ثم قال فی بعض حدیثه: إن رسول الله (صلی الله علیه و آله) نهی عن القیل والقال، وفساد المال، وكثرة السؤال.

فقیل له: یابن رسول الله! این هذا من کتاب الله؟

قال: إن الله یقول: (لا خیر فی کثیر من نجواهم إلا من أمر بصدقه أو معروف أو إصلاح بین الناس) (2)

ص: 103

1- همان: 60/1، باب الرد إلى الكتاب والسنه، حدیث 6.

2- سورة نساء، آیه 114.

وقال: (لا توتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما) (1)

وقال: (لأتسلوا عن أشياء إن تبد لكم تسوكم) (2)، (3)

وقتی من حدیثی برای شما گفتم بگوئید در کجای قرآن است.

بعد فرمودند: به راستی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از سه چیز نهی فرمودند:

قیل وقال، فساد مال و زیاد سؤال کردن.

به حضرت گفتند: ای فرزند رسول خدا! این سه چیز در کجای قرآن است؟

حضرت فرمودند: درباره اولی خداوند می فرماید: «خیری در بیشتر از نخواستن آنها نیست مگر کسی که به صدقه یا معروف و چیز خوبی امر کند، یا بین مردم اصلاح نماید.»

درباره دومی خداوند می فرماید: «اموال خود را به دست سفها ندهید که خداوند آن اموال را جهت قوام زندگی قرار داده است.»

در مورد سومی خداوند می فرماید: «از بعضی چیزها نپرسید که اگر برای شما معلوم بشود ناراحت میشوید.»

در حدیثی جالب امام صادق (علیه السلام) در نامه ای که به اصحاب خود بعد از این که آنها را از این که در دین خدا به هوس و قیاس عمل کنند بر حذر داشتند، چنین نوشتند:

قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء وجعل للقرآن ولتعلم

ص: 104

1- همان، آیه 5.

2- سوره مائده، آیه 101.

3- الکافی: 1/ 60، باب الرد إلى الكتاب والسنه، حدیث 5.

خدا قرآن را نازل فرموده و آن را مخزن همه چیز قرار داده، و برای تعلم آن افراد خاصی را قرار داده است.....

یعنی معلم قرآن اهل بیت (علیهم السلام) هستند و کسی مثل آنها همه علوم قرآن را؛ آن طوری که هست نمی داند.

البته این حدیث با سندهای متعدد نقل شده است. حدیث دیگری را صفار در «بصائر الدرجات» نقل می کند. ابراهیم بن عمر می گوید:
امام صادق (علیه السلام) فرمود:

إن فی القرآن ما مضى وما یحدث وما هو کائن، وکانت فیہ أسماء الرجال فألقیت، وإنما الإسم الواحد فی وجوه لا تحصی یعرف ذلک الوصاه: (2)

به راستی که در قرآن هر چیزی که در زمانهای قبل بوده و هر چیزی که در زمان آینده رخ خواهد داد، آمده است، در آن نامهای مردان نیز آمده، ولی آنها برداشته شده و منحصر آ اسم واحد در وجوهی نامحدود معنا می شود که آن معناها را اوصیای پیامبر می دانند.

در «تفسیر العیاشی» نیز حدیثی نزدیک به همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است. (2)

ص: 105

1- الکافی: 5/8، حدیث 1؛ وسائل الشیعه: 27 / 27، باب 6 از ابواب صفات قاضی، حدیث 2.

2- بصائر الدرجات: باب 7 از جزء چهارم، ص 195. 3. تفسیر العیاشی: 12/1، حدیث 10.

بنابر روایات، یگانه کسانی که در قرآن با یقین سخن می گویند ائمه (علیهم السلام) هستند. پیش تر روایتی را از موسی بن عقبه نقل کردیم. در آن روایت موسی بن عقبه می گوید: معاویه به حسین بن علی (علیه السلام) گفت که به منبر برود و سخنرانی کند. حضرت روی منبر قرار گرفت و حمد و ثنای الهی را به جا آورد، آن گاه فرمود:

نحن حزب الله الغالبون و عتره نبيه الأقربون وأحد الثقلين الذين جعلنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) ثانی کتاب الله، فيه تفصیل لكل شیء لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه والمعول علینا فی تفسیره لا تنظنی تأویلہ بل نتبع حقائقه..(1)

ما حزب الله پیروز، عترت نزدیک پیامبر و یکی از ثقلین هستیم که خداوند ما را مقرون به کتاب خود قرار داده که در آن، تفصیل همه چیز وجود دارد و هرگز در آن باطل نبوده و نیست و کسی که باید به آن در تفسیر قرآن رجوع شود ما هستیم که از روی گمان در آیات قرآن سخن نمی گوئیم؛ بلکه هر چه می گوئیم درباره آیات قرآن از روی یقین است و آنها حقایق قرآن هستند...

ص: 106

1- در الاحتجاج طبرسی (رحمه الله): 22/2 وسائل الشیعه: 18 / 144، باب 13 از ابواب صفات قاضی، حدیث 45.

ماه مبارك رمضان و نزول قرآن

قرآن کریم در ماه مبارک رمضان نازل شده است. این معنا هم از آیات قرآنی و هم از روایات استفاده می شود. خداوند متعال در آیه ای می فرماید:

(شهر رمضان الذی أنزل فیہ القرآن) (1)

ماه رمضان ماهی که قرآن در آن نازل شده است.

در آیه دیگری می فرماید:

(إنا أنزلناه فی لیله القدر) (2)

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

در آیه دیگری چنین می خوانیم:

(إنا أنزلناه فی لیله مبارکه إنا کننا منذرین * فیها یفرق کل أمر حکیم * أمرا من عندنا إنا کننا مرسلین * رحمته من ربک) (3)

ما قرآن را در شب مبارک نازل کردیم و ما بیم دهنده هستیم، در آن شب هر امر با حکمتی تنظیم می شود؛ امری که از جانب ماست که ما آن را فرستادیم و آن رحمت، از سوی پروردگار توست.

در کتاب شریف «الکافی» چند روایت در این باره آمده است. حفص بن غیاث می گوید:

ص: 107

1- سوره بقره، آیه 185.

2- سوره قدر، آیه 1.

3- سوره دخان، آیه های 3-6

سألته عن قول الله عزوجل: (شهر رمضان الذي أنزل في القرآن) (1)

وإنما أنزل القرآن في عشرين سنة بين أوله وآخره.

فقال أبو عبد الله (عليه السلام): نزل القرآن جملة واحدة في شهر رمضان إلى البيت المعمور، ثم نزل في طول عشرين سنة.

ثم قال: قال النبي (صلى الله عليه وآله): نزل صحف إبراهيم في أول ليلة من شهر رمضان، وأنزلت التوراه لست مضين من شهر رمضان، وأنزل الإنجيل لثلاث عشرة خلت من شهر رمضان، وأنزل الزبور لثمان عشر خلون من شهر رمضان، وأنزل القرآن في ليلة ثلاث وعشرين من شهر رمضان، (2)

از محضر امام صادق (عليه السلام) پرسیدم: خداوند می فرماید: «ماه رمضان ماهی است که قرآن در آن نازل شده است.» ولی قرآن در طول بیست سال نازل شده است. حضرت فرمودند: همه قرآن یک جا در ماه مبارک رمضان به بیت المعمور نازل شده، بعد در طول بیست سال نازل شده است. بعد حضرت فرمودند: پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمودند:

صحف ابراهیم در شب اول ماه رمضان، تورات در شب ششم ماه رمضان، انجیل در شب سیزدهم رمضان، زبور در شب هجدهم ماه رمضان و قرآن در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است.

ص: 108

1- سورة بقره آیه 185.

2- الكافي: 628 / 2، باب نوادر از كتاب فضل القرآن، حديث 6.

شكل زیبای قرآن در روز قیامت

در احادیث آمده است که قرآن در روز قیامت به شکل زیبا و بی نظیری می آید. بنابر روایت شیخ کلینی (رحمه الله) سعد خفاف می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

یا سعد! تعلموا القرآن، فإن القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن صورته نظر إليها الخلق والناس صفوف عشرون ومائه ألف صف ثمانون ألف صف أمه محمد (صلى الله عليه وآله) وأربعون ألف صف من سائر الأمم .

فیأتی علی صف المسلمین فی صورته رجل مسلم فینظرون إلیه، ثم یقول: لا إله إلا الله الحليم الكريم، إن هذا الرجل من المسلمین نعرفه بنعته وصفته غیر إنه كان أشد اجتهاده منا فی القرآن، فمن هناك أعطی من البهاء والجمال والنور ما لم نعطه.

ثم یتجاوز حتی یأتی علی صف الشهداء، فینظر إلیه الشهداء، ثم یقولون: لا إله إلا الله الرب الرحيم، إن هذا الرجل من الشهداء نعرفه بسمته وصفته غیر إنه من شهداء البحر، فمن هناك أعطی من البهاء والفضل ما لم نعطه.

قال: فیتجاوز حتی یأتی علی صف شهداء البحر فی صورته شهيد، فینظروا إلیه شهداء البحر، فیکثر تعجبهم ویقولون: إن هذا من شهداء البحر نعرفه بسمته وصفته غیر إن الجزیره التي أصیب فیها كانت أعظم حولا- من الجزیره التي أصبنا فیها، فمن هناك أعطی من البهاء والجمال والنور ما لم نعطه.

ثم يجاوز حتى يأتي صف النبيين والمرسلين في صورته نبي مرسل، فينظر النبيون والمرسلون إليه، فيشتد لذلك تعجبهم ويقولون: لا إله إلا الله الحليم الكريم، إن هذا النبي مرسل نعرفه بسمته وصفته غير إنه أعطى فضلا كبيرا.

قال: فيجتمعون فيأتون رسول الله (صلى الله عليه وآله) فيسألونه ويقولون: يا محمدا! من هذا؟

فيقول لهم: وما تعرفونه؟

فيقولون: ما نعرفه، هذا ممن لا يغضب الله عز وجل عليه.

فيقول رسول الله (صلى الله عليه وآله): هذا حجه الله على خلقه.

فيسلم ثم يجاوز حتى يأتي على صف الملائكة في صورته ملك مقرب، فينظر إليه الملائكة فيشتد تعجبهم، ويكبر ذلك عليهم لما رأوا من فضله ويقولون: تعالی ربنا وتقدس إن هذا العبد من الملائكة نعرفه بسمته وصفته غير إنه كان أقرب الملائكة إلى الله عز وجل مقاما، فمن هناك ألبس من النور والجمال ما لم نلبس.

ثم يجاوز حتى يأتي رب العزة تبارك وتعالى، فيخر تحت العرش فيناديه تبارك وتعالى: يا حجتى فى الأرض وكلامى الصادق الناطق!

إرفع رأسك وسل تعط وأشفع تشفع.

فيرفع رأسه، فيقول الله تبارك وتعالى: كيف رأيت؟

فيقول: يا رب! منهم من صاننى وحافظ على ولم يضيع شيئا.

ومنهم من ضيعنى واستخف بحقى وكذب بى وأنا حجتك على جميع خلقك.

فيقول الله تبارك وتعالى: وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني؛ لأثيبن اليوم عليك أحسن التواب ولأعقبن عليك اليوم أشد العقاب.

قال: فيرفع القرآن رأسه في صورة أخرى.

قال: فقلت له: يا أبا جعفر! في أي صورة يرجع؟

قال: في صورة رجل شاحب متغير يبصره أهل الجمع، فيأتي الرجل من شيعتنا الذي يعرفه ويجادل به أهل الخلاف فيقوم بين يديه

فيقول: ما تعرفني.

فينظر إليه الرجل فيقول: ما أعرفك يا عبد الله!

قال: فيرجع في صورة التي كان في الخلق الأول فيقول: ما تعرفني؟

فيقول: نعم.

فيقول: أنا الذي أسهرت ليلك وأنصبت عيشك وسمعت الأذى ورجمت بالقول في ألا وإن كل تاجر قد استوفى تجارته وأنا ولائك اليوم. .

قال: فينطلق به إلى رب العزة تبارك وتعالى فيقول: يارب! عبدك وأنت أعلم به كان نصبا بي مواظبا على يعادى بسببي ويحب في ويبغض

في.

فيقول الله عز وجل: ادخلوا عبادي جنتي واكسوه حله من حلال الجنة وتوجوه بتاج.

فإذا فعل به ذلك عرض القرآن فيقال له: هل رضيت بما صنع بوليک؟

فيقول: يارب! إنى استقل هذا له فزده مزيد الخير كله.

ص: 111

فيقول: وعزتي وجلالي وارتفاع مكاني! إلا نحل اليوم له خمسه أشياء مع المزيد له ولمن كان بمنزلته إلا أنهم شباب لا يهرمون وأصحاء لا يقسمون، وأغنياء لا يفتقرون، وفرحون لا يحزنون، وأحياء لا يموتون.

ثم تلا هذه الآية: (لا يذوقون فيها الموت إلا المؤته الأولى) (1)

قال: قلت: يا أبا جعفر! وهل يتكلم القرآن؟

فتبسم ثم قال: رحم الله الضعفاء من شيعتنا، إنهم أهل التسليم.

ثم قال: نعم ياسعد! والصلاه تتكلم ولها صورته وخلق تأمر وتنهى.

قال سعد: فتغير لذلك لوني وقلت: هذا شيء لا أستطيع أن أتكلم به في الناس.

فقال أبو جعفر (عليه السلام): وهل الناس إلا شيعتنا، فمن لم يعرف بالصلاه فقد أنكر حقنا.

ثم قال: ياسعد. أسمعك كلام القرآن؟

قال سعد: قلت: بلى صلى الله عليك

فقال: (إن الصلاه تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله أكبر) (2)

فالنهي كلام، والفحشاء والمنكر رجال، ونحن ذكر الله ونحن أكبر؛ (3)

ص: 112

1- سورة دخان، آيه 56.

2- سورة عنكبوت، آيه 45.

3- الكافي: 596/2، كتاب فضل القرآن، حديث 1؛ بحار الانوار: 319/7، باب تطائر الكتب وانطاق الجوارح، حديث 16.

ای سعدا! قرآن را یاد بگیرید، زیرا قرآن در روز قیامت در بهترین قیافه و صورت می آید و مردم به آن نگاه می کنند. در آن روز مردم صد و بیست هزار صف هستند، هشتاد هزار صف آنها از امت محمد (صلی الله علیه و آله) و چهل هزار صف آنها از امت های دیگر پیامبران هستند.

قرآن به شکل یک مرد مسلمان در صف مسلمانان می آید و به آنها سلام میکند. مسلمان ها که او را می بیند می گویند: «لا إله إلا الله الحليم الكريم» این مرد از مسلمانان است، ما او را به خصوصیات و صفاتش می شناسیم، مگر این که او بیشتر از ما در قرآن کوشش داشته و خداوند به او بها، جمال و نوری داده است که ما از آن بها، جمال و نور محروم هستیم.

آن گاه حرکت می کند تا به صف شهدا می رسد. شهدا به او نگاه می کنند و میگویند: «لا إله إلا الله الرب الرحيم» این مرد از شهدا است، ما او را اهل خیر می دانیم و از خوبی های او آگاهیم، ولی او از شهدای دریاست. از این رو بها و فضلی که به او داده شده ما نداریم.

سپس حرکت می کند تا به صف شهدای دریا در صورت شهید می رسد، شهدای دریا از قیافه او بسیار تعجب می کنند و میگویند: این از شهدای دریاست و ما او را به صفات و خصوصیاتش می شناسیم، مگر این که جزیره ای که او در آن شهید شده وحشت

آن، از جزیره ای که ما در آن بوده ایم، بیشتر بوده به این جهت بها، جمال و نوری که او دارد ما نداریم.

آن گاه حرکت می کند تا به صف پیامبران و رسولان در صورت پیامبری مرسل می رسد. پس انبیا و رسولان با تعجب شدید به او نگاه می کنند و می گویند: «لا- إله إلا الله الحليم الكريم» حتما او با این قیافه و صفات خوب پیامبر مرسل است مگر این که او فضیلت بزرگی دارد.

در این هنگام همه پیامبران به محضر رسول خدا محمد بن عبد الله (علیه السلام) می آیند و می گویند: ای محمد! این کیست؟

حضرت به آنها می فرماید: او را نمی شناسید؟

می گویند: ما او را نمی شناسیم، او از کسانی است که خداوند عالم به او غضب نکرده است.

حضرت می فرماید: این حجت خدا بر خلق است.

پس او سلام می کند و به سوی صفوف فرشتگان به شکل فرشته مقاب حرکت می نماید. فرشتگان به او نگاه می کنند و بسیار تعجب می کنند و با دیدن فضل او، بزرگ به نظرشان می آید و می گویند:

تعالی ربنا و تقدس» این عبد از فرشتگان است، ما او را به قیافه و صفات می شناسیم مگر این که او اقرب فرشتگان به خدای متعال از حیث مقام است. از این رو به او از جمال و نور لباسی پوشیده شده که ما آن لباس و نور را نداریم.

سپس حرکت می کند و به محضر رب العالمین در تحت عرش خداوند می آید، به حال سجده می افتد.

خداوند تبارک و تعالی به او خطاب می کند: ای حجت من در زمین و کلام صادق و ناطق من! سر خود را از سجده بلند کن که به تو عطا می شود و شفاعت کن که شفاعت تو پذیرفته است.

قرآن سر از سجده بر می دارد. خداوند به او می گوید: چگونه دیدی؟

می گوید: پروردگارا! بعضی از مردم مرا حفظ کردند و از من محافظت نمودند و هیچ آیه ای از مرا ضایع نکردند و بعضی دیگر مرا ضایع کردند و حق مرا سبک شمردند و بر من دروغ بستند با این که من حجت تو بر همه خلق بودم.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: به عزت و جلال و ارتفاع مکانم سوگند، امروز به خاطر تو بهترین ثوابها را ثواب می دهم و به خاطر مخالفت با تو شدیدترین عقوبتها را عقوبت می کنم.

حضرت فرمودند: در آن هنگام قرآن به صورت دیگر تغییر صورت می دهد.

راوی می گوید: به امام گفتم: ای ابا جعفر! به چه صورتی بر می گردد؟

حضرت فرمودند: به صورت مردی که از پیری لاغر شده و صورت او متغیر گشته، همه اهل محشر او را می بینند. پس نزد مردی از شیعیان ما می آید که با اهل خلاف مجادله می کرده، مقابل او می ایستد و می گوید: مرا میشناسی؟

می گوید: شما را نمی شناسم ای بنده خدا!

حضرت فرمودند: پس تغییر صورت می دهد؛ به همان شکلی که قرآن در دنیا به آن شکل بوده و می گوید: مرا میشناسی؟

می گوید: بلی.

قرآن می گوید: من هستم کسی که تو شب را سحر کردی و مرا نصب العین خود قرار دادی و اذیتها از قول مردم درباره من شنیدی و هر تاجری با زحمت هایش نتیجه تجارت خود را می بیند و من امروز پشت سر تو هستم.

حضرت فرمودند: قرآن این شخص را به محضر رب العالمین می آورد و می گوید: خدایا! این بنده توست و تو اعلم به او هستی، او با سختیها مواظب من بوده و به خاطر من، با او دشمنی هایی شده و حب و بغض او درباره من و به خاطر من بوده است.

خداوند تبارک و تعالی می فرماید: بنده مرا به بهشت داخل کنید و حله های بهشتی به او بپوشانید و تاج بر سر او بگذارید.

وقتی این فایده به عامل قرآن می رسد، به قرآن گفته می شود: راضی شدی به این چیزی که به عامل تو داده شد؟

قرآن می گوید: خدایا! این را کم می دانم، به عامل من خیر تمام را زیاد کن.

خداوند می فرماید: به عزت و جلال و ارتفاع مکانم سوگند، امروز پنج چیز را به او عطا میکنم؛ علاوه بر چیزهای قبلی که برای او و هر کس

مثل او عامل به قرآن بود:

نخست این که اینها در بهشت همیشه جوان باشند و پیری نداشته باشند.

دوم این که همیشه سالم باشند و مریض نشوند.

سوم این که همیشه غنی باشند و فقیر نشوند.

چهارم این که همیشه خوشحال باشند و حزنی پیدا نکنند.

پنجم این که همیشه زنده باشند و مرگ سراغ آنها نیاید.

آن گاه حضرتش این آیه را تلاوت فرمود: «هرگز مرگی جز همان مرگ اول (که در دنیا چشیده اند) نخواهند چشید».

راوی می گوید: عرض کردم: ای ابا جعفر! آیا قرآن تکلم می کند؟

حضرت تبسم کردند و بعد فرمودند: خداوند رحمت کند ضعفای شیعیان ما را که آنها اهل تسلیم هستند.

آن گاه فرمودند: ای سعد! نماز نیز تکلم می کند و برای نماز صورتی است و خلقی که امر می کند و نهی می نماید.

سعد می گوید: در این حال رنگ صورت من تغییر کرد و عرض کردم: این چیزی است که من نمی توانم نزد مردم از آن سخن بگویم.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: آیا مردم غیر از شیعیان ما هستند؟ پس کسی که نماز را شناسد منکر حق ما شده است.

آن گاه حضرت فرمودند: ای سعد! کلام قرآن را به تو بشنوام.

عرض کردم: آری، درود خدا بر شما باد!

حضرت فرمودند: «نماز (انسان را از زشتیها و گناه باز می دارد، و یاد خدا بزرگ تر است).

نهی در آیه، کلام است، فحشا و منکر رجال هستند و ما ذکر الله هستیم و ما اکبر هستیم.

کوتاه سخن این که نماز، کلام دارد که مردم را از فحشا و منکر نهی می کند و ائمه (علیهم السلام) ذکر الله و اکبر هستند و آنها مبین قرآن کریم اند.

اقسام وجود قرآن

برای قرآن مجید چند وجود است.

1. وجود کتبی که در اختیار عموم مردم است.

2. وجود لفظی که جبرئیل (علیه السلام)، رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، ائمه هدا (علیهم السلام) و هر قاری قرآن با آن تلفظ نموده اند.

3. وجود علمی که در لوح نفس است و از دو وجود قبلی پیدا شده است.

4. وجود علمی که از القاء روح الامین به قلب مبارک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به امر خداوند آمده که در آیه شریفه می فرماید:

(نزل به الروح الامین) (1)

روح الامین آن را نازل کرده است.

و در آیه دیگر می فرماید:

ص: 118

1- سوره شعراء، آیه 193.

(علی قلبک لتکون بین المنذرین) (1)

بر قلب (پاک) تو، تا از انذار کنندگان باشی؟

5. وجود علمی که از انتقاش الفاظ غیبی در لوح قلب آمده که در آیه شریفه می فرماید:

(بل هو آیات بینات فی صدور الذین أوتوا العلم) (2)

ولی این آیات روشنی است که در سینه کسانی که علم به آنان داده شده، جای دارد.

6 وجود غیبی کتبی که در لوح غیبی که مبدأ همه نقوش واقعه در لوح قلب است و با آن وجود قلبی، قلب قرآن می شود و شاید خداوند به همین قسم اشاره فرموده، آن جا که فرموده:

(إنه لقرآن کریم* فی کتاب مکنون* لا یمسه إلا المطهرون) (3)

که آن، قرآن کریم و ارجمندی است، که در کتاب محفوظی جای دارد، و جز پاکان نمی توانند به آن دست زنند (دست یابند).

7. وجود لفظی غیبی که آن، کلام خداوند است که آن را ایجاد کرده و به هر که بخواهد از فرشته یا پیامبر، شنونده است. شاید به این قسم اشاره دارد، آن جا که می فرماید:

(الله نزل أحسن الحدیث) (4)

خداوند بهترین سخن را نازل کرده.

ص: 119

1- همان، آیه 194

2- سوره عنکبوت، آیه 49.

3- سوره واقعه، آیه های 77 - 79.

4- سوره زمر، آیه 23.

8. به وجود اجمالی، برای قرآن قبل از تفصیل وجود اجمالی نیز وجود دارد که شاید به همین وجود اشاره دارد آیه شریفه ای که می فرماید:

(کتاب احکمت آیاتہ ثم فصلت) (1)

قسم هشتم از وجودهای قرآن اصل و بقیه اقسام هفتگانه فرع بر این اصل هستند که همانند ریشه درخت که اصل است نسبت به ساقه ها و شاخه ها. شاید به این مقامات اطلاق انزال و تنزیل بر قرآن در مواضع بسیاری اشاره دارد.

از طرفی برای قرآن، صعود و بالا-رفتن نیز هست، زیرا قرآن لفظی که از ما صادر و تلاوت می شود متمثل به مثال می گردد و به شکل خاص خود در عالمی که فوق این عالم است در می آید.

به دلیل روایات بسیاری که در موارد زیادی ذکر شده که اعمال حسنه و اعمال سیئه در عالم برزخ با شخص میت تجسم پیدا می کنند و قرآن یکی از آن اعمال است؛ هر چه انسان بیشتر قرآن بخواند و هر چه بهتر و بیشتر به آن عمل کند، آن را با همان صورت های زیبا در عالم برزخ مشاهده خواهد کرد.

نوشتن قرآن نیز عملی است که در آن جا به شکل زیبا تجسم پیدا می کند.

بنابر این، قرآن در دو قوس تحقق پیدا می کند:

یکی قوس نزول که آن هشت قسم وجود بود.

دیگری قوس صعود و بالا رفتن که در عالم برزخ به وسیله عمل کردن به دستورات نورانی قرآن، تحقق پیدا می کند.

علاوه بر این دو قوس صعود و نزول، مدالیل کلمات قرآن در عالم معنا نیز

ص: 120

1- سوره هود، آیه 1.

یک مقام دیگری برای قرآن است که آن هم مراتب متعددی دارد که به حقیقت اسم الهی منتهی می شود که مبدأ قرآن است، نظیر حقیقت اسم هادی و نور که این دو اسم در مواضع زیادی بر قرآن اطلاق می شود.

نسیان قرآن در دنیا و حسرت در روز قیامت

کسی که در دنیا قرآن را حفظ می کند، آن گاه آن را فراموش می نماید در روز قیامت وقتی مقامات حافظان قرآن را می بیند حسرت فراوان دارد و این معنا در روایتی با سند صحیح در کتاب شریف «الکافی» از معصوم (علیه السلام) نقل شده است.

يعقوب احمر می گوید:

قلت لأبي عبدالله (عليه السلام): جعلت فداك، إنه أصابتنى هموم وأشياء لم يبق شيء من الخير إلا وقد نقلت منى طائفه حتى القرآن لقد نقلت منى طائفه منه.

قال: ففزع عند ذلك حين ذكرت القرآن، ثم قال: إن الرجل لينسى السوره من القرآن، فتأتيه يوم القيامة حتى تشرف عليه من درجه من بعض الدرجات،

فتقول: السلام عليك.

فيقول: عليك السلام من أنت؟

فتقول: أنا سوره كذا وكذا ضيعتني وتركتني أما لو تمسكت بي البلغت بك هذه الدرجه... (1)

ص: 121

1- الكافي: ج 2، كتاب فضل القرآن: باب فضل من حفظ القرآن ثم نسيه؛ وسائل الشيعه: ج 4، باب 12 من ابواب قرائه القرآن.

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدای شما شوم، غم و اندوهی متوجه من شد که هیچ خیری در من نبود مگر این که مقداری از آنها از من زائل شد، حتی بخشی از قرآن را حفظ داشتم، آنها را فراموش کردم.

وقتی من این جمله را عرض کردم حضرت ناراحت شدند، آن گاه فرمودند: انسان سوره ای را حفظ می کند و بعد آن را فراموش می نماید، آن سوره فراموش شده در روز قیامت نزد او می آید و به او سلام می کند.

او جواب می دهد و می گوید: شما کیستی که به من سلام می کنی؟

می گوید: من همان سوره ای هستم که تو اول مرا حفظ کردی و بعد مرا ضایع نمودی و مرا ترک کردی، اگر مرا ترک نکرده بودی به این درجه می رسیدی...

تعداد درجات بهشت طبق شمار آیات قرآنی

از روایاتی استفاده می شود که درجات بهشت به مقدار آیات قرآنی است. یعنی انسان به هر مقداری که از آیات قرآن عمل کرده باشد به آن درجه می رسد. مراد از حفظ قرآن، عمل به دستورات آن است و اگر حافظ قرآن به آن عمل نکرده در واقع، حافظ قرآن نیست.

بنابر این، مراد از حافظ قرآن، کسی است که حفظ عملی به آن داشته باشد، گرچه لفظ قرآن را حفظ نداشته باشد و به عکس، اگر کسی حافظ الفاظ قرآن کریم باشد، ولی عمل او طبق دستورات قرآنی نباشد آن درجات را پیدا نمی کند.

شیخ صدوق (رحمه الله) در «امالی» خود چنین نقل می کند: مفضل بن عمر می گوید:

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

علیکم بتلاوه القرآن، فإن درجات الجنة على عدد آیات القرآن، فإذا كان يوم القيامة يقال لقاریء القرآن: اقرأ وأرق!

فكلما قرأ آیه رقی درجه (1)

بر شما باد به تلاوت قرآن، چون درجات بهشت بر عدد آیات قرآنی است. در روز قیامت به قاری قرآن گفته می شود: بخوان و بالا برو!

هر آیه ای که می خواند یک درجه بالا می رود.

به نظر می رسد مراد خواندن آیه هایی است که به آنها عمل کرده باشد، وگرنه حفظ به ظهر القلب بدون عمل به آنها موجب درجات نیست. همان گونه که بعضی از روایات به این معنا تصریح دارد.

اهمیت بسیار گوش کردن به قرآن

طبق روایاتی گوش کردن به قرآن کریم نیز اهمیت بسیاری دارد. در تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) آمده: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

حملة القرآن المخصوصون برحمة الله، الملبسون نور الله، المعلنون كلام الله، المقربون من الله، من والاهم فقد والى الله، ومن عاداهم فقد عادى الله، يدفع الله عن مستمع القرآن بلوى الدنيا وعن قاریه بلوى الآخرة.

ص: 123

1- امالی شیخ صدوق (رحمه الله): 441، مجلس 57؛ بحار الانوار: 197/92، باب فضل قرائه القرآن عن ظهر القلب، حدیث 4.

.. إلى أن قال: والذى نفس محمد بيده، لسامع آية من كتاب الله وهو معتقد أعظم أجرا من ثبير ذهباً يتصدق به... ولقارئ آية من كتاب الله معتقداً أفضل مما دون العرش إلى أسفل التخوم....(1)

حاملان قرآن :

1. مخصوص به رحمت خدا هستند.
- 2- نور خدا را لباس خود قرار داده اند.
- 3- معلم کلام خدا هستند.
- 4- مقرب نزد خدا هستند.
- 5- کسی که آنها را ولی خود قرار دهد خدا را ولی خود قرار داده (یا کسی که آنها را دوست داشته باشد، خدا را دوست داشته است و کسی که با آنها دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است. خداوند از مستمع قرآن بلوای دنیا را دفع می کند. و از قاری قرآن، بلوای آخرت را دفع می کند ... تا این که فرمودند: به خدایی که جان محمد به دست اوست، کسی که یک آیه از کتاب خدا را بشنود و به آن معتقد باشد، برای او اجر و پاداش از کوه طلا که آن را صدقه بدهد. بیشتر است و کسی که یک آیه از کتاب خدا را قرائت کند و به آن معتقد باشد از مادون عرش خدا تا قعر و آخر زمین افضل است.

ص: 124

1- تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام): المقدمه، ص 4، بحار الانوار: 182/92، باب فضل حامل القرآن.

اهمیت خواندن، نوشتن و حفظ یک آیه قرآن

بنابر روایاتی خواندن، شنیدن و حفظ یک آیه از قرآن اهمیت بسیاری دارد.

شیخ کلینی (رحمه الله) در کتاب شریف «الکافی» به سند خود چنین نقل می کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البره؛ (1)

حافظ قرآن که به آن عمل بکند با سفره کرام (رسولان گرامی) خواهد بود.

شیخ کلینی (رحمه الله) روایت دیگری را از معاویه بن عمار نقل می کند. او می گوید:

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من قرء القرآن فهو غنی ولا فقر بعده وإلا ما به غنی؛ (2)

کسی که قرآن را قرائت کند، او ثروتمندی است که هرگز فقیر نمی شود و ثروتی مثل قرآن نیست.

یعنی هیچ چیز دیگر نمی تواند انسان را این گونه غنی و ثروتمند کند.

قرآن و برترین اعمال

در روایاتی افضل اعمال شروع به قرآن و ختم به آن است. محدث عالی قدر شیخ کلینی که به سند خود روایتی را از زهری نقل می کند.

زهری می گوید:

قلت لعلى بن الحسين عليا : أى الأعمال أفضل؟

ص: 125

1- الکافی: ج 2، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، ص 603، حدیث 2.

2- همان: 605/2؛ بحار الانوار: 188/89، حدیث 9.

قال: الحال المرتحل .

قلت: وما الحال المرتحل؟

قال: فتح القرآن وختمه؛ كلما جاء بأوله ارتحل في آخره. (1)

به علی بن الحسین (علیه السلام) عرض کردم: چه عملی افضل است؟

حضرت فرمودند: حال مرتحل .

عرض کردم: حال مرتحل چیست؟

فرمودند: شروع به قرآن و ختم به آن؛ هر گاه شروع به قرآن کرد آن را تا آخر قرآن ختم کند.

در حدیث دیگری رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من أعطاه الله القرآن فرأى أن رجلا أعطى أفضل مما أعطى فقد صغر عظیم وعظما صغیرا؛ (2)

کسی که خداوند قرآن را به او داده و او چیزهای دیگر را که به دیگران داده شده افضل از قرآن بداند، چیز عظیمی را کوچک کرده است و چیز کوچکی را بزرگ کرده است.

یعنی هر چه غیر قرآن، کوچک است و قرآن بزرگ است.

حدیث دیگری را شیخ صدوق (رحمه الله) و شیخ کلینی (رحمه الله) نقل کرده اند. عبدالله بن سلیمان می گوید: امام باقر (علیه السلام) فرمود:

من قرء القرآن قائما فی صلاته كتب الله له بكل حرف مائة حسنة،

ص: 126

1- همان: 605/2، حدیث 7؛ بحار الانوار: 204/89، حدیث 2.

2- الکافی: ج 2، کتاب فضل القرآن، باب فضل حامل القرآن، ص 605، حدیث 7.

ومن قرء فی صلاته جالسا كتب الله له بكل حرف خمسين حسنه، ومن قرء فی غیر صلاه كتب الله له بكل حرف عشر حسنات؛(1)

کسی که در نماز ایستاده قرآن بخواند به عدد هر حرفی از حروف قرآن صد حسنه برای او می نویسند. کسی که در نماز نشسته قرآن بخواند، خداوند به عدد هر حرفی از حروف آن پنجاه حسنه برای او می نویسد و کسی که در غیر نماز قرآن بخواند به عدد هر حرفی از حروف آن، ده حسنه برای او نوشته می شود.

درجات مختلف و قرآن خواندن در شب

در روایتی آمده که قرآن خواندن در شب درجات مختلف دارد. شیخ کلینی (رحمه الله) به سند خود از امام باقر (علیه السلام) چنین نقل می کند: امام باقر (علیه السلام) فرمود: رسول

خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قرء عشر آیات فی ليله لم یکتب من الغافلین، ومن قرء خمسين آیه من الذاکرین، ومن قرء مائه آیه کتب من القانتین، ومن قرء مأتی آیه کتب من الخاشعین، ومن قرء ثلاثمائه آیه کتب من الفائزین، ومن قرء خمسمائه آیه کتب من المجتهدین، ومن قرء ألف آیه کتب له قنطار: القنطار خمسہ عشر ألف مثقال من ذهب، المثقال أربعه وعشرون قیراط أصغرھا مثل جبل أحد وأکبرھا ما بین السماء والأرض (2)

ص: 127

1- همان: 611/2، باب ثواب قرائه القرآن، حدیث 1.

2- همان: 612/2؛ باب ثواب قرائه القرآن، حدیث 5.

کسی که در یک شب ده آیه قرآن بخواند او از غافلان نمی شود.

کسی که در یک شب پنجاه آیه بخواند از ذاکران نوشته می شود.

کسی که در یک شب صد آیه بخواند از قانتان نوشته می شود.

کسی که در یک شب دویست آیه بخواند از خاشعان نوشته می شود.

کسی که در یک شب سیصد آیه بخواند از فائزان نوشته می شود.

کسی که در یک شب پانصد آیه بخواند از مجتهدان نوشته می شود.

و کسی که در یک شب هزار آیه بخواند برای او قنطار نوشته می شود، قنطار پانزده هزار متقال از طلاست و مثقال، بیست و چهار قیراط است که کوچکترین آن قیراط مثل کوه احد است و بزرگی، بزرگ ترین آن به مقدار ما بین زمین تا آسمان است.

قرآن و قرائت آن در خانه ها

در روایتی آمده، خانه ای که قرآن در آن خوانده شود پربرکت و محل نزول فرشتگان است. ابن قدام می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود: امیر مؤمنان علی (علیه السلام)

فرمود:

البيت الذي يقرء فيه القرآن ويذكر الله عزوجل فيه تكثر بركته وتحضره الملائكة وتهجره الشياطين ويضيء لأهل السماء كما تضيء الكواكب لأهل الأرض.

وأن البيت الذي لا يقرء فيه القرآن ولا يذكر الله عزوجل فيه تقل بركته وتهجره الملائكة وتحضره الشيطان. (1)

ص: 128

1- همان: 610/2، باب البيوت التي يقرء فيها القرآن، حديث 3؛ وسائل الشيعه: 850/4، باب 16 از ابواب قرائت قرآن، حديث 2.

خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و یاد خدا در آن خانه بشود:

1- برکت در آن خانه زیاد میشود.

2- فرشتگان در آن حاضر می شوند.

3- شیاطین از آن دور می گردند.

4- برای اهل آسمان نور می دهد؛ مثل نوری که ستارگان به زمین می دهند.

و خانه ای که قرآن در آن خوانده نشود و ذکر خدا در آن نباشد:

1 - برکت در آن کم می شود.

2 - فرشتگان از آن خانه دور می گردند.

3- و شیاطین در آن خانه وارد می شوند.

ارزش نگاه به قرآن

نگاه به قرآن کریم نیز عبادت است. اسحاق بن عمار می گوید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم:

جعلت فداک، إني أحفظ القرآن على ظهر قلبي فأقرئه على ظهر قلبي أفضل أو أنظر في المصحف؟

قال: فقال (عليه السلام) لي: بل أقرئه وأنظر في المصحف فهو أفضل، أما عملت أن النظر في المصحف عبادة؛(1)

ص: 129

1- همان: 613/2، باب قرائت قرآن در مصحف، حدیث 5.

به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: فدایت شوم، من قرآن را حفظ می کنم آیا آن را از حفظ بخوانم بهتر است یا از روی قرآن؟

حضرت فرمودند: بلکه از روی قرآن بخوان که آن افضل است، مگر نمی دانی که نگاه به قرآن عبادت است.

روایت دیگری را کلینی (رحمه الله) از یعقوب بن یزید نقل می کند. یعقوب در روایت مرفوعه ای می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من قرء القرآن فی المصحف متع ببصره وخفف علی والديه وإن كانا کافرین (1)

کسی که قرآن را از روی مصحف بخواند چشم او بهره می گیرد و به پدر و مادر او تخفیف داده می شود، هر چند پدر و مادر او کافر باشند. در روایت دیگر چهار نگاه عبادت شمرده شده است. شیخ صدوق (رحمه الله) در امالی می نویسد: ابوذر می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شنیدم که می فرمود:

النظر إلى علی بن ابی طالب (علیه السلام) عباده، والنظر إلى الوالدین برأفه عباده، والنظر فی الصحیفه یعنی صحیفه القرآن عباده، والنظر إلى الکعبه عباده (2)

نگاه به علی بن ابی طالب (علیه السلام) عبادت است.

نگاه به پدر و مادر از روی محبت عبادت است.

نگاه به صحیفه قرآن عبادت است.

نگاه به کعبه عبادت است.

ص: 130

1- همان: 613/2، باب قرائت قرآن در مصحف، حدیث 6.

2- امالی شیخ صدوق: 70/2، جزء شانزدهم

قرآن و معجزه ماندگار رسول اکرم (صلی الله علیه و آله)

هیچ کس نمی تواند یک سوره یا یک آیه مثل قرآن بیاورد و خداوند به تمام بشر فرموده است که نمی توانید مثل آن را بیاورید. در سوره اسراء می فرماید:

(قل لئن اجتمعت الإنس و الجن علی أن یتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا) (1)

پیامبرم) به مردم بگو: اگر جن و انس اجتماع کنند و تصمیم بگیرند که مثل این قرآن را بیاورند نمی توانند، گرچه همه در این جهت به یکدیگر کمک بکنند.

این، یک دلیل معجزه بودن قرآن است که بعد از هزار و چهارصد و اندی سال هنوز دشمنان قوی اسلام نتوانسته اند حتی یک آیه مثل آیات قرآن را بیاورند.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

ومحا بمعجز القرآن دعوه الشیطان ومکاترها وأرغم معاطیس غواه العرب وکافرها؛ (2)

به معجزه قرآن دعوتهای شیطان و حيله های او منهدم شد و نقشه های گمراهان عرب و کفار اعراب، نقش بر آب شد.

ص: 131

1- سوره اسراء، آیه 88

2- ینابیع الموده: ص 405

از روایتی استفاده می شود که قاری قرآن سه چیز باید داشته باشد. در کتاب مصباح الشریعه» و «بحار الانوار» حدیث مهمی نقل شده که امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من قرء القرآن ولم یخضع له ولم یرق علیه ولم ینشأ حزنا ووجلا فی سره فقد استهان بعظم شأن الله وخسر خسرا مبینا، فقاریء القرآن یحتاج إلى ثلاثة أشياء: فإذا خشع لله قلبه فر منه الشیطان الرجیم،

وإذا تفرغ نفسه من الأسباب تجرد قلبه للقراءة فلا یعترضه عارض فیحرمه نور القرآن وفوائده.

وإذا اتخذ مجلسا خالیا واعتزل من الخلق بعد أن أتى بالخصلتین الأولین استأنس روحه وسره بالله ووجد حلاوه مخاطبات الله عباده الصالحین علم لطفه بهم ومقام اختصاصه لهم بقبول کراماته وبدائع إشاراتہ.

فإذا شرب كأسا من هذا المشرب فحینئذ لا یختار علی ذلك الحال حالا ولا علی ذلك الوقت وقتا، بل یؤثره علی کل طاعه وعباده، لأن فیہ المناجات مع الرب بلا واسطه .

فانظر کیف تقرأ کتاب ربک ومنتشور ولا یتک، وکیف تجیب أوامره ونواهیہ، وکیف تمثّل حدوده. فإنه کتاب عزیز لا یأتیه الباطل من بین

یدیة ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید. فرتله ترتیلا وقف عند وعده و وعیده، و تفکر فی أمثاله و مواعظه، واحذر أن تقع فی إقامتک حروفه فی إضاعه حدوده: (1) کسی که قرآن بخواند و خضوع نداشته باشد، رقت پیدا نکند، حزنی در او پیدا نشود و ترسی در باطن او نباشد، عظمت شأن خداوند عالم را کوچک شمرده و خسارت واضحی به او رسیده است. پس قاری قرآن حتما سه چیز لازم دارد:

1- قلب خاشع

2- بدن فارغ،

3- مکان خالی از افراد.

وقتی که قلب او خاشع شد شیطان از او فرار می کند.

و وقتی که خود را از اسباب فارغ کرد، دل او برای قرائت قرآن آماده می شود پس بر او عارضه ای که او را از نور قرآن و فواید آن محروم کند عارض نمیشود.

و وقتی مجلس خلوتی داشت و از مردم دور بود با دو خصلت اول، روح و سر او با خدا انس پیدا می کند و شیرینی مخاطبات خدا با بندگان صالح خودش را می چشد و لطف خدا به آنها را می فهمد و مقام اختصاص دادن خداوند آنها را به قبول کرامات خداوند و

ص: 133

1- مصباح الشریعه: باب 14ء تفسیر الصافی 46/1، مقدمه 11؛ بحار الانوار: 43/85، باب قرائت و آداب آن، حدیث 30.

زیبایی های اشارات خدا را درک می کند.

وقتی کاسه ای از این شربت بی نظیر نوشید، هیچ چیز را بر این حالت ترجیح نمی دهد و هیچ وقتی را بهتر از این وقت نمی داند؛ بلکه این اطاعت و عبادت را بر همه عبادت ها و طاعتها انتخاب می کند، به جهت این که بلا واسطه با خود پروردگار سخن می گوید.

پس توجه کن که چگونه کتاب خدای خود و منشور ولایت خود را تلاوت می کنی، اوامر و نواهی آن را چگونه اجابت می کنی و چگونه حدود و دستورات آن را امثال مینمایی.

به راستی که آن کتاب عزیزی است که اصلاً چیز باطلی در آن نیست و از جانب خداوند حکیم و حمید نازل شده است.

پس آن را با ترتیل و تأمل کامل در آن، قرائت کن. به هر وعده و وعیدی که در آن برخورد می کنی در آن تأمل و توقف کن و در امثال و مواظب آن تفکر داشته باش و بسترش از این که حروف و کلمات قرآن را بخوانی و حدود و دستورات آن را ضایع کنی.

ترتیب نزول سوره ها و محل نزول آن ها

بنابر مشهور، از صد و چهارده سوره قرآن، هشتاد و شش سوره در مکه مکرمه و بیست و هشت سوره در مدینه منوره نازل شده است. روایات در ترتیب نزول سوره ها مختلف است. شاید اثبات ترتیب صحیح آنها مشکل باشد.

ولی بنابر نقل از مصحف امام صادق (علیه السلام) در تفسیر «مجمع البیان» و تفاسیر

مانند آن، ترتیب سوره ها با کمی تفاوت چنین نقل شده است.

در مکه 86 سوره به این ترتیب نازل شده است:

1- علق،

2- قلم،

3- مزمل،

4- مدثر،

5- فاتحه،

6- مسید،

7- تکویر،

8- اعلیٰ

9- لیل،

10- فجر،

11- الضحیٰ،

12- انشراح،

13- العصر،

14- عادیات،

15- کوثر،

16- تکاثر،

17- ماعون

18- کافرون،

19- فیل،

20_ فلق

21- ، ناس،

22 - توحيد،

23 - نجم

24 - عبس،

25- قدر،

26 - شمس،

27 - بروج،

28 - تين،

29- قريش،

30- قارعه،

31 - قيامه،

32 - همزه،

33 - مرسلات،

34_ ق،

35- بلد،

36 - طارق،

37- قمر،

38 - ص،

39- اعراف،

40- جن ،

41 - پس

42 - فرقان،

43 - فاطر،

44 - مریم

45 - طه،

46 - واقعه،

47 - شعراء،

ص: 135

- 48- نمل،
- 49 - قصص،
- 50 - اسراء،
- 51 - يونس
- 52 - هود،
- 53 - يوسف،
- 54 - حجر،
- 55 - انعام،
- 56 - صافات،
- 57- لقمان،
- 58_ سبأ،
- 59_ زمر،
- 60_ غافر،
- 61- فصلت،
- 62 - شورا،
- 63 - زخرف،
- 64 - دخان،
- 65 - جاثيه،
- 66- احقاف،
- 67- ذاريات،
- 68- غاشيه،

69 - كهف،

70 - نحل،

71- نوح،

72 - ابراهيم

73- انبياء،

74- مؤمنون،

75- سجده،

76- طور،

77 - ملك،

78_ حقه،

79_ معارج،

80_ نبأ،

81- نازعات،

82 - انفطار،

83 - انشفاق،

84- روم،

85- عنكبوت،

86 - مطففين،

ص: 136

سوره هایی که در مدینه نازل شده که 28 سوره است، بنا بر نقل قرآن و مصطفیٰ نظیف به این ترتیب است: 1

1- بقره،

2- انفال،

3- آل عمران،

4- احزاب،

5- ممتحنه،

6- نساء،

7- زلزله،

8- حدید،

9- محمد (صلی الله علیه و آله)،

10- رعد،

11- رحمان،

12- انسان،

13- طلاق،

14- بینه،

15- حشر،

16- نور،

17- حج،

ص: 137

18 - منافقون،

19 - مجادله،

20- حجرات،

21- تحریم،

22 - تغابن،

23 - صف،

24 - جمعه،

25 - فتح،

26 - مائده،

27 - توبه،

28 - نصر (1)

ص: 138

1- به نقل از تفسیر احسن الحدیث: 11/1 که از «قرآن نظیف» مصطفی، چاپ مصر نقل کرده که مرحوم عبد الله زنجانی عینا در «تاریخ قرآن» از مقدمه تفسیر شهرستانی موسوم به «مفاتیح الأسرار» از مصحف امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است.

اسامی سوره حمد

در «تفسیر البصائر» برای سوره حمد 17 اسم آمده و بعضی 25 اسم ذکر کرده اند.

- 1- حمد، 2- فاتحه الكتاب، 3- ام الكتاب، 4- ام القرآن، 5- سبع المثانی، 6- کافی، 7- شکر، 8- کافی، 9- وافی، 10- شفاء، 11- صلوه، 12- کنز، 13- مناجاه، 14- دعاء، 15- تعلیم مسئلت، 16- رقیه، 17- تقویض.

ویژگی ها و امتیازات سوره حمد

سوره مبارکه حمد، توحید، معاد، نبوت، امامت، عبادت خداوند عالم و دعای هدایت به راه راست را - که راه انبیا و امامان، نه راه دیگران که مورد غضب خدا و گمراه هستند. در بر دارد.

این سوره 7 آیه، 32 کلمه و 147 حرف دارد و در آن 12 مرتبه نام خداوند با صراحت و ضمیر ذکر شده است.

بنابر این، در سوره حمد پنج موضوع مطرح شده است:

ص: 141

1. اصول دین، توحید و ستایش خداوند و معاد و عدل، آن جا که می فرماید:

(بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله رب العالمين * الرحمن الرحيم * مالك يوم الدين).

2. فروع دین که تعبیر به عبادت شده: (ایاک نعبد).

3. دعا و طلب کمک و یاری و هدایت به راه راست: (ایاک تستعین * اهدنا الصراط المستقیم).

4. اثبات صحیح بودن راه انبیا و ائمه هدا (علیهم السلام)، یعنی نبوت و امامت: (صراط الذین أنعمت علیهم....)

5. باطل بودن راه پیشوایان کفر و انسانهای گمراه، هم چون یهود و انصاری: (غیر المغضوب علیهم ولا الضالین).

آری، این سوره شریفه که از برکت و شرافت موج می زند حاوی جمیع مطالب مندرج در قرآن است. این سوره به طور اشاره، امتیازات و خصوصیات دارد که در هیچ یک از سوره های دیگر قرآن نیست.

امتیاز یکم: در این سوره 7 حرف از حروف الفبا نیست. ث ج خ ز ش ظ ف « که «ثاء» ثبور و هلاکت است، «جیم» جهیم است، «خاء» خبیث است، «زاء» زقوم است، «شین» شقاوت است، «ظاء» ظلمت است و «فاء» فراق یا آفت است.

سوره حمد یگانه سوره ای است که در آن، این هفت حرف وجود ندارد. حضرت امام هادی (علیه السلام) در جواب قیصر روم این سوره را فرستادند.

قیصر گفته بود: در تورات نوشته است: کسی که سوره ای را بخواند که این

هفت حرف را «ث ج خ ز ش ظف» نداشته باشد، خداوند جسدش را به جهنم حرام می کند و ما در تورات، انجیل و زیور تفحص کرده ایم و چنین سوره ای را پیدا نکرده ایم.

خلیفه عباسی علما را جمع کرد و این سؤال را مطرح نمود. آنها نتوانستند پاسخ دهند تا این که از حضرت امام هادی (علیه السلام) سؤال کردند.

حضرت فرمودند: آن، سوره حمد است.

هنگامی که پاسخ حضرت امام هادی (علیه السلام) را برای قیصر روم فرستادند، مسلمان شد و با اسلام از دنیا رفت. (1)

امتیاز دوم: سوره حمد درمان هر دردی به جز مرگ است که در روایتی آمده:

شفاء من كل داء إلا السام یعنی الموت. (2)

امتیاز سوم: بالاترین سوره ای که در قرآن نازل شده است، حضرتش می فرمایند:

ألا أعلمك أفضل سورة أنزلها الله؟ (3)

امتیاز چهارم: اسم اعظم خدا در سوره حمد پراکنده است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

اسم الأعظم مقطع في أم الكتاب. (4)

ص: 143

1- تفسیر البصائر: 1/ 16، به نقل از الاحتجاج

2- بحار الانوار: 237/92.

3- همان.

4- همان: 234/92

امتیاز پنجم: اشرف گنج‌هایی که در عرش الهی است. حضرتش در حدیثی فرمود:

وإن فاتحه الكتاب أشرف ما في كنوز العرش (1)

امتیاز ششم: ام کتاب است. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

رن إبليس أربع رنات، أولهن يوم لعن، حين أهبط إلى الأرض، حين بعث محمد (صلى الله عليه وآله) على حين فتره من الرسل، وحين أنزلت أم الكتاب.. (2)

امتیاز هفتم: سوره حمد ثواب یک ختم قرآن دارد؛ بلکه ثواب همه آیاتی که نازل شده است. رسول خدا (صلى الله عليه وآله) می فرماید:

من قرء فاتحه الكتاب أعطاه الله تعالى بعدد كل آیه نزلت من السماء. (3)

امتیاز هشتم: اگر سوه حمد هفتاد بار به مرده خوانده شود و زنده شود نباید تعجب کرد. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لو قرأت الحمد على میت سبعین مره ثم ردت فيه الروح ما كان ذلك عجبا. (4)

امتیاز نهم: به هر حرفی از آن حسنهای داده می شود که از دنیا و آن چه در آن است برتر و افضل است. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: از رسول خدا (صلى الله عليه وآله)

ص: 144

1- همان: 227/92 .

2- . نورالثقلین: 4/1، به نقل از الخصال.

3- همان: 4/1، به نقل از الکافی.

4- همان: 5/1، به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام) .

شنیدم که در حدیثی فرمود:

وإن فاتحه الكتاب أشرف ما في كنوز العرش ... إلى أن قال: ألا- فمن قرأها معتقدا لموالاه محمد وآله الطيبين منقادا لأمرهما، مؤمنا بظاهرهما وباطنهما أعطاه الله تعالى بكل حرف منها حسنه كل واحده منها أفضل له من الدنيا وما فيها من أصناف أموالها وخيراتها، ومن استمع إلى قارى يقرأها كان له قدر ما للقارئ فيستكثر أحدكم من هذا الخير المعرض لكم، فإنه غنيمه لا يذهب أوانه فيبقى في قلوبكم الحسره. (1)

امتیاز دهم: یگانه چیزی است که اگر مریض با آن خوب نشد با چیز دیگر خوب نمی شود. سلمه بن محرز می گفت: از ابا جعفر (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شيء. (2)

امتیاز یازدهم: ثلث اول سوره مربوط به خداوند است. (4 آیه)

ثلث دوم مشترک بین خداوند و بنده است (1 آیه)

و ثلث آخر مربوط به بندگان است. (2 آیه)

بسم الله الرحمن الرحيم * الحمد لله رب العالمين * الرحمن الرحيم * مالك يوم الدين * اياك نعبد و اياك نستعين * اهدنا الصراط المستقيم *

صراط الذين أنعمت عليهم * غير المغضوب عليهم ولا الضالين

امتیاز دوازدهم: اجمال و خلاصه همه قرآن است، زیرا قرآن یا اصول دین

ص: 145

1- نورالثقلین: 1 / 5، به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام). 2.

2- همان: 4 / 1.

است یا فروع دین، یا قصص و حکایت صالحان و خوبان است یا قصص بدان و مغضوب علیهم و همه اینها به طور خلاصه و اشاره در این سوره شریفه موجود است.

بنابر آن چه گذشت سوره حمد 21 حرف از حروف الفبا را دارد و هفت حرف آن را یعنی «ث ج خ ز ش ظف» ندارد و از هر کدام آن 21 حرف را عدد خاصی به خود اختصاص داده است.

حرف

||

—

تون

عین

دال

سین

کاف

واو

صاد

ص: 146

حرف

ا

عدد

ا

ابجد

9

ذال

قاف

حروفی که در سوره حمد نیست 7 عدد است که دو لفظ «ثنخ» و «شظج» را تشکیل می دهند.

ردیف حرف اشاره دارد به ابجد

ثبور و هلاکت 500

خیبث زقوم

شقاوت ع اظاء اظلمت 900

وفاء افراقه یا آفه

801

امتیاز سیزدهم: اول این سوره حمد و ستایش الهی، وسط آن اخلاص و آخرش دعاست.

در روایتی چنین آمده است:

عن أبي الحسن موسى بن جعفر عن أبيه (عليه السلام) قال: قال لأبي حنيفة: ما

ص: 147

سوره اولها تحمید و اوسطها إخلاص و آخرها دعاء؟

فبقی متحیرا، ثم قال: لا أدری.

فقال أبو عبد الله (عليه السلام): السوره اولها تحمید و اوسطها إخلاص و آخرها دعاء سوره الحمد. (1)

امتیاز چهاردهم: وقت نزول سوره حمد شیطان فریاد زد. در روایتی امام صادق (عليه السلام) فرمود:

إن إبليس رن أربع رنات (2) أولهن يوم لعن، وحين هبط إلى الأرض، وحين بعث محمد (صلى الله عليه وآله) على فتره من الرسل، وحين أنزلت أم الكتاب الحمد لله رب العالمين. ونخرتين (3) حين أكل آدم (عليه السلام) من الشجرة، وحين أهبط آدم إلى الأرض

قال ولعن من فعل ذلك؛ (4)

شیطان با ناراحتی چهار فریاد زد.

1. وقتی مورد لعن واقع شد.

2. وقتی او را از آسمان به سوی زمین راندند.

3. وقتی حضرت محمد بن عبد الله (صلى الله عليه وآله) به پیامبری مبعوث شدند.

4. هنگامی که سوره حمد نازل شد...

امتیاز پانزدهم: امیر مؤمنان علی (عليه السلام) با تلاوت سوره حمد دست قطع شده

ص: 148

1- تفسیر العیاشی: 19 / 1.

2- الرنه: صوت المكروب أو العریض.

3- نخر الإنسان أو الدابه: مد الصوت والنفس فی خیاشیمه.

4- تفسیر العیاشی: 20 / 1، بحار الانوار: 11 / 145 حدیث 14.

هشام بن عدی همدانی را چسباند. در روایتی از «مناقب آل ابی طالب لرغ» چنین آمده است:

ابن إحدى یدی هشام بن عدی الهمدانی فی حرب صفین، فأخذ علی (علیه السلام) یده وقرأ شیئا و ألصقها.

فقال: یا أمیر المؤمنین! ما قرأت؟

قال: فاتحه الكتاب.

كأنه استقلها فانفصلت یده نصفین، فترکه علی (علیه السلام) ومضى. (1)

امتیاز شانزدهم: حضرت خاتم الأنبياء محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) بر تمام انبیا به سوره فاتحه الكتاب فضیلت داده شده، در روایتی آمده است:

إن الله عزوجل قد فضل محمدا (صلی الله علیه و آله) بفاتحه الكتاب علی جميع النبین ما أعطاها أحد قبله إلا ما أعطى سليمان بن داود (علیه السلام) من «بسم الله الرحمن الرحيم» فرآها أشرف من جميع ممالكة التي أعطاها

فقال: یارب! ما أشرفها من كلمات أنها لأثر عندی من جميع ممالکی التي وهبتها لی؟

قال الله تعالی: یا سلیمان! وكيف لا يكون كذلك وما من عبد ولا أمه سماني بها إلا أوجبت له من الثواب ألف ضعف ما أوجب لمن تصدق بألف ضعف ممالکک.

یا سلیمان! هذا سبع ما أهبه إلا لمحمد (صلی الله علیه و آله) سيد المرسلین تمام

ص: 149

1- بحار الانوار: 223 / 92 حدیث 1، به نقل از مناقب آل ابی طالب (علیهم السلام): 336 / 2.

امتیاز هفدهم: خواندن سوره حمد ثواب دو ثلث؛ بلکه همه قرآن و تصدق بر هر مرد و زن مؤمن را دارد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ایما مسلم قرأ فاتحه الكتاب أعطى من الأجر كأنما قرأ ثلثی القرآن وأعطى من الأجر كأنما تصدق على كل مؤمن ومؤمنه.

وروی من طریق آخر هذا الخبر بعینه إلا أنه كانما قرء القرآن. (2)

امتیاز هجدهم: سوره حمد اساس قرآن است. ابن عباس می گوید:

إن لكل شیء أساسا وأساس القرآن فاتحه الكتاب. (3)

امتیاز نوزدهم: مانند سوره حمد در تورات، انجیل، زبور و قرآن نیامده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لم يكن مثل الحمد في التوراه والإنجيل والزبور والقرآن. (4)

امتیاز بیستم: قرائت سوره حمد ثواب همه آیاتی را دارد که از آسمان نازل شده است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید:

من قرء سوره فاتحه الكتاب أعطاه الله تعالى بعدد كل آیه نزلت من السماء، ثواب تلاوتها. (5)

ص: 150

1- همان: 257/92.

2- بحار الانوار: 259/92

3- تفسیر مجمع البیان: 47 / 1.

4- تفسیر نمونه: 3 / 1.

5- الخصال: باب هفتم، ص 355.

أقول: ما نزل من السماء مائه وأربعه كتاب.

امتیاز بیست و یکم: اگر معانی سوره حمد نوشته شود هفتاد بار شتر را اشغال می کند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

لو كتبت معاني فاتحه الكتاب لصار حمل سبعين إبلا. (1)

امتیاز بیست و دوم: کسی که این سوره را قرائت کند خداوند خیر دنیا و آخرت را به او می دهد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من قرأها - یعنی سوره الفاتحه - فتح الله عليه خير الدنيا والآخرة. (2)

امتیاز بیست و سوم: با صد مرتبه خواندن سوره حمد، مرده زنده می شود.

پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

في الحمد سبع مرات شفاء من كل داء، فإن عوذ بها صاحبها مائه مره وكان الروح قد خرج من الجسد رد الله عليه الروح. (3)

امتیاز بیست و چهارم: این سوره 2 بار نازل شده است:

اول در مکه.

عن عطاء أنه سئل في أي وقت نزلت فاتحه الكتاب؟

قال: أنزلت بمكة يوم الجمعة كرامه أكرمها الله تعالى بها محمدا (صلی الله علیه و آله) وكان معه سبعة آلاف ملك حين نزول بها على محمد (صلی الله علیه و آله).

دوم در مدینه، وقتی که قبله تغییر کرد. (4)

ص: 151

1- تفسیر اطیب البیان: 84/1؛ به نقل از تاللی الأخبار: باب 7، ص 351.

2- جامع الأخبار والآثار: 21/2، تألیف آیه الله سید محمد باقر موحد ابطحی مدظله العالی.

3- تفسیر البصائر: 13/1، حدیث 3، یعسوب الدین رستگاری جویباری، به نقل از مکه طبرسی (رحمه الله) در مکارم الاخلاق.

4- تفسیر البصائر: 27/1 و 25.

امتیاز بیست و پنجم: خداوند بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منت نهاده است. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ان الله من علی بفتحہ الكتاب. (1)

ویژگی ها و امتیازات «بسم الله الرحمن الرحيم» و آثار آن

بسم الله الرحمن الرحيم» نیز دارای ویژگی ها و امتیازاتی است و آثاری چند دارد از جمله:

امتیاز یکم: این آیه شریفه به اسم اعظم بودن از سفیدی چشم به سیاهی آن نزدیک تر است.

شیخ صدوق در «امالی» و «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)» از امام رضا (علیه السلام) نقل می کند که حضرتش فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم أقرب إلى الإسم الأعظم من بیاض العین إلى سوادها. (2)

امتیاز دوم: اولین آیه ای است که بر حضرت آدم (علیه السلام) نازل شده، بعد بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) که آتش بر او سرد و سلامت شد، بعد بر حضرت سلیمان (علیه السلام) و آن گاه بر پیامبر آخر الزمان که امت آن حضرت در روز قیامت وقتی این آیه را می خوانند، اعمال آنها در میزان قرار داده می شود و کفه حسنات بر سیئات ترجیح پیدا می کند.

ص: 152

1- تفسیر العیاشی: 22/1 .

2- وسائل الشیعه: 747/4، باب 11 از ابواب قرائت در نماز .

در روایت مرسلی آمده که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

لما نزلت بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): أول ما أنزلت هذه الآية على آدم قال: أمن ذريتي من العذاب ماداموا على قراتها.

ثم رفعت فأنزلت على إبراهيم صلوات الله عليه، فتلاها فهو في كفه المنجنيق، فجعلها الله عليه النار بردا وسلاما.

ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان وعندها قالت الملائكة:

الآن ثم والله ملكك.

ثم رفعت فأنزلها الله تعالى على ثم تأتي أمتى يوم القيامة وهم يقولون: بسم الله الرحمن الرحيم، فإذا وضعت أعمالهم في الميزان ترجحت حسناتهم. (1)

امتیاز سوم: «بسم الله الرحمن الرحيم» انسان را از زبانه های نوزده گانه آتش جهنم به عدد حروف خود نجات می دهد.

ابن مسعود می گوید: پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) فرمود:

من أراد أن ينجيه الله تعالى من الزبانية التسعة عشر فيقرأ «بسم الله الرحمن الرحيم» فإنها تسعه عشر حرفه ليجعل الله كل حرف منها جئه من واحد منهم. (2)

امتیاز چهارم: کسی که «بسم الله الرحمن الرحيم» را جهت ناراحتی که دارد بخواند، یا به حاجت خود می رسد و یا عوض آن در جهان آخرت به او داده

ص: 153

1- تفسیر مجد البیان: 265 به نقل از تفسیر نیشابوری: 26/1.

2- همان: 267 به نقل از بحار الانوار: 257/92، باب فضائل سوره فاتحه و تفسیر آن.

می شود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من حزنه أمر تعاطاه فقال: «بسم الله الرحمن الرحيم» وهو مخلص الله ويقبل بقلبه إليه لم ينفك من إحدى اثنتين: إما بلوغ حاجته في الدنيا، وإما يعدله عند ربه ويدخر لديه وما عند الله خير وأبقى للمؤمنين. (1)

امتیاز پنجم: هر کتابی که از آسمان نازل شده اول آن «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده است. برقی (رحمه الله) در «المحاسن» چنین نقل می کند: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ما نزل كتاب من السماء إلا أوله بسم الله الرحمن الرحيم. (2)

امتیاز ششم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» ثواب عبادت هفتصد سال دارد. در کتاب «لآلی الأخبار» در ضمن حدیث طولانی از احادیث قدسی این گونه آمده:

قال الله تعالى: وعزتي وجلالي، من قال من امه محمد (صلی الله علیه و آله) «بسم الله الرحمن الرحيم» أكتب له في كتاب حسناته عباده سبع مائه

ص: 154

1- همان: 264 به نقل از التوحید باب معنی بسم الله الرحمن الرحيم، ص 231، بحار الانوار: 232/92.

2- همان: ص 260 به نقل از المحاسن کتاب ثواب الأعمال باب 37، ص 40، بحار الانوار: 234/92.

امتیاز هفتم: میزان اعمال حسنا با «بسم الله الرحمن الرحيم» سنگین می شود. باز در کتاب «لآلی الأخبار» چنین آمده: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در ضمن حدیثی فرمود:

ثم یأتی امتی یوم القیامه وهم یقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم» فإذا وضعت أعمالهم فی المیزان ترجحت حسناتهم. (2)

امتیاز هشتم: وضوی کسی که در ابتدای آن «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوید موجب طهارت همه بدن می شود نه فقط اعضای وضو. باز در کتاب «لآلی الأخبار» آمده:

من قاله أول وضوئه طهرت جمیع جسده ومن لم یسم لم یطهر إلا ما أصابه الماء. (3)

امتیاز نهم: «بسم الله الرحمن الرحيم» شیطان را فراری می دهد، موجب برکت منزل می شود و فرشتگان با او انس می گیرند. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

إذا بلغ أحدكم باب حجرته فلیسم، فإنه یفر الشیطان، وإذا دخل بیته فلیسم، فإنه منزل البرکه وتؤنسه الملائکه. (4)

امتیاز دهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» به هنگام غذا خوردن موجب

ص: 155

1- تفسیر اطبیب البیان: 86/1 به نقل از باب 7 به نقل از کتاب لآلی الأخبار: ص 346.

2- همان: 86/1 به نقل از باب 7 به نقل از کتاب لآلی الأخبار: ص 347.

3- همان: 91/1 به نقل از باب 7 از کتاب لآلی الأخبار: ص 349

4- همان: 91/1 به نقل از باب 7 از کتاب لآلی الأخبار: ص 349

برکت غذا و فرار شیطان ها می شود.

در کتاب شریف «الکافی» آمده:

إذ وضعت المائدة حقها أربعة آلاف ملك، فإذا قال العبد: «بسم الله الرحمن الرحيم» قالت الملائكة: بارك الله لكم في طعامكم.

ثم يقولون للشيطان: أخرج يافاسق؛ لا سلطان لك عليهم. (1)

امتیاز یازدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» موجب دفع مضار طعام می شود. امیر المؤمنین (علیه السلام) می فرماید:

ضمنت لمن سمي على طعام أن لا يشتكى منه. (2)

امتیاز دوازدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» موجب دفع دشمن می شود. امام صادق (علیه السلام) فرمود:

كان رسول الله (صلى الله عليه وآله): إذا دخل منزله وأجتمعت عليه قريش يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم ويرفع بها صوته فتولى قريش

فرارا. (3)

امتیاز سیزدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» در شروع هر کار موجب اتمام و اکمال آن است. رسول خدا (صلى الله عليه وآله) می فرماید:

كل أمر ذي بال لم يبدء ببسم الله فهو ابتر وفي رواية آخر بسم الله الرحمن الرحيم. (4)

امتیاز چهاردهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» مانع از شرکت شیطان در

ص: 156

1- همان: 87/1 به نقل از الآلی الأخبار، باب 7، ص 347 و همچنين روضه البهيه

2- همان: 87/1 به نقل از الآلی الأخبار، باب 7، ص 347.

3- همان: 87/1 به نقل از لآلی الأخبار، باب 7، ص 348.

4- همان: 89/1 به نقل از لآلی الأخبار، باب 7، ص 349

نطفه می شود. در کتاب «للاکی الأخبار» در ضمن حدیثی آمده:

إن الرجل إذا دنی من المرثه وجلس مجلسه حضره الشیطان، فإن هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه، فإن فعل ولم یسم أدخل الشیطان ذکره، فكان العمل منهما جمیعا والنطفه واحده. (1)

امتیاز پانزدهم: نوشتن «بسم الله الرحمن الرحیم» بر درب خانه موجب دفع بلا از خانه می شود. در «للاکی الأخبار» می خوانیم:

إن فرعون قبل دعوته الألوهیه وكفره كتب فوق قصره: «بسم الله الرحمن الرحیم» و بعد كفره مع بقاء هذه الكلمات لم یزل علیه البلاء. (2)

امتیاز شانزدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» موقع کشف عورت موجب ستر آن از شیاطین می شود. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

إذا كشف أحدكم لبول أو لغير ذلك فلیقل بسم الله، فإن الشیطان یغض بصره حتی یفزع. (3)

امتیاز هفدهم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحیم» موقع کندن لباس مانع از پوشیدن شیاطین می شود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إذا خلع أحدكم ثیابه فلیسم لئلا تلبسها الجن. (4)

امتیاز هجدهم: اگر در موقع انجام هر کار کوچک یا بزرگی «بسم الله

ص: 157

1- همان: 88/1 به نقل از للاکی الأخبار، باب 7، ص 348

2- همان: 90/1، به نقل از للاکی الأخبار، باب 7، ص 349.

3- همان: 90/1 به نقل از للاکی الأخبار، باب 7، ص 349.

4- بحار الانوار: 74/60 حدیث 23.

الرحمن الرحيم» گفته شود، آن کار با برکت می شود. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

سرقوا أكرم آية في كتاب الله «بسم الله الرحمن الرحيم» وينبغي الإتيان به عند افتتاح كل أمر عظيم أو صغير ليبارك فيه. (1)

امتیاز نوزدهم: اول چیزی که جبرئیل در هر مرتبه با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صحبت می کرد «بسم الله الرحمن الرحيم» بوده است. جلال الدین سیوطی در الدر المنثور» و دارقطنی از ابن عمران نقل می کند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

كان جبرئيل إذا جئني بالوحي أول ما يلقي علي بسم الله الرحمن الرحيم. (2)

امتیاز بیستم: برای هر حرفی از حروف «بسم الله الرحمن الرحيم» چهار هزار حسنه می دهند، چهار هزار گناه را پاک می کنند و چهار هزار درجه در بهشت می دهند. «بسم الله الرحمن الرحيم» 23 حرف است، اگر این عدد در 12 هزار ضرب شود. حاصل آن 276000 می شود. (3)

ابن مسعود می گوید: پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قرء «بسم الله الرحمن الرحيم» كتب الله له بكل حرف أربعة الألف حسنه، ومحى عنه أربعة الألف سيئه، ودفع له أربعة الألف درجه. (4)

امتیاز بیست و یکم: گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» به هنگام خواب

ص: 158

1- تفسیر اطبیب البیان: 93/1، به نقل از لآلی الأخبار، باب 7، ص 349.

2- جامع الأخبار والآثار: 50/2.

3- در مجموع برای گوینده «بسم الله الرحمن الرحيم» 92000 حسنه می دهند، 92000 گناه و از او می بخشند و 92000 درجه در بهشت به او می دهند.

4- جامع الأخبار والآثار: 73/2، به نقل از تفسیر ابی الفتوح رازی و لب الألباب.

موجب می شود که فرشتگان تا صبح برای او حسنات بنویسند.

در «جامع الأخبار» آمده: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إذا قال العبد عند منامه: «بسم الله الرحمن الرحيم»، يقول الله:

ملائکتی! اکتبوا (بالحسنات) نفسه إلى الصباح. (1)

امتیاز بیست و دوم: کسی که «بسم الله الرحمن الرحيم» را برای احترام به خداوند، با خط زیبا بنویسد، خداوند او را می آمرزد. انس می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من كتب «بسم الله الرحمن الرحيم» فجوده تعظيما لله غفر الله له (2)

امتیاز بیست و سوم: حضرت لقمان (علیه السلام) نوشته ای را که «بسم الله» بر آن نوشته شده بود خورد و خداوند به او حکمت داد. ابن مسعود می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن لقمان رأى رقعه فيها «بسم الله» فرفعها وأكلها فأكرمه بالحكمة. (3)

امتیاز بیست و چهارم: کسی که «بسم الله الرحمن الرحيم» را که روی کاغذی نوشته شده و روی زمین افتاده، برای احترام خدا بردارد، نزد خدا از صدیقین نوشته می شود و در گناهان والدین او تخفیف داده می شود، گرچه هر دو کافر باشند.

أخرج الخطيب في تالی التلخیص عن أنس مرفوعا من دفع قرطاسا

ص: 159

1- همان: 75/2

2- همان: 89/2 به نقل از منیه المرید.

3- جامع الأخبار والآثار: 89/2 به نقل از لب الألباب مخطوط.

من الأرض فيه بسم الله الرحمن الرحيم اجلالاً له أن يداس كتب عند الله من الصديقين وخفف عن والديه وإن كانا كافرين (1)

امتیاز بیست و پنجم: «بسم الله الرحمن الرحيم» نباید ترک شود؛ گرچه انسان بخواهد یک شعر بخواند.

در کتاب «الکافی» آمده است: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

لا يدعها ولو كان بعد شعر. (2)

امتیاز بیست و ششم: اگر کسی در هر چیزی «بسم الله الرحمن الرحيم» نگفت شیطان در آن شرکت می کند و اگر این جمله را بگوید، شیطان فرار می کند.

در کتاب «المحاسن» آمده: امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

إذا توضع أحدكم ولم يسم كان للشيطان في وضوئه شرك، وإن أكل أو شرب أو لبس أو كل شيء صنعته ينبغي له أن يسمى عليه، فإن لم يفعل كان الشيطان فيه شرك. (3)

امتیاز بیست و هفتم: «بسم الله الرحمن الرحيم» موجب بنای قصرها در بهشت می شود. در روایتی آمده: پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قرء «بسم الله الرحمن الرحيم» بنى الله له فى الجنة سبعين ألف قصر من ياقوته حمراء، فى كل قصر ألف بيت من لؤلؤ بيضاء فى كل بيت سبعون ألف سرير من زبرجده خضراء، فوق كل سرير سبعون

ص: 160

1- جامع الخبار والآثار: 89/2 به نقل از الدر: 11/1 .

2- تفسیر مجد البیان: ص 263.

3- تفسیر مجد البیان: ص 264، وسائل الشیعه: 1194/4 ، باب 17 من ابواب الذکر، حدیث 3

ألف فراش من سندس واستبرق، وعليه زوجه من حورالعين، ولها سبعون ألف ذؤابه مكلله بالدر والياقوت، مكتوب على خدها الأيمن محمد رسول الله، وعلى خدها الأيسر على ولي الله، وعلى جبينها الحسن، وعلى ذقنها الحسين (عليه السلام)، وعلى شفيتها «بسم الله الرحمن الرحيم».

قلت: يا رسول الله! لمن هذه الكرامه؟

قال: لمن يقول بالحرمة والتعظيم: «بسم الله الرحمن الرحيم». (1)

امتياز بيست و هشتم: «بسم الله الرحمن الرحيم» آتش جهنم را خاموش می کند و اجازه عبور از آن را می دهد. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إذا مر المؤمن على الصراط فيقول: «بسم الله الرحمن الرحيم» طفت لهب النيران ويقول: جز يا مؤمن! فإن نورك قد أطفأ لهي. (2)

امتياز بيست و نهم: «بسم الله الرحمن الرحيم» معالجه هر مرضی است كه اطباء از آن عاجز باشند. در روایتی آمده:

أن قيصر الروم ابتلى بالصرع، فعجز الأطباء عن معالجته، فكتب إلى أمير المؤمنين (عليه السلام).

فأرسل على (عليه السلام) طاقيه وقال: لا بد أن تضع هذه على رأسه فيشفى.

فإذا وضعها القيصر على رأسه شفى.

فتعجب عن ذلك وأمر بشقها، فرأى فيه قرطاسه كتب فيها «بسم الله

ص: 161

1- تفسير البرهان: 43/1.

2- همان: 43/1، بحار الانوار: 258/89.

الرحمن الرحيم» فعلم إن الشفاء ببركه بسم الله. (1)

امتیاز سی ام: اول هر دعاء که «بسم الله الرحمن الرحيم» گفته شود، آن دعا رد نمی شود. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لا ترد دعاء أوله «بسم الله الرحمن الرحيم». (2)

امتیاز سی و یکم: «بسم الله الرحمن الرحيم» موجب سنگینی کفه میزان حسنات در روز قیامت می شود و از همه گناهان خلق سنگین تر است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

لا- یرد دعاء أوله «بسم الله الرحمن الرحيم» فإن امتی یأتون يوم القيامة وهم يقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم» فتثقل حسناتهم فی المیزان.

فیقول الأمم: ما أرجح موازين امه محمد (صلی الله علیه و آله)؟

فیقول الأنبياء: إن ابتداء كلامهم ثلاثة أسماء من أسماء الله تعالى، لو وضعت فی كفه المیزان ووضعت سینات الخلق فی كفه أخرى لرجحت حسناتهم. (3)

امتیاز سی و دوم: اگر کسی به هنگام وضو «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوید فرشتگان برای او حسنات می نویسند تا از وضو فارغ شود. در روایتی آمده: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: 162

1- تفسیر البصائر: 1 / 235.

2- همان: 1 / 43.

3- تفسیر البرهان: 1 / 43.

إذا توضأت فقل: «بسم الله»، فإن حفظك تكتبون لك الحسنات حتى تفرغ (1)

امتیاز سی و سوم: اگر انسان در وقت جماع «بسم الله الرحمن الرحيم» بگوید تا وقتی که از جنابت پاک نشده فرشتگان برای او حسنات می نویسند. در روایتی آمده:

وإذا غشيت أهلك فقل: «بسم الله»، فإن حفظك يكتبون لك الحسنات حتى تغتسل من الجنابة، فإن حصل في تلك الواقعة ولد كتب لك من الحسنات بعدد نفس ذلك الولد وبعدد نفس أعقابه إن كان له عقب حتى لا يبقى منهم أحد. (2)

امتیاز سی و چهارم: اگر کسی وقت جماع «بسم الله» بگوید و اولاد دار شود به عدد نفس آن فرزند و اعقاب او برای چنین فردی حسنات می نویسند.

.. فإن حصل في تلك الواقعة ولد كتب لك من الحسنات بعدد نفس ذلك الولد وبعدد نفس أعقابه. (3)

امتیاز سی و پنجم: اگر کسی به هنگام سوار شدن بر مرکب «بسم الله» بگوید به عدد قدم های آن مرکب برای او حسنات نوشته می شود. در روایتی آمده است:

وإذا ركبت دابة فقل: «بسم الله و الحمد لله» يكتب لك الحسنات

ص: 163

1- تفسیر البصائر: 234/1.

2- همان.

3- همان.

امتیاز سی و ششم: اگر در وقت سوار شدن بر کشتی «بسم الله» بگوید تا وقتی که سوار کشتی است برای او حسنات نوشته می شود. در روایتی آمده:

وإذا ركب السفينه فقل: «بسم الله والحمد لله» يكتب لك الحسنات حتى تخرج منها. (2)

امتیاز سی و هفتم: «بسم الله الرحمن الرحيم» کلید هر بسته شده ای است. در حدیثی می خوانیم: امام صادق (علیه السلام) فرمود: إن البسملة في كتاب الله تعالى كالمفتاح للأبواب فكما لا يمكن فتح القفل إلا بالمفتاح كذلك البسملة لا تدخل في قرائه كلام الله المجيد إلا بها.

ثم قال: بسم الله مفتاح الكلام وبسم الله شافيه السقام. (3)

امتیاز سی و هشتم: «بسم الله الرحمن الرحيم» تاج همه زینت هاست. در کتاب «احقاق الحق» آمده: امام صادق (علیه السلام) فرمود: البسملة تيجان السور. (4)

امتیاز سی و نهم: «بسم الله الرحمن الرحيم» باز کننده بسته شده است. در تفسیر «الکشاف» آمده: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

ص: 164

1- همان: 234/1

2- همان: 234/1

3- همان: 225/1

4- همان.

بسم الله فاتقه للرتوق. (1)

امتیاز چهلیم: آسان کننده مشکلات «بسم الله الرحمن الرحيم» است که در روایتی آمده:

مسهله للوعور. (2)

امتیاز چهل و یکم: «بسم الله الرحمن الرحيم» مانع شرور است که در روایتی آمده:

مجتبه للشرور. (3)

امتیاز چهل و دوم: «بسم الله الرحمن الرحيم» شفای دل هاست که در روایتی آمده:

شفاء لما فی الصدور. (4)

امتیاز چهل و سوم: «بسم الله الرحمن الرحيم» اکرم و اعظم آیات قرآن است. امام باقر (علیه السلام) فرمود:

سرقوا اکرم آیه فی کتاب الله بسم الله الرحمن الرحيم. (5)

ص: 165

1- همان: 234/1.

2- همان.

3- همان.

4- همان.

5- تفسیر افضل به نقل از مستدرک: ص 55.

تفسیر واژگان

در این آیه شریفه که اعظم آیات قرآن است، سه اسم از اسماء پروردگار ذکر شده است. الله، رحمان و رحیم. باء و کلمه «اسم» دو کلمه مستقل هستند. پس در این آیه شریفه در چند مورد باید بحث کرد.

تفسیر حرف باء

این حرف از همه حروف اهمیت بیشتری دارد، چون همه قرآن در باء جمع شده و نقطه باء امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند. در این باره روایتی بدین مضمون نقل شده است:

عبدالله بن عباس می گوید: امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:

جميع علوم الأولين والآخرين في القرآن وجميع ما في القرآن في فاتحه الكتاب وجميع ما في فاتحه الكتاب في «بسم الله الرحمن الرحيم» وكل ما في «بسم الله الرحمن الرحيم» في باء «بسم الله»، وأنا نقطه باء «بسم الله». نقل بالمعنى. (1)

این باء معنای ابتدا دارد؛ یعنی ابتدا می کنم به نام الله که رحمان و رحیم است.

ص: 166

یگانه چیزی که اشیاء به آن شناخته می شوند، اسم است و صفات. درباره پروردگار عالم که باید با اسم و صفات او را بشناسیم کلمه «الله» جامع جمیع اسماء است و با شناخت همه اسماء خداوند، معنای کلمه «الله» معلوم خواهد شد.

شروع هر کار و خوش فرجامی آن با نام خداوند است و توحید ایجاب می کند که آغازگر هر سخن، عمل و نوشته یک موخیر خداشناس با «بسم الله» باشد. مسلمان شروع کارها را با نام و یاد خدا قرار می دهد و این عمل رمز اتصال، وفاداری، پابندی، پناهندگی و استمداد گوینده و عمل کننده به ذات توانای الهی است.

تفسیر کلمه مبارکه الله

سفارش شده که هر کاری را با اسم خداوند و گفتن «بسم الله» آغاز کنید؛ کارهایی مانند غذا خوردن، ازدواج، سوار شدن بر مرکب، مسافرت و موارد دیگر. البته با این کار زندگی و جهت گیری ما توحیدی شده و رنگ الهی به خود می گیرد.

انسان کامل، آینه تمام نمای اسم «الله» است و اسم خداوند آینه تمام نمای انسان کامل است و همه چیز انسان کامل خدایی است؛ سخن، زبان، چشم، دست، پا، همه اعضا، اراده، علم و قدرت او الهی می شود که زیباترین این

انسان ها، معصومان (علیهم السلام) هستند و هر انسانی از نظر عمل بیشتر به این خاندان نزدیک باشد زیبایی بیشتری دارد.

کلمه مبارکه «الله» اعظم اسماء خداوند است و جایز نیست این اسم را بر دیگری وضع کنند و معنای آن به نقل از امام باقر (علیه السلام) چنین است:

الله معناه المعبود الذی آله الخلق عن درک ماهیته و الإحاطه بکیفیه: (1)

معنای الله معبودی است که خلق از درک ماهیت او عاجز و حیران هستند و به کیفیت او احاطه ندارند.

در نقل دیگر وقتی از موسی بن جعفر (علیه السلام) از معنای «الله» سؤال شد فرمود:

استولی علی ما دق وجل (2)

الله کسی است که بر همه اشیاء از کوچک و بزرگ استیلائی کامل دارد.

این اسم مبارک از همه اسماء بالاتر و مهم تر است؛ همان طور که باء از همه حروف مهم تر بود. این اسم مبارک را اسم اعظم می گویند و نقطه ندارد. شاعر در این باره شعر زیبایی سروده است:

بی نشان از نقطه می دانی چراست

تا بدانی بی نیاز از ما سواست

گر تو خواهی ره بسیابی سوی آن

بی نشان شوی نشان شوی نشان

اگر کلمه «الله» در هر صبح و عصر و آخر شب 66 مرتبه خوانده شود،

ص: 168

1- تفسیر مجد البیان: ص 229.

2- همان.

جهت برآورده شدن حاجات مؤثر است و در قرآن از همه اسماء بیشتر ذکر شده، چون آن کلمه در قرآن 2811 بار آمده است.

ظاهره کلمه مبارکه «الله» جامد است و کسانی که می گویند: مشتق است، یا مشتق از «اله یا له» به معنایی عشق می دانستند؛ یعنی همه عالم هستی عاشق عبودیت اوست، مثل تعشق آهن به آهن ربا که ذات تکوین این عاشق بودن به عبودیت و بندگی تسبیح آنهاست که خداوند در قرآن می فرماید:

(وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم). (1)

و یا مشتق از «وله» به معنای تحیر می دانند. چون او خدایی است که عقل، در کنه ذات و عظمت او متحیر و سرگردان است.

و یا مشتق از «لام» است به معنای «احتجب». چون او از اوهام ظاهری محجوب است.

و یا مشتق از «الهی» به معنای «فزعت» است. چون که حقیقتاً مفرع و مألوهی جز او کسی نیست.

معنای کلمه «الله» از دیدگاه روایات

شخصی از حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) پرسید: پس تفسیر «الله» چیست؟

حضرت ضمن یک روایت مفضل فرمودند:

الله همان کسی است که همه آفریدگان به هنگام شداید، نیازمندیهها، نا امیدی و انقطاع از جمیع ما سوی الله و قطع رابطه از

ص: 169

غیر خدا به سوی او والہ و شیدا هستند و این بدان جهت است کہ ہر ریاست طلب و بزرگ منشی در این دنیا اگر چہ بی نیازی و طغیان وی عظیم و چشم گیر است، ولی ہنگامی کہ حوائج زیر دستانش بہ او زیاد شود، سرانجام نیاز و حاجاتی بہ او رو آور میشود کہ این ریاست طلب و عظمت خواہ بہ انجامش قادر نیست و خود این نیز با حاجات و نیازی رو بہ رو می گردد کہ در انجامش ناتوان است، در نتیجہ بہ ہنگام ناچاری و فقر و فاقہ بہ سوی خدا انقطاع و بریدگی پیدا می کند و تا ہم و غم او زایل شود دوبارہ بہ شرک خود باز می گردد. (1)

در روایت دیگر از امام صادق (علیہ السلام) درباره «بسم اللہ الرحمن الرحیم» سؤال شد. حضرت فرمود:

الباء بہاء اللہ، والسیین سناء اللہ، والمیم ملک اللہ.

قال: قالت: اللہ؟

قال: الألف آلاء اللہ علی خلقہ من النعم بولایتنا، واللام إلام اللہ خلقہ ولایتنا.

قلت: فالہاء؟

قال: ہوا لمن خالف محمد وآل محمد صلوات اللہ علیہم.

قلت: الرحمن؟

ص: 170

1- تفسیر فاتحہ الکتاب از علامہ امینی، ص 128 بہ نقل از تفسیر امام حسن عسکری (علیہ السلام).

قال: بجميع العالم.

قلت: الرحيم؟

قال: بالمؤمنين خاصة(1)

باء بهاء الله، سين سناء الله و ميم ملك الله است.

راوی می گوید: گفتم: الله به چه معناست؟

حضرت فرمودند: الف، آلاء و نعمتهای خداوند بر خلق خود است از نعمت ولایت ما و لام الزام خلق از جانب خدا به ولایت ماست. گفتم: پس معنای هاء چیست؟

فرمودند: خاری و ذلت است برای کسی که با محمد و آل محمد (صلی الله علیه و آله) مخالفت کند.

گفتم: رحمان چه؟

فرمودند: به جمیع عالم رحمان است.

گفتم: رحيم چه؟

فرمودند: فقط به مؤمنان رحيم است.

در حدیث دیگری مردی به امام صادق (علیه السلام) عرض کرد:

يا بن رسول الله! دلني على الله ما هو فقد أكثر على المجادلون و حيروني.

فقال له: يا عبد الله! هل ركبت سفينة قط؟

ص: 171

1- تفسير نورالثقلين : 10/1 ، حديث 47، به نقل از كتاب التوحيد، بحار الانوار: 231/92 ، حديث 12.

قال: نعم.

قال: فهل كسر بك حيث لا سفينة تنجيك ولا سباحة تغنيك؟

قال: نعم.

قال: فهل تعلق قلبك هنا لك إن شيئا من الأشياء قادر على أن يخلصك من ورطتك؟

قال: نعم.

قال الصادق (عليه السلام): فذلك الشيء هو الله القادر على الإنجاء حيث لا منجى و على الإغاثة حيث لا مغيث: (1)

ای فرزند رسول خدا! مرا بر الله راهنمایی فرمایید که او کیست، اهل مجادله بر من هجوم زیاد می آورند و مرا متحیر کرده اند.

حضرت فرمودند: ای بنده خدا! آیا تا به حال کشتی سوار شده ای؟

گفت: بلی.

فرمودند: آیا اتفاق افتاده که کشتی تو خراب شده باشد و کشتی دیگر نبوده که تو را نجات دهد و شنا هم بلد نبودی که تو را از کشتی بی نیاز کند؟

گفت: بلی.

فرمودند: آیا دل تو در آن وقت به چیزی از چیزها متوجه شده که او قادر است تو را از این مهلکه نجات دهد؟

گفت: بلی.

ص: 172

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: همان چیزی که قلب تو متوجه او شد، همان الله قادر بر نجات است، وقتی که منجی دیگری نباشد و قادر بر فریاد رسی است، جایی که فریاد رسی نباشد.

در تفسیر «مجد البیان(1)» در بیان کلمه مبارکه «الله» فرموده اند:

اصل کلمه «الله» إله بر وزن فعال به معنای مفعول است، مثل کتاب به معنای مکتوب از ماده «آله» به معنای «عبد» است و اصل عبودیت، خضوع و ذل است و غایه تذلل نیز معنا کرده اند.

شاید برای انصراف لفظ به فرد کامل است. پس معنای «اله» معبودی است که به خاطر او تذلل کامل واقع می شود.

و معبود دو قسم است:

گاهی معبود شخص خاص است.

و گاهی معبود مطلق است.

بتها معبود شخص خاص هستند و آنها به باطل گمان کرده اند که این بت استحقاق عبودیت را دارد.

و اما معبود مطلق آن خدایی است که اطلاق معبود بر او نسبت به همه موجودات حقیقت دارد و اطلاق نیز اطلاق صحیح و کامل است.

از طرفی تذلل و خضوع که معنای عبودیت است، گاهی از حیث استحقاق عابد ذاتا خضوع برای معبود، برای ذات معبود و صفات او محقق می شود. پس معبود مستحق خضوع است به ذات و صفات خود و عبد مستحق است برای اتصاف به خضوع ذات و این حقیقت عبادت است.

ص: 173

پس وقتی عبد ذات خود را به خواص و نقایص امکان شناخت و فهمید که ذات اقدس احدیت مستجمع جمیع صفات کمالی است، برای او حالت خضوع قلبی پیدا می شود و حالت اطاعت جوارحی می یابد و به این جهت الله ذاتی است که مستجمع جمیع صفات کمالی است.

زیرا اگر یکی از صفات کمالی نباشد معبود به قول مطلق نمی تواند باشد، و از جمله صفات کمالی این که مرتفع از خلق باشد و از مدار فهم و درک آنها به طوری که محتجب از آنها باشد؛ بدون حجاب و مستور از درک چشم ها، محجوب از اوهام و خاطرها. پس خلق از ادراک حقیقت او عاجز هستند.

و علت عجز خلق این است که درک کننده چیزی را درک می کند که خودش در عالم آن باشد و با او در امکان شریک و چنین چیزی نمی تواند مستحق عبادت باشد.

و مستحق عبادت کسی است که خلق مدرک و مدرک، منزله از صفات آن دو و شباهت به آن دو است و از بودن در عوالم مدرک و مدرک منزله است. زیرا مستحق نیست عبادت کردن متمثلین یا متشابهین یا مستجانسین دیگری را و مستحق عبادت فقط قدوس مطلق است که منه از جمیع چیزهایی است که خلق به آن متصف هستند.

اسماء ذات خدا

اسماء ذات خداوند متعال سه اسم است:

1- «هو» که بر مقام غیب الغیوب ذات حق دلالت دارد که محال است و ممکن به آن پی ببرد.

ص: 174

2- «حق» که بر وجوب وجود دلالت دارد؛ یعنی ذاتش واجب الوجود است و وجود صرف و صرف الوجود است و فرض عدم بر او محال است.

3- «الله» که علم است بر ذاتی که مستجمع جمیع کمالات است و منزّه از همه عیوب و نواقص باشد و از این رو این اسم به ذات مقدس او مختص است؛ زیرا غیر او نه جامع جمیع کمالات است، نه منه از همه عیوب و نواقص و از این جهت این اسم بر جمیع اسماء الهی دلالت دارد و اسماء حق، توقیفی هستند؛ یعنی باید از طریق شرع رسیده باشد. (1)

در کتاب «الکافی» آمده: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

کسی که ده مرتبه بگوید: «یا الله» به او گفته می شود: لیبیک! حاجت تو چیست؟ (2)

روشن است که همه اسماء پروردگار از سه قسم خارج نیست:

یا اسم ذات است، مثل الله، هو و حق؛

یا اسم صفت است که بیانگر صفت کمالی در خداوند است؛

و یا سلب نقصی از اوست، مثل علیم و قدیر که از اسماء ذات الاضافه هستند و مانند حی، علی و قدیم که از اسماء غیر ذات الاضافه هستند و مثل سبوح و قدوس که بر تنزیه باری تعالی از صفات نقص و عیب دلالت دارند.

این صفات، صفات ذاتی و عین ذات هستند، نه زائد بر ذات که اشاعره توهم کرده اند، یا اسم فعل است که بر فعلی از افعال صادره از پروردگار مثل

ص: 175

1- تفسیر اطیب البیان: 95/1.

2- همان: 96

رحمان، رحیم، خالق، رازق و امثال اینها دلالت دارد.

گفتنی است که مجموع هزار و یک اسم پروردگار از این سه قسم خارج نیستند.

تفسیر کلمات مبارکه الرحمان والرحیم

در روایت توحید می فرماید:

«رحمان» یعنی کسی که رحم می کند به گسترش رزق بر ما.

هم چنین می فرماید: رحمان رحمت به جمیع خلق است؛ مؤمن و غیر مؤمن.

در روایت دیگر، رحمان رحمت به جمیع عالم است.

و در روایت دیگر، رحمان یعنی عاطف بر خلق به رزق دادن، به آنها که مواد رزق را از آنها قطع نمی کند گرچه آنها اطاعت خدا را قطع کنند. (1)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که حضرتش فرمودند:

رحمان اسم خاص پروردگار است که نمی شود این اسم را بر دیگری بگذارند، ولی صفت عام خداوند را می رساند که نسبت به مؤمن و غیر مؤمن رحمت دارد.

رحیم یعنی به ما در دنیا و آخرت رحمت دارد. دین را برای ما آسان و سبک و سهل قرار داد و او رحم می کند به ما که ما را از اعدا و دشمنان خود جدا کرده است.

ص: 176

البته هر دو کلمه رحمان و رحیم از ماده «رحم» مشتق هستند و به معنای عطف، رأفت، تعطف، شفقت و میل روحانی، نه جسمانی تفسیر شده اند.

بعضی رحمت را به ترک عقوبت کسی که استحقاق عقوبت دارد، یا اراده خیر برای اهل خیر دارد تفسیر کرده اند.

و بعضی دیگر گفته اند: در بنی آدم نزد عرب، به معنای رقه القلب است و عطف در خداوند همان عطف، احسان، نیکویی و رزق است.

بنابر این، حقیقت رحمت و رحم معنایی است که خداوند متعال به اعتبار آن به ممکنات رحم می کند و این رحمت، حقیقتاً اسمی از اسماء خداوند متعال است که مخلوق اوست.

شاهد این مطلب روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که آن بزرگوار می فرماید:

إن الله عزوجل مائه رحمه أنزل واحده منها إلى الأرض فقسّمها بین خلقه، فبها يتعاطفون ويتراحمون، وأخر تسعه وتسعين لنفسه یرحم بها عباده یوم القیامه: (1)

به راستی که برای خداوند متعال صد رحمت است، یکی از آنها را به روی زمین فرستاده و بین مردم تقسیم کرده که مردم به یکدیگر رحم می کنند و عطف دارند و نود و نه عدد آنها را برای خودش قرار داده که در روز قیامت با آنها به مردم رحم می کند.

آری، شکستن دل انسان سبب ظهور این رحمت در قلب است. پس عطف خداوند شامل او می شود، مثل پدر و مادر که وقتی بچه گریه کرد محبت

ص: 177

1- همان: ص 248.

و عطوفت پدر و مادر را به خود جلب می کند.

از طرفی، هر چه قلب انسان بیشتر تصفیه شده و با صفا باشد، ظهور این رحمت نسبت به او کامل تر است. شاید همین مراد باشد که می گویند: «تخلقوا بأخلاق الله».

بنابر این، اطلاق رحمان و رحیم بر خداوند سبحان به این اعتبار است که او صاحب رحمت واسعه، ابتدا کننده رحمت، قرار دهنده آن و قیام آن به او، قیام صدور است، نه حلول.

اما در رحمت مردم این طور نیست، بلکه آنها محل رحمت هستند که رحمت به آنها نازل می گردد. پس معلوم می شود که صدور رحمت به خداوند منحصر است و رحم کننده حقیقی جز او کسی نیست و رحمت مطلقه از اوست نه غیر او و این معنای توحید در این صفت است.

در آیه شریفه ای می خوانیم:

(کتب ربکم علی نفسه الرحمه) (1)

این آیه شریفه بر همین معنای تکوین رحمت دلالت دارد.

هم چنین در آیه شریفه دیگری می فرماید:

(ورحمته وسعت کل شیء فساکتبها للذین) . (2)

و در آیه شریفه دیگری می خوانیم:

(ربکم ورحمه واسعه) . (3)

ص: 178

1- سوره انعام، آیه 54.

2- سوره اعراف، آیه 156.

3- سوره انعام، آیه 147.

حدیثی در کتاب های «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»، «علل الشرایع» و «تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام)» آمده که خدای سبحان به موسی (علیه السلام) فرمود:

إن رحمتی سبقت غضبی (1)

همانا رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است.

کلمه «رحمان» اسم خاص پروردگار است؛ به معنای رحمت عام خداوند نسبت به مؤمن و کافر.

اما کلمه «رحیم» اسم عام است؛ یعنی می شود بر غیر خدا نیز اطلاق کنیم، ولی معنایش رحمت خاص است که در جهان آخرت فقط شامل مؤمنان می شود.

البته رحمت رحمانیت به افعال بندگان ارتباط ندارد، بلکه رحمت عام از جانب خداوند بر مؤمن و کافر، جماد و نبات و حیوان و غیره است که خداوند می فرماید:

(و رحمتی وسعت کل شیء) (2)

و رحمت رحیمیت اکتسابی است و به عنوای جزای افراد معین شده که آیه شریفه می فرماید:

(و أن لیس للإنسان إلا ما سعی* و أن سعیه سوف یری* ثم یجزاه الجزاء الأوفی). (3)

ص: 179

1- تفسیر مجد البیان: ص 249.

2- سوره اعراف آیه 156.

3- سوره نجم، آیه 39 - 41.

و خداوند در رحمت رحمانیت فرموده است:

(فسأکتبها للذین یتقون). (1)

این رحمت، مخصوص سعدا و نیک بختان از بشر است؛ با اختلاف درجاتی که دارند و این رحمت بر اشقیاء و بدبختان حرام است، با اختلاف درجاتی که دارند، با این که آنان به آن زیاد نیاز دارند.

خداوند در رحمت رحمانیت فرموده است:

(ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت) (2)

خداوند طبق این آیه نسبت به این رحمت همه موجودات را مساوی فرموده و حق هر کدام را عطا فرموده است، اما رحمت رحیمیت را مخصوص اهل این رحمت قرار داده؛ با اختلاف درجات آنها و مجرمان را از این رحمت محروم ساخته است.

ممکن است گفته شود: کلمه رحمان یک حرف از کلمه رحیم اضافه دارد و اضافه حرف بر رحمت بیشتر دلالت دارد که شامل مؤمن و کافر می شود.

ص: 180

1- سوره اعراف آیه 156.

2- سوره ملک، آیه 3

الحمد لله رب العالمين (2)

ستایش مخصوص خداوندی که پروردگار جهانیان است.

حمد و ثنا

حمد و ثنا به زبان بر خوبی های اختیاری است و مدح معنای وسیع تری دارد که عام است و معنای شکر نیز اعم از حمد است به عموم من وجه، چون شکر بر نعمت واصله به شاکر است فقط و اعم است که به زبان، یا قلب و یا جوارح باشد.

الف و لام کلمه «حمد» برای جنس است؛ یعنی جنس حمد به ذات مقدس واجب الوجود اختصاص دارد که مستجمع جمیع صفات کمال است.

مفاد این کلمه انحصار ماهیت حمد به جمیع افراد است و اختصاص حمد به الله سبحانه دارد و کسی جز او چنین استحقاقی ندارد و او مستحق جمیع افراد و انواع حمد است.

پس او محمود مطلق است و غیر او استحقاق چنین چیزی را ندارد و این معنای توحید، در مقام حمد است.

مربی و تربیت

«رب» یعنی مربی که پروردگار مربی جمیع موجودات است که هر چیزی را از مرتبه استعداد و قابلیت به مقام فعلیت رسانده و کمالات لایق به او بخشیده

است. این تربیت بر دو قسم است:

1. تربیت تکوینی،

2. تربیت تشریحی.

تربیت تکوینی، حق افاضه وجود به تمام ماهیات ممکنه از عالم مجردات تا مادیات دارد و آنها را به واسطه اسباب و مقدماتی که به آنها نیاز دارند از مرتبه قابلیت به مقام فعلیت رساندن است.

تربیت تشریحی، عبارت از تکمیل نفوس انسانی به واسطه معارف حق، ملکات حسنه و اعمال صالحه است که موجب سعادت و رستگاری و رسیدن به فیوضات آخروی و نعمتهای همیشگی خواهد بود.

در تربیت سه چیز لازم است:

1. وجود مربی (تربیت کننده)،

2. قابلیت مربی (تربیت شده)،

3. مصادف نشدن با اموری که «مربی» را از قابلیت می اندازد، مثل هسته خرما که باید فاسد نشده باشد وگرنه نمی تواند نخله از آن به وجود بیاید.

سخن دیگر این که اطلاق کلمه «رب» بر غیر پروردگار عالم به نوعی مجاز نیاز دارد و ذات اقدس احدیت در هر موجودی در این عالم استعداد و قابلیت تکامل و تربیت را به ودیعت نهاده است و اگر موجودی طریق تکامل را پیموده و استعداد خود را به فعلیت نرسانده به واسطه تصادف با موانعی است که قابلیت او را از بین برده و یا مانع پیشرفت او شده است.

برای مثال در هسته خرما قابلیت نخل شدن وجود دارد، ولی هر گاه در

ص: 182

زمین مناسب کاشته نشود، یا آب به آن نرسد، یا فاسد شود و یا آن را در هنگام رشد و نمو بکنند یا بسوزانند، نخله نمی شود.

کفار و معاندان نیز همین گونه هستند که راه هدایت را نمی روند با این که می توانند در آن راه گام بردارند، خداوند متعال نسبت به آنها در تربیت کوتاهی ننموده و ذات آنها بدون قابلیت نیست؛ بلکه آنها از هوای نفس پیروی کرده، خود را در شهوات غرق نموده و خود را از قابلیت انداخته اند.

هم چنین هستند مجانین، قاصرین و مستضعفین که به علل داخلی یا خارجی قابلیت ذاتی خود را از دست داده اند.

کوتاه سخن این که در هر نوع تربیتی تا سه امر فوق تحقق پیدا نکند، تربیت و تکامل محقق نخواهد شد. عالم جلیل القدر شیخ بهایی و در تفسیر تربیت چنین می فرماید:

تبلیغ الشیء کماله تدریجا؛

تربیت، رسیدن هر چیزی به کمال خود آن به تدریج است.

گفتنی است که کلمه «رب» صفت مشبیه به معنای اسم فاعل است. یعنی خداوند قائم به امر مربوب است؛ از خلقت، هدایت، رزق و اعطای چیزهایی که

به آن نیاز دارند و دفع چیزهایی که برای آنها ضرر دارد.

عالمین یعنی چه؟

واژه «عالم» اسم برای جمع است مثل کلمه آنام که مراد مردم است.

بعضی گفته اند: هر چه را خالق عالم می داند از جواهر و اعراض، معنای من عالم است.

و مراد از اول همه ما یعقل است از فرشتگان و جن و انس و مراد از قول بعضی علامت و جمع است که هر جنسی را شامل می شود که منظور همه موجودات عالم است.

البته اخبار در شمار عوالم مختلف است. بعضی عوالم را سه، بعضی دیگر چهار عالم، هم چنین پنج، شش، هفت، هشت، نه، ده، بیست، سی، چهل، پنجاه،

شصت، هشتاد، نود، صد، هزار و یک میلیون عالم گفته اند.

شیخ صدوق (رحمه الله) در پایان کتاب «الخصال» از امام باقر (علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت در ذیل آیه شریفه: (بل هم فی لبس بین خلق جدید) (1) فرمودند:

إن الله قد خلق ألف ألف عالم وألف ألف آدم ونحن في آخر العوالم وآخر الأدميين، (2)

به راستی که خداوند یک میلیون عالم و یک میلیون آدم آفرید و ما در آخر عالم ها و آدم ها هستیم.

هر فردی از افراد انسان نیز عالم صغیر است که نمونه ثانی از عالم کبیر دارد؛ از جواهر، اعراض، مجردات و مادیات فعلاً أو قوه. از این رو در این مورد بیت شعری به امیرالمؤمنین (علیه السلام) نسبت داده شده که حضرتش فرمود:

أتزعم أنك جرم صغیر؟

وفیک انطوی العالم الأكبر

ای انسان! تو گمان می کنی چیز کوچکی هستی و حال آن که در تو عالم بزرگی خلاصه شده است.

ص: 184

1- سوره ق، آیه 15

2- الخصال: 2/ 625؛ بحار الانوار: 321/57، باب عوالم، حدیث 3.

آری، اگر انسان در کلمه «رب العالمین» تأمل کند می بیند که همه اشیا با صفات مختلفه در این دو کلمه مندرج است و همه علوم شرح این کلمه هستند و هر کس به این کلمه عالم تر باشد نصیبش از علم بیشتر خواهد بود.

اما نمی شود در وصول به نهایت علم به این کلمه طمع کرد؛ به جهت این که همه در این کلمه مندرج است و خداوند می فرماید:

(وما أوتیتم من العلم إلا قليلا) (1)

ولی تأمل در مجاری علم ما را به معرفت نسبی نایل می کند و موجب تعظیم در برابر عظمت خدا و انکسار و حیا و خشوع در برابر او و انقطاع از غیر و اطلاع بر حدود ربوبیت و شئون ربوبیت می شود که موجود است و کسی نمی تواند خود را شریک در چیزی از شئون ربوبی بداند.

زیرا همین طور که پروردگار عالم، رب مطلق از جمیع جهات است، بنده نیز عبد و مرئوب مطلق از جمیع جهات است.

پس ای انسان! از سویی با عقل خود صفات مرئوب مطلق را تصور کن و ببین شأن او در مقابل رب مطلق چیست تا فاصله فراوان و ضعف کامل ما و قدرت بی پایان او روشن گردد.

از سوی دیگر، در تحصیل این شئونی که مربوط به عبد است کوشش کن تا حقیقت ربوبیت او معلوم شود و هر چه لایق آن هستی به شما برسد و از شما هر شری را که هست دفع کند و این از شئون ربوبیت است که بخل و منعی در او نیست.

ص: 185

از سوی سوم، بر توباد که شئون ربوبیت را کاملاً مراعات کنی و بدانی که او به حاجات تو آگاه است و جواد به عطیات است و ممکن نیست کسی تربیتی احسن از تربیت او داشته باشد و نمی شود کرمی فوق کرم او تصور کرد و تورا طوری تربیت می کند مثل این که فقط تو یک بنده را دارد با این که او «رب العالمین» است و همه مخلوقات را تربیت می کند و تربیت تو برای این نیست که بهره ای از تو ببرد، چرا که او غنی و بی نیاز از همه است؛ بلکه برای این است که آنها از او بهره ببرند که همه به سوی او فقیر هستند.

از سوی چهارم، تو به گونه ای خدمت می کنی گویی این که ارباب دیگری غیر او داشته باشی و حال آن که آقا و اربابی جز او نیست و پناهی برای تو و غیر تو جز به سوی او نیست. از خداوند عفو، مغفرت و سداد را می خواهیم که او ولی همه خوبی ها است. (1)

اثر اسم «رب» در مقام دعا

اسم «رب» گاهی به یاء و گاهی به نا اضافه می شود و گفته می شود: «ری» و «ربنا» .

و گاهی به اسم ظاهر اضافه می شود گفته می شود: رب العالمین.

در قرآن کریم و دعاها کلمه «رب» نوع اضافه شده است. سر اضافه این است که رفع حاجات، عطای مستللات و کفایت مهمات همه از شئون متعلق به ربوبیت است و توجه به پروردگار به اسم «رب» در این موارد خصوصیت دارد که باید به آن توجه کرد.

ص: 186

1- تفسیر مجد البیان: ص 288، نقل به معنا.

معنای رحمان و رحيم در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحيم» بیان شد. اما در آن جا فقط وصف و اسم پروردگار بود، ولی در این جا به حمد مربوط است و بیان علت بودن برای حمد است و همه سوره حمد یعنی (الحمد لله رب العالمين * الرحمن الرحيم * مالک يوم الدين) که به یکدیگر مربوط هستند.

(الحمد لله) یعنی حمد مخصوص خداوند است، چون کلمه جلاله «الله» مستجمع جميع صفات کمال است. وقتی «رب العالمين» گفته شد؛ یعنی به عنوان این که او منعم بر بندگان، آفریدگان و ایجاد و تربیت و تکمیل است، حمد به او اختصاص دارد و وقتی (الرحمن الرحيم) گفته شد؛ یعنی صفت رحمت رحمانیت و رحیمیت اوست که مستلزم رغبت در او و حمد به او اختصاص دارد.

وقتی (مالک يوم الدين) گفته شد؛ یعنی علت اختصاص حمد به او این است که همه امور به او منتهی می شود، همه به سوی او خواهند رفت و عدل و فضل او در آن روز بر همه روشن خواهد بود. از این رو مستحق حمد است.

یعنی همین طوری که الطاف او در دنیا - که همان خلق، هدایت و تربیت است به موجب اختصاص حمد به اوست؛ افعال او نیز در جهان آخرت . که غفران، ثواب و جزاء مطیعین و عتاب عاصین است موجب اختصاص حمد به ذات اقدس اوست.

پس این آیات به همدیگر مربوط هستند و «الرحمن الرحیم» تکرار نیست؛

بلکه تأکید به حمد و مربوط به علت حمد است. (1)

البته وقوع این دو صفت بین کلمه «رب العالمین» و «مالک یوم الدین» اشاره به این است که تربیت خدا نسبت به عالمیان از جهت صفت رحمانیت اوست که سراسر موجودات را فرا گرفته و مالک روز جزا بودنش نیز از جهت صفت رحیمیت است که نسبت به مؤمنان در روز جزا ثابت و مستمر است. (2)

ارتباط بین این آیات واضح و روشن است و به مقدار نیروی انسان در این معارف و حضور این ها در نفس او، عبودیت حاصل می شود و در قلب او آثار این معارف همانند خضوع و خشوع، انقطاع الی الله، اخلاص و رجا، خوف و حیا، محبت و انس و ایجاد می شود و بر اینها طاعت به جوارح بر وجه کامل مثل تفرع ثمره بر درخت متفرع می گردد؛ چون هر عملی مثل نبات است و هر نباتی از آب بی نیاز نیست و هر نباتی بهتر سیراب و کاشته شود، ثمره بهتری می دهد.

ص: 188

1- تفسیر مجد البیان: ص 321، نقل به معنا.

2- تفسیر اطیب البیان: 104/1 .

مالک یوم الدین (4)

او صاحب روز جزاست.

مالکیت و اقسام آن

مالکیت یعنی داشتن. مالکیت بر دو قسم است:

1. مالکیت اعتباری،

2. مالکیت حقیقی.

مالکیت اعتباری معتبر می خواهد و اگر بخواهد می تواند آن اعتبار را ساقط کند. مثل پولها، چکها و سفته های رایج در هر کشوری که به اعتبار دولت آن کشور است، هم چنین اسبابی را که شارع مقدس برای ملکیت اشیاء معتبر می داند.

مالکیت حقیقی، آن مالکیتی است که به حقیقت در خارج چیزی محقق باشد و این بر دو قسم است: ذاتی و جعلی.

مالکیت حقیقی ذاتی: مالکیت حق تعالی نسبت به همه چیز است که متصور باشد، مثل همه صفات پسندیده، هم چون علم و قدرت، حیات و عظمت و کبریایی و علو که همه این ها عین ذات مقدس او هستند و سلبش از ذات او محال است.

و مالکیت او نسبت به آن چه اراده کند و جمیع موجودات است که همه مخلوق او هستند که یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید.

مالکیت حقیقی جعلی عبارت از آن است که چیزی به کسی بدهند؛ به طوری که آن فرد واجد آن چیز شود، مانند اعطای کمالات به انبیا، اولیاء و صلحا.

بالاترین درجه این نوع مالکیت، اعطای ولایت کلیه مطلقه به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و خاندان عصمت و طهارت است و پس از آن اعطای نبوت و ولایت و علوم و کمالات به دیگر پیامبران و اوصیاء و همین طور افاضه علوم، کمالات و ملکات حمیده به علما، صلحا، مؤمنان و پرهیزگاران با درجات مختلف است.

«یوم» یعنی چه؟

کلمه «یوم» به قطعه ای از زمان محدودی اطلاق می شود که از حرکت زمین به دور خود حاصل می گردد.

در روز قیامت همه کرات از حرکت می افتند. در آن روز زمانی نیست که آن را یوم، لیل، ماه و سال بنامند و اطلاق «یوم» بر روز قیامت بر فرض و تقدیر است که اگر حرکات زمین بود، پنجاه هزار سال می شد که قرآن کریم می فرماید:

(فی یوم کان مقداره خمسين ألف سنه) . (1)

معنای یوم، وقت است. در کتاب شریف «الکافی» نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

إن للقیامه خمسين موقفا کل موقف مقداره ألف سنه؛ (2)

به راستی که برای روز قیامت پنجاه ایستگاه است که مقدار هر ایستگاهی هزار سال است.

ص: 190

1- سوره معارج، آیه 4.

2- تفسیر اطیب البیان: 105/1

آن گاه حضرتش آیه فوق را تلاوت فرمودند .

برای روز قیامت اسامی بسیار زیادی از اخبار و آیات قرآن استفاده می شود که بر اهمیت آن روز دلالت دارد، هم چون یوم القیامه، یوم البعث، یوم الجمع، یوم الحساب، یوم التلاق، یوم التناد، یوم الآزفه، یوم الفصل، یوم الموعود، یوم المشهود، یوم الحسره و یوم الدین.

زهری در حدیثی می گوید:

كان علي بن الحسين (عليه السلام) إذا قرء (مالک يوم الدين) يكررها حتى كاد أن يموت(1)

امام سجاد (علیه السلام) در هنگام نماز وقتی به عبارت (مالک يوم الدين) می رسید به قدری آن را تکرار می کرد که نزدیک بود جان از جسد مبارکش پرواز کند.

در روایت دیگر داوود بن فرقد می گوید:

سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقرأ ما لا أحصى (مالک يوم الدين)،(2)

از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که تعداد بیشماری (مالک يوم الدين) را تکرار می کردند.

ص: 191

1- الکافی: 602 / 2، کتاب فضل القرآن، حدیث 13.

2- بحارالانوار: 336 / 18، تفسیر الصافی: 53 / 1؛ تفسیر البرهان: 51 / 1.

منظور از «الدین» چیست؟

الدین»: برای کلمه «دین» در آیات قرآنی چند معنا ذکر شده است:

1- مجموعه آن چه بر پیامبران از جانب خدا نازل شده است، آن جا که قرآن می فرماید:

(إِن الدین عند الله الإسلام) (1)

به راستی که دین مورد قبول در نزد خدا، اسلام است.

2- اطاعت و عمل به امور دینی، آن جا که می فرماید:

(ألا لله الدین الخالص) (2)

آگاه باشید که اطاعت و عمل خالص برای خداست.

3- حساب، آن جا که می فرماید:

(ذلک الدین القیم)، (3)

این حساب راستی است.

4- جزاء، آن جا که می فرماید:

(وإن الدین لواقع) (4)

حتما جزا واقع شدنی است.

ص: 192

1- سوره آل عمران، آیه 19.

2- سوره زمر، آیه 3.

3- سوره روم: آیه 30.

4- سوره ذاریات، آیه 6.

بیشتر مفسران، دین را در آیه شریفه (مالک یوم الدین) به جزا تفسیر کرده اند. یعنی مالک روز جزا؛ روزی که مردم جزای ایمان و کفر، ملکات حسنه و سیئه و اعمال نیک و بد خود را می یابند؛ چرا که الناس مجزیون بأعمالهم إن خیرا فخیر، وإن شرا فشر.

البته اصل جعل روز قیامت برای جزای اعمال بندگان است، چون در دنیا ظرفیت جزای کامل نیست و جهت این که مالکیت خدا را نسبت به روز، جزا گفته اند، با این که خداوند مالک دنیا و آخرت است؛ شاید بدین جهت باشد که در دنیا مالکهای اعتباری فراوان هستند، ولی در جهان آخرت هیچ مالکی جز ذات اقدس احدیت نیست که هر کسی را به حسب عمل و قابلیت او جزا و پاداش خواهد داد. (1)

کسی که در عبارت (مالک یوم الدین) زیاد تأمل، تفکر و تدبر کند و در معنای آن غور نماید، در ترقیات معنوی او تأثیر فراوان و قوی دارد، به خصوص اگر کسی در عبارت «یوم الدین» غور کند، استشعار خوف و رجا و ارتقاع غرور دارد. به اعتبار این که روز جزا است، نه روز جزاف و عبث و همین موجب کنده شدن دل از دنیا به احضار نشأت آخرت در نفس و ارتقاع اخلاذ إلى الأرض، ارتقاع مألوفات به عالم تاریکی، شکستن نفس و هوا و قلع ماده عجب و غرور می گردد، به ملاحظه این که انسان در معرض وقوع «یوم الدین» است با آن عظمتی که دارد و نمی داند چگونه با آن برخورد می شود.

ص: 193

و انسان به ملا-حظه عظمت «مالک یوم الدین» خودش را کوچک می بیند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در صفات پرهیزگاران فرمودند:

عظم الخالق فی أنفسهم فصغر ما دونه فی أعینهم؛

خداوند در نظر آنان بزرگ است و همه چیز دیگر در نظرشان کوچک.

انسان با چنین تأملی ریشه ریا، شهرت طلبی و ظلم را از خود قطع می نماید.

البته همه این ها در افراد معمولی تحقق پیدا می کند. اما عارفان که انسانهای بلند مرتبه ای هستند، ترقیات بالاتری دارند، همانند ترقی از علم الیقین و حق الیقین و علم آنها به عیان و دیدن واقعیات تبدیل می شود و برای آنها حقیقت این اسم و اسامی دیگر به طور مجمل و مفصل به مراتب نامتناهی کشف می گردد.

بنابر این آنان در عالم آخرت با قلبشان در بستان های بهشت سیر می کنند و گنهکاران را در جهنم می بینند. [\(1\)](#)

ص: 194

1- تفسیر مجد البیان: ص 299.

ایاک نعبد و ایاک نستعین (5)

فقط تورا عبادت میکنیم و فقط از تو یاری می خواهیم.

التفات از غیبت به خطاب

در تفسیر این آیه شریفه چند مطلب است که باید بیان شود:

مطلب یکم: در این آیه رجوع از غیبت به خطاب است که شاید این التفات اشاره به این باشد که قرائت سزاوار است که از قلب حاضر و توجه کامل باشد که هر وقت متکلم اسمی از اسماء پروردگار را به زبان جاری می نماید، انکشاف و روشنی خاصی را احساس می کند، قرب و اعتلای مخصوصی پیدا می نماید و به تدریج نزدیک می شود که خبرها برای او عیان می شود، غایب ها حاضر می گردد و برهان به شهود می رسد. از این رو به خطاب عدول باید بکند و «ایاک» بگوید.

از طرفی، علق رتبه این آیه شریفه روشن است، چون قاری به قرائت این آیات برای خطاب کردن به ذات اقدس احدیت اهلیت یافته و به سعادت حضور و قرب فائز شده است.

پس حال او چگونه است اگر به وظایف خود در اذکار و تلاوت آنها و تدبر در آنها در شبانه روز که زحمت انجام این عبادات با لذت حضور و مخاطبه با ذات اقدس احدیت برطرف می شود و نزد اکابر و بزرگان آوردن هدیه کوچک در حضور، اقرب به قبول است از فرستادن هدیه به واسطه و بدون مواجهه و این، نشانه این است که هدایای حضوری در محضر پروردگار عالم،

اقرب به قبول است. از این رو می فرماید: «أنا جلیس من ذکرنی» (1).

پس بر انسان است که همت خود را برای تحصیل حضور در محضر کسی صرف کند که همیشه حاضر است و هرگز غایب نمی شود که قرآن کریم می فرماید:

(ونحن أقرب إلیه من جبل الوریث) (2)

و ما از رگ گردن به او (انسان) نزدیک تر هستیم. (3)

این آیه شریفه، اساس شرک را ابطال می نماید و با صدای رسا و بسیانی برهانی به تمام مشرکان گوشزد می کند که بت و آتش، شمس و کواکب، گاو و گوساله و هر چه و هر که غیر خداست چون نقص صرف و احتیاج محض و از هر گونه کمال ذاتی تهی است، لایق پرستش و قابل نیایش نیست.

از این جهت خداوند صیغه متکلم مع الغیر آورده؛ یعنی همه به اتفاق متوجه چنین معبودی هستیم و دست نیاز به درگاه بی نیاز او دراز نموده ایم، گویا از زبان همه ممکنات می گوید: (ایاک نعبد و ایاک نستعین)

و اگر زبان بعضی از آنها مانند کفار و مشرکان خلاف این را گویا باشد، زبان حال آنها قطعاً متکلم به این مقال خواهد بود. (4)

ص: 196

1- این روایت را شیخ صدوق (رحمه الله) در عیون أخبار الرضا (علیه السلام): 2/46، حدیث 175، از امام رضا (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده است.

2- سوره ق، آیه 16.

3- تفسیر مجد البیان: ص 306.

4- تفسیر اطیب البیان: 1/108.

حقیقت عبودیت و خضوع و مقامات آنها.

در بیان حقیقت عبودیت روایتی است از امام صادق (علیه السلام) که آن را عنوان بصری نقل می کند و می گوید:

.. قال: قلت: یا ابا عبد الله! ما حقیقه العبودیه؟

قال ثلاثة أشياء:

1- ان لا یری العبد لنفسه فیما خوله الله ملکاً، لأن العبد لا یكون لهم ملک، بل یرون المال مال الله یضعونه حیث أمرهم الله ؛

به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ای آقا! حقیقت عبودیت و بندگی چیست؟

فرمودند: سه چیز است:

نخست آن که بنده خودش را مالک هیچ چیز از داده های پروردگار نبیند، برای این که بنده مالک نیست؛ بلکه مال را از خدا می داند و هر جا که او امر کرده است مصرف می کند.

2- ولا یدر العبد لنفسه تدبیراً؛

دوم این که بنده تدبیری برای خودش نداشته باشد و تسلیم خواسته های خدا باشد.

3- وجملة اشتغاله فیما أمره الله تعالی ونهاه عنه،

سوم این که همه اشتغالات شبانه روزی او در اوامر الهی و ترک نواهی او باشد.

فإذا لم ير العبد فيما خوله الله ملكا هان عليه الإنفاق؛

در نتیجه وقتی بنده خودش را مالک ندانست، انفاق برای او آسان می شود.

وإذا فوض العبد تدبير نفسه إلى مدبرها هانت عليه مصائب الدنيا؛

و آن گاه که بنده تدبیر خودش را به مولا تفویض کرد، مصائب دنیا برای او آسان می شود.

وإذا اشتغل العبد فيما أمره الله ونهاه لا يتفرغ منهما إلى المراء والمباهات مع الناس؛

و هنگامی که بنده به اوامر و ترک نواهی خدا مشغول شد، فرصت مجادله و مباهات با مردم را ندارد.

فإذا أكرم الله بهذه الثلاثة هانت عليه الدنيا وإبليس والخلق ولا يطلب الدنيا تفاخره وتكاثره ولا يطلب عند الناس عزا وعلوا ولا يدع أيامه باطله، فهذا أول درجة المتقين (1) و وقتی که خداوند به بنده اش به این سه چیز اکرام کرد، برای او دنیا، شیطان، مردم آسان می شود و دنیا را برای تفاخر و زیادتی طلب نمی کند، در پی عزت بودن نزد مردم نیست و ایام عمر خود را به باطل طی نمی کند و این نخستین درجه تقوا است.

این مقداری از روایت نورانی امام صادق (علیه السلام) بود که صدر و ذیل آن را به جهت اختصار نیاوردیم.

ص: 198

بنابر این، حقیقت عبودیت به این سه چیز فوق محقق می شود.

با این وصف مقامی به نام خضوع و خشوع در قلب انسان پیدا می شود و آثار آن در چشم او هویدا می گردد که چشمش به پایین می افتد و بر هم گذاشته می شود،

اثری در سر او می گذارد که به پایین می افتد،

در شانه ها اثر می گذارد، به طوری که حال خضوع پیدا می شود.

و در صورت انسان تأثیر می نهد به این که آرام می شود،

در پشت انسان اثر می گذارد به این که مثل حالت خمیدگی و رکوع می شود،

در پیشانی و بقیه اعضای او که در وقت سجده به زمین گذارده می شود اثر می گذارد و همه این خضوعها، تذللات ظاهری است و روحش همان امر قلبی است که حتما باید باشد.

چنین انسانی مقامی در مقام انقیاد و اطاعت دارد؛ در مقابل چیزهایی که از جانب خداوند به او می رسد. کسی که قلبش خاضع باشد احکام خدا را می پذیرد

و همان طور که مولا می خواهد، عمل می کند.

و مقامی در عمل دارد، وقتی با خدا سخن می گوید و در حضور اولیای خدا و هر چیزی که نسبتی با خداوند دارد؛ مثل خانه خدا خشوع دارد.

پس کسی که خاشع باشد، به هنگام تلاوت کلام خدا، استماع آن و نزد اولیای خدای سبحان برای خدا خاضع است.

و مقامی در صورت و ظاهر انسان پیدا می شود که خضوع و عبودیت است، مثل خواندن نماز و این عبادت به معنای اخص است.

این‌ها امور مخصوص و ماهیاتی قراردادی هستند که خداوند این‌طور باید عبادت شود و هر کدام از این مقامات فروع و شاخه‌هایی دارد که بعضی از آنها در حدیث عنوان بصری - که پیش‌تر بیان کردیم - آمده است.

حصر عبادت و استعانت

حصر عبادت و استعانت به خداوند تعالی است.

حصر استعانت به خداوند نتیجه توحید در اسم رب است که شامل ضار و نافع می‌شود. چون کسی که می‌داند که ضار و نفعی جز خداوند واحد قهار نیست، چگونه به غیر او استعانت می‌جوید و حال آن‌که معطی غیر او نیست و هیچ مغیث، مفرع و پناه و نجات‌دهنده‌ای جز او نیست.

این توحید غامض و مشکلی به حسب علم و صعب المنال است؛ هم حالا و هم عملاً و بدون آن حصر استعانت درست نیست.

بنابر این، گوینده کاذب می‌شود، چون وقتی در نفس خود احتمال دهد یا معتقد باشد که به چیز دیگری می‌شود استعانت جست و دیگری قادر است که او را تأمین کند، اعتماد و انقطاعش به خداوند سبحان به توحید استعانت کامل نیست.

این توحید از جزئیات توحید در اسم منعم است که در اسم رب مندرج است. زیرا که اعانه و بذل معونه از اعظم انواع نعمت و انعام از شئون ربوبیت است. کلام شیخ بهایی به همین مطلب مشکل اشاره دارد، آن‌جا که می‌فرماید:

إن التخصیص بالعباده أول ما يحصل به الإسلام، وأما التخصیص

بالاستعانه فإنما يحصل بعد الرسوخ التام في الدين فهو أحق بالتأخير؛ (1)

تخصیص به عبادت نخستین چیزی است که اسلام به آن حاصل میشود و اما تخصیص به استعانت بعد از رسوخ کامل و تام در دین حاصل می شود. از این رو «نستعین» به تأخیر احق است.

شاید این که بعد از حصر در عبادت، حصر استعانت را ذکر کرده برای این است که قاری جب پیدا نکند و فکر ننماید که مستقل است؛ بلکه متوجه باشد که در این عبادتی که می گوید: «نعبد» به استعانت پروردگار نیاز دارد.

پس در جمله نخست حصر از جهت استحقاق عبودیت است که غیر ذات حق تعالی استحقاق عبودیت ندارد.

و در جمله دوم، از جهت منحصر بودن احتیاج بنده به اعانت پروردگار و عدم احتیاج او به غیر حق است؛ زیرا هر چه و هر که غیر حق باشد به حضرت او محتاج و نیازمند است و او برای بنده اش کافی است که می فرماید:

(أليس الله بكاف عبده) (2)

آیا خدا برای بنده اش کافی نیست؟

از طرفی، هر کس دست احتیاج و امیدش را پیش غیر او دراز کند، خداوند امید او را قطع می کند؛ چنان چه در حدیث قدسی می فرماید:

وعزتي وجلالي، لأقطع أمل آملي غيري؛

به عزت و جلالم سوگند! البته امید هر کسی که به غیر من امیدوار باشد قطع می کنم.

ص: 201

1- تفسیر مجلد البیان: ص 311.

2- سوره زمر، آیه 36

این خود یکی از مراتب توحید؛ بلکه مرتبه اعلائی آن است که از آن به توحید نظری تعبیر می شود. یعنی نظر انسان در همه کارها به خدا باشد و بس و امید، خوف و توکل و اعتماد او بر غیر خدا نباشد، جز او نبیند، جز او نخواهد و به جز او علاقه نداشته باشد که قرآن کریم می فرماید:

(ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه). (1)

بطلان جبر و تفویض

آیه شریفه بر بطلان جبر و تفویض دلالت دارد.

درباره افعال بندگان خدا سه مذهب وجود دارد.

1. جبر؛ یعنی بندگان خدا در همه اعمال مجبورند.

2. تفویض؛ یعنی هر کس هر چه بخواهد می تواند انجام دهد و خدا همه اختیارات را به او داده و کنار رفته است.

3. امر بین امرین؛ یعنی نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه فعل عبادت و استعانت را به بنده نسبت می دهد و یاری و نیروی بر انجام فعل را از خدا می خواهد.

حق همین مذهب سوم است که آیه شریفه (ایاک نعبد) جبر را نفی می کند و آیه شریفه (و ایاک نستعین) تفویض را.

امر بین امرین این است که ما هم در افعال مختار هستیم و هم در همه چیز را به کمک و استعانت از پروردگار عالم نیاز داریم. برای آگاهی بیشتر و تفصیل این

ص: 202

مطلب بایستی به کتاب های اصول عقاید مراجعه کرد.

پس این آیه شریفه، جبر و تفویض را باطل می داند و امر بین امرین را اثبات می کند.

برای توضیح بیشتر باید گفت: هم کسانی که قائل به جبرند و هم کسانی که قائل به تفویض هستند به این آیه تمسک کرده اند، چون جمله (ایاک نعبد) بر بطلان جبر و جمله (ایاک نستعین) بر بطلان تفویض دلالت دارد و تمسک هر دو به این آیه درست است و در نتیجه هر دو قول طبق همین آیه شریفه باطل است.

زیرا هر کدام بر بطلان قول دیگری به نصف آیه تمسک کرده و این تمسک از هر دو گروه درست است، اما قول خودش را اثبات نمی کند و تمسک بر اثبات قول خودش هم در نصف دیگر درست نیست. چون دیگری آن را رد کرده است.

پس آیه شریفه در نسبت فعل عبادت و استعانت به بنده و کمک از خداوند و طلب بنده آن را از خداوند، صراحت دارد. پس تحت قدرت خودش نیست که طلب می کند، وگرنه از غیر خودش طلب نمی کرد.

بنابر این بنده، عابد است به عون الله سبحانه و فاعل است به عون الله سبحانه و خداوند معین اوست، نه این که خود خداوند فعل را انجام داده باشد که جبر بشود.

پس قسمت دوم جبر را نیز نفی می کند، همان طوری که بقیه سوره نیز جبر و تفویض را نفی می کند.

بلکه می شود گفت: کلمه جلاله «الله» به تنهایی جبر و تقویض را نفی می کند، چون معبود، معبود بالفعل نیست تا عابدی نباشد که او را با اختیار عبادت

کند و کسی که بندگان مستقل از او بوده و از او در افعالشان بی نیاز باشند به عنوان مطلق معبود نیست، پس معبود مطلق که «الله» است دلالت دارد بر این که عابد با اختیار هست و جبری در عبادت او نیست، همان گونه که تقویض نیست و او به کمک پروردگار احتیاج دارد تا بتواند عبادت کند.

هم چنین عبارت «رب العالمین» تقویض را نفی می کند، زیرا مربوب مطلق از رب مستقل نیست و ربوبیت او در جهتی از جهات است و به اعتبار این که اعطای اختیار به مربوب از شئون داخلی تحت ربوبی است، جبر نیز نفی می شود. (1)

شرایط و لوازم استعانت

شرایط استعانت و لوازم آن.

استعانت جایی خوب است که شخص استعانت کننده محتاج باشد و خودش نتواند احتیاج خود را برطرف کند و شخص مستعان و کمک کننده حال او را بداند و قادر باشد به او کمک کند و او اهل جود و بخشش باشد و به محتاجان و سائلان جواب مثبت بدهد، چون اگر هر کدام از این موارد نباشد سؤال از او لغو خواهد بود.

وقتی شخص مستعین بداند که همه این شرایط در مولا موجود است در

ص: 204

1- تفسیر مجد البیان: ص 313، نقل به معنا.

قلب او حالت دعا و استدعا پیدا می شود و سبب اظهار طلب او به لسان می شود.

از طرفی، هر مقدار این مسائل در قلب سائل قوی باشد، حالت سؤال او قوی تر می شود و هم او بیشتر برای سؤال می شود و هر قدر احتیاج او بیشتر باشد، بیشتر الحاح می کند و اصرار می ورزد.

از سوی دیگر، هر چه شرایط کمال مسئول بیشتر باشد، عرض سؤال بر او زینده تر است. و هر قدر سائل از کمال شرایط مسئول بیشتر آگاه باشد، قلب او بیشتر به سؤال منحصر می شود. (1)

شدت نیاز بنده

شدت فقر بنده به خدا و ارتباط حصول استعانت با درجات فقر.

از لوازم ذاتی هر ممکنی فقر و احتیاج مطلق است که ذاتا از او جدا نخواهد شد؛ هم در اصل وجود و هم در بقا و هر آنی بقای او به مؤثر نیاز دارد. پس در هر شأنی از شئون، هر حیثی از حیثیات و هر جهتی از جهات خود فقر مطلق است.

بنابراین، بنده هر فعلی عبادی یا غیر آن را که می خواهد انجام دهد همه چیزهای لازم برای تحقق آن را نیاز دارد و وجود خودش نمی تواند رافع این احتیاجات باشد؛ بلکه اصل وجود خودش هم در تحقق و هم ادامه احتیاج دارد.

پس اصل وجود و ادامه آن همه احتیاج است. از این رو هم اصل وجود و هم ادامه وجود در هر آنی به ذات اقدس احدیت نیاز دارد.

بنابراین نعمت هایی که خداوند به ما داده تنها بودن آنها کفایت نمی کند؛

ص: 205

1- همان.

بلکه در هر آنی انسان محتاج مطلق است.

وقتی بنده این حالت را از خودش دانست نسبت به همه شئون خود از عبادت و غیر آن شرط اول حاصل می شود، اگر متذکر اینها باشد و وقتی که اوصاف اربعه خداوند از الوهیت، ربوبیت، رحمانیت و رحیمیت را متذکر شد می داند که خداوند عالم به اوست و به استعانت او قادر است و جواد و کریمی است که هرگز بخل در او راه ندارد و از شأن او اجابت دعا برای محتاجان است، چون همه صفات کمالی در کلمه جلاله «الله» مندرج است.

اگر نبود علم به این که او بر اعانت وجود مطلق قادر است، استحقاق اثبات رب العالمین» برای او نبود و اجابت دعا از صفت رحمت و ربوبیت معلوم می شود.

وقتی انسان «یوم الدین» و قیامت را ملاحظه می کند شدت احتیاج او به امور دینی را لمس می کند. چون کسی غیر خداوند عالم (مالک یوم الدین) نیست و باید برای نجات از شداید آن روز، به خداوند پناه برد که فقط اعانت و کمک اوست که می تواند ما را از شداید آن روز نجات دهد. از این رو در دعای ابو حمزه ثمالی می خوانیم که امام سجاد (علیه السلام) در محضر خدا این گونه می خواند:

الا الذی أحسن استغنی عن عونک و رحمتک؛⁽¹⁾

کسی که احسان می کند از کمک و رحمت خداوند بی نیاز نیست. البته به قدر ظهور این معارف در قلب، کمال استعانت در انسانها فرق می کند.⁽²⁾

ص: 206

1- مصباح المتعجد: 582.

2- تفسیر مجد البیان: ص 315، نقل به معنا.

اهدنا الصراط المستقیم (6)

ما را به راهی که مؤدی به محبت تو شود و به بهشت برساند و مانع گردد از این که از هوای نفس متابعت بکنیم، ارشاد کن.

یعنی در این راستا یا به زحمت بیفتیم و یا به آراء خودمان عمل کنیم و هلاک گردیم. در روایتی که از امام صادق (علیه السلام) نقل شده امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمود:

یعنی برای ما توفیق خود را ادامه بده که با آن تو را در ایام خود اطاعت می کردیم، هم چنین در آینده از عمر خود نیز اطاعت کنیم. (1)

راه مستقیم کدام است؟

راه مستقیم، همان راه خداست که می فرماید:

(إن ربي علي صراط مستقيم). (2)

راه مستقیم، همان راه انبیاست که می فرماید:

(إنك لمن المرسلين) (3)

و می فرماید:

(إنك لتهدى إلى صراط مستقيم). (4)

ص: 207

1- همان: ص 316.

2- سوره هود، آیه 56.

3- سوره یس، آیه 4.

4- سوره شورا، آیه 52.

راه مستقیم راه بندگی خداست که می فرماید:

(و أن اعبدونى هذا صراط مستقیم). (1)

راه مستقیم راه توکل و تکیه بر خداوند است که می فرماید:

(ومن یعتصم بالله فقد هدی الی صراط مستقیم). (2)

صراط مستقیم، همان راهی است که افراط و تفریط نداشته باشد.

هدایت و اقسام آن

هدایت مطلق، ارشاد و دلالت کردن با لطف است؛ چه او به مطلوب برسد و چه نرسد. هدایت بر دو قسم است:

1. هدایت تکوینی که همان اعطای عقل است که با آن خیر و شر، نفع و ضرر، سعادت و شقاوت، سود و زیان و حسن و قبح معلوم می شود و در حقیقت عقل، رسول باطنی است.

2. هدایت تشریحی که آن عبارت از ارسال رسل، انزال کتب و جعل احکام است که خداوند به وسیله آنها انسان را به جمیع منافع دنیوی و اخروی دلالت می کند و از مضار نشأتین او را آگاه می سازد. اگر انسان به هدایت آنها مهتدی شد و قابلیت نعمت های اخروی را - که عبارت از تکمیل نفس، تحصیل معارف، ملکات فاضله و اخلاق پسندیده است - واجد شد به طور حتم به سعادت دنیا و آخرت و فیوضات غیر متناهی حق نایل خواهد شد. (3)

ص: 208

1- سوره یس، آیه 61

2- سوره آل عمران، آیه 101.

3- تفسیر اطیب البیان: 115/1

البته به عقل نسبی هادی گفته می شود، چون انسان را به خیر و شر دلالت می کند.

به رسول، امام و عالم نیز هادی گفته می شود، چون انسان را به سعادت و رستگاری هر دو عالم راهنمایی می نمایند، ولی در حقیقت، هادی ذات اقدس حق تعالی است و اینها وسائل و اسبابی هستند که برای هدایت بشر قرار داده است.

هدایت تشریحی بر دو قسم است:

1. ارائه طریق و ارشاد که فقط در شأن داعیان الی الله است.

2. ایصال و رساندن به مقصود که به واسطه تأییدات، توفیقات و عنایات خاصه حضرت باری تعالی نسبت به بندگان تحقق پیدا می کند.

از آن جایی که انسان در هیچ امری استقلال کامل ندارد و لحظه به لحظه به امداد و اعانت حق تعالی نیازمند است؛ باید دائماً و قدم به قدم تسدید و توفیق حق تبارک و تعالی شامل حال او شود و او را مدد و یاری فرماید تا صراط مستقیم و راه سعادت خود را طی کند و به منزل مقصود و غایت مطلوب برسد.

از این بیان روشن می شود که بنده همواره باید از درگاه حضرت احدیت طلب هدایت نماید و اشکال بعضی - که «اشخاصی که در صراط مستقیم هستند چگونه طلب صراط مستقیم نمایند» - کاملاً مرتفع می شود و به توجیحات بعضی از مفسران نیاز ندارد. (1)

ص: 209

1- همان.

صراط نیز دو صراط است که یکی در دنیا و دیگری در جهان آخرت است که در روایتی هر دو مورد بیان شده است. مفضل بن عمر می گوید:

سألت أبا عبد الله (عليه السلام) عن الصراط.

فقال: هو الطريق إلى معرفة الله عزوجل وهما صراطان: صراط في الدنيا وصرراط في الآخرة.

فأما الصراط الذي في الدنيا، فهو الإمام المفروض الطاعة، من عرفه في الدنيا واقتدى بهداه مر على صراط الذي هو جسر جهنم في الآخرة، ومن لم يعرفه في الدنيا زلت قدمه عن الصراط في الآخرة فتتردى في نار جهنم: (1)

از امام صادق (عليه السلام) درباره صراط پرسیدم.

حضرت فرمودند: صراط، راه به معرفت الله است و آن در راه است: یکی در دنیا و دیگری در جهان آخرت.

اما صراط در دنیا امام واجب الإطاعة است. کسی که او را در دنیا بشناسد و دنبال هدایت او برود، بر آن صراطی که پلی است روی جهنم در آخرت نیز خوب عبور می کند.

و کسی که آن امام را در دنیا نشناسد پاهای او می لغزد و از صراط قیامت در جهنم می افتد.

ص: 210

در روایتی دیگر صراط را امیرالمؤمنین (علیه السلام) دانسته است. (1)

روایتی دیگر صراط را معرفت امام معرفی کرده است. (2)

روایت دیگری همه معصومان (علیهم السلام) را صراط دانسته است. (3)

در روایت دیگری آمده:

صراط تاریک است و مردم به مقدار نور معرفتی که دارند می توانند از آن عبور کنند.

معنای ظاهری صراط این است که هر مقصدی از مقاصد انسان، مقدماتی دارد که نمی شود به آن مقصد نایل شد مگر به وسیله آن مقدمات، از آنها به

طریق تعبیر می شود، مثل طریق تحصیل ثروت که تجارت است، طریق تحصیل سلامتی برای بیمار که رجوع به طبیب و مصرف دارو است.

هم چنین وصول به نعمت های برزخ و جهان آخرت به انواع و اقسام آنها نمی شود، مگر به معارف، اخلاق و اعمالی که مقدمات آنها حساب می شود که از مجموعه آنها به دین تعبیر شده است. از این رو در روایتی رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ما من شیء یقربکم إلی الجنة ویباعدکم من النار إلا وقد أمرتکم به،

ص: 211

1- نورالثقلین: 19/1 .

2- همان: ص 17 .

3- همان.

وما من شيء يقربكم إلى النار ويباعدكم من الجنة إلا وقد نهيتكم عنه: (1)

من شما را به همه چیزهایی که شما را به بهشت نزدیک می کند و از آتش دور می نماید امر کردم و همه چیزهایی که شما را به جهنم نزدیک می کند و از بهشت دور می نماید نهی کردم.

پس راه رسیدن به نعمت های جهان آخرت و راه ائمه هدا (علیهم السلام) همان دین و عبادت است و هر صراطی غیر صراط اسلام، هر کتابی غیر قرآن و هر طریقه های غیر طریقه امیرالمؤمنین و اولاد طاهرینشان (علیهم السلام) جزء راه شیطان است.

اما صراط در جهان آخرت پلی است که روی جهنم کشیده شده و همه باید از آن عبور کنند و هر کس از آن گذشت، اهل بهشت است و گرنه اهل جهنم خواهد بود. خداوند در آیه شریفه می فرماید:

(وإن منكم إلا واردها كان على ربك حتما مقضيا* ثم ننجي الذين اتقوا ونذر الظالمين فيها جثيا) (2)

و هیچ یک از شما نیست جز این که بر جهنم وارد شود و این مطلب بر پروردگار تو حتمی و قضای پروردگار بر آن جاری شده است.

سپس اهل تقوا را نجات می دهیم و ستمکاران به زانو در آمده را در آن وا می گذاریم.

ص: 212

1- تحف القعول: ص 28.

2- سورة مریم: آیه های 71 و 72.

چگونگی عبور مردم از صراط

کیفیت عبور مردم از این صراط به درجات ایمان، اخلاق فاضله، اعمال صالحه متفاوت است. بعضی مثل برق جهنده، بعضی مثل سوار تندرو و بعضی مثل شخص پیاده از آن عبور می کنند.

از طرفی، صراط برای بعضی از شمشیر برنده تر، از آتش سوزنده تر و از موباریک تر است، ولی برای بعضی از خیابان وسیع و خوش آب و هوا بهتر است.

در این پل، ایستگاه های مختلفی است که از انسان سؤال و جواب می شود.

در ایستگاه اول از ایمان سؤال می شود. باز پرس آن، حضرت امیرمؤمنان علی (علیه السلام) هستند و ممکن نیست غیر مؤمن از آن عبور کند.

آن گاه از نماز، روزه، حج، زکات، خمس، جهاد، امر به معروف، نهی از منکر و دیگر واجبات سؤال می شود که اگر تقصیری در آنها شده باشد موجب گرفتاری خواهد بود.

و آخرین ایستگاه، سؤال از حق الناس است که آیه شریفه (إن ربك لبالمرصاد) (1) به آن تفسیر شده است. (2)

بعد از این که معلوم شد دو صراط وجود دارد: یکی در دنیا - که راه ائمه هدا (علیهم السلام) است و دیگری در آخرت و این دو با هم ارتباط دارند. باید توجه کرد که انسان در این دنیا یک سیر معنوی به سوی خداوند دارد که به آن «سلوک الی

ص: 213

1- سوره فجر، آیه 14.

2- تفسیر اطیب البیان: 115/1 .

الحق» گفته می شود که انسان را به مقام حقیقت می رساند و آن مشتمل بر طی مسافت و منازل معنوی است تا انسان به مقصود اصلی خود که همان انسان کامل شدن است برسد.

انسان ممکن است در خواب یا غیر آن، واقع و حقیقت انسانی خود را ببیند و احساس کند که در صراط مستقیم به سوی معرفه الله قرار دارد که مشتمل بر عبادات جسمی، روحی و تقوای ظاهری و باطنی است. تحصیل اقتدا به امام (علیه السلام) حالا، علما و عملا تشبه آن بزرگواران (علیهم السلام) است و با این حالات، معرفت به امام متفاوت است و افراد در این موارد بسیار متفاوت هستند که درجه پایین تر، لذتها و معنویات درجه بالاتر از خود را لمس نمی کند.

پس انسان به هر مقامی از این مقامات که هنوز به آن نرسیده، اهلش را هم نمی تواند بشناسد و تا انسان به آن مقامات نرسد، نمی تواند مقام ائمه (علیهم السلام) را آن طوری که هست، درک کند؛ بلکه به مقدار فهم خود آنها را درک می نماید.

اهمیت طلب هدایت

باید دانست که طلب هدایت به صراط مستقیم از اهم افراد هدایت است. چون که انسان ها در هر حرکت و سکون، کلام و سکوت و حالی از حالات به سه دسته تقسیم می شوند.

یک دسته مقرب انسان به پروردگار، رضوان، کرامت او، مقام اولیای او نزد در او، افاضه معنویه، برکات باطنیه، ثواب و نعمت او در برزخ و قیامت کبری و

بهشت هستند.

دسته دیگر مبعد انسان از پروردگار سبحان، رضوان، مقام اولیا او، کرامات و نعیم او هستند و مقرب او به غضب خداوند، موطن اعدای خداوند از شیاطین انسی و جنی، شقاوت و زجر معنوی و عقاب در برزخ و قیامت و آتش هستند.

دسته سوم، متوسط بین این دو دسته است؛ نه خیر دارد و نه شر. این دنیا که دار تاریک و دور از عالم نور است و انسان به شدت به شناختن مقربها از مبعدها نیاز دارد در همه شئون، اجتماعات، افتراقات، افکار و انظار، و لحظاتی از اهم امور بعد از التزام به عبودیت، استعانت به حق به عنوان مطلق طلب هدایت به صراط حق است که رساننده انسان به همه چیزهای مورد نیاز اوست. این، اعظم افراد استعانت و حاجت مهمی است که از این مهم تر تصور نمی شود.

بنابر این، انسان طلب هدایت می کند که خداوند همه مقرب ها را به او عنایت نماید، از همه مبعدها او را حفظ کند و از همه حیرانی ها او را نجات دهد و آن نیست مگر هدایت به طریق مستقیم او.

معرفت به روشن ترین هدایت

البته برای هدایت پروردگار بندگان خود و اجابت دعای آنها نیز اقسامی وجود دارد که روشن ترین آنها در این عالم، هدایت به واسطه افرادی از جنس بشر است که او پیامبر و امام صلوات الله علیهما است.

آن گاه که خداوند متعال آنها را از جانب خود معرفی کرد، که آنها واسطه بین خدا و مقام هدایت و مبین حق به کلام، علم، خلق و عمل خود هستند، هر کس بیشتر به آنها عالم باشد به خدا بیشتر عالم شده است، چون آنها با خدا و خدا با آنهاست.

پس معرفت پیامبر و امام، معرفت صراط مستقیم است که هر کس به آنها

اقتدا کند در بهشت است و کسی که آنها را با عناد ترک نماید در جهنم خواهد بود. کسی که با این ها ثابت باشد مثل کسی است که بر صراط ثابت بوده نجات پیدا می کند و کسی که از این ها تخلف کند مثل کسی است که از صراط منحرف شده و می شود.

اما درجات افراد نسبت به این صراط مختلف است. اگر از همه جهات با آنها باشد، مثل برق از پل صراط می گذرد و هر چه بودنش با آنها از حیث عمل

کمتر باشد سرعتش بر پل صراط کمتر خواهد بود.

البته غرض اصلی، معرفت به شکل و شمایل آن بزرگواران نیست، چون که خیلی از کفار و معاندان به شکل و شمایل آنها بیش از دیگران معرفت کامل داشتند، ولی چنین معرفتی فایده نداشت.

بلکه مراد معرفت به امامت آنها و چیزهایی است که به مقام امامت مربوط است که آن، حقیقت مصداق دین و صراط مستقیم است. پس کسی که به آنها اقتدا بکند سالک صراط مستقیم خواهد بود.

معرفت امام (علیه السلام) حاوی معرفت خدا، پیامبر، دین، عبودیت و ربوبیت است. چون امام علی مظهر حق، نشانه و آیه حق است و اسماء خداوند در او به ظهور رسیده و او عین معرفت به حق است.

پس معرفت به او، معرفت به حق و همو طریق به معرفه الله است که او، فانی بنفسه و باقی بر به است و صفات نفس او فانی شده و ظهور انعکاس صفات حق در اوست.

او از اراده خود فانی شده و اراده ندارد و تابع مطلق به اراده پروردگار است؛

به طوری که اراده پروردگار در او ظاهر شده است. او در افعال خود فانی شده و افعال پروردگار در او ظاهر شده است.

پس او آئینه معرفه الله است. او به طور مطلق آئینه معرفت پیامبر است. چون او مماثل پیامبر، نایب، خلیفه و قائم مقام او در جمیع شئون - به جز خصائص النبی - است.

او مظهر صفت عدل خداوند است. چون او در همه شئون خود و بندگان عادل است.

او حکایت کننده معاد به جامعیت است. چون آن چه از معاد معلوم می شود جمع بین عوالم متضاده و توافق آنها و ظهور بعضی در بعض دیگر است و این، ظاهر صفت امام است به این که او بر عالم آخرت مشرف است.

بنابر این، کسی که به امام عارف باشد در واقع به همه اصول دین به تفصیل عارف است و با این همه اوصاف. او عبد مطلق است که عبودیت در او به کمال رسیده و تحقق کامل پیدا کرده است. (1)

پس معرفت امام، معرفت عبودیت خداوند متعال است، همان طور که معرفت ربوبیت نیز هست و متابعت امام از نظر خلق، اراده و عمل عبودیت و عبادت است.

پس امام در صورت ظاهر، صراط است و همو حقیقت صراط در خارج است.

لحاظ دیگری که در امام (علیه السلام) وجود دارد که اگر هر خیری ذکر شود ائمه اول، اصل، فرع، معدن، جایگاه و منتهای آن خیر هستند و صراط مستقیم، صراط اکتساب به خیرات است تا انسان به مقصود برسد.

پس ائمه (علیهم السلام) اصل صراط هستند که مشتمل است بر جمیع آن چه که بنده را

ص: 217

به خداوند سبحان نزدیک می کند و به این اعتبار برای بقیه انسانها رشحاتی از این معنویات به مقدار مرتبه تشیع آنها حاصل می شود که این نیز متفاوت است. همان طوری که اصل طینت شیعه از طینت آن بزرگواران (علیهم السلام) است.

فواتح سوره های قرآنی نیز به این بزرگواران اشاره دارد که حروف مقطعه بعد از حذف مکررات این جمله را می سازند

علی صراط حق نمسکه: (1)

علی (علیه السلام) صراط حق است که به او تمشک می کنیم.

مستقیم یعنی چه؟

کلمه «مستقیم» از استقامت به معنای راستی گرفته شده است. منظور از آن راهی است که هیچ اعوجاجی در آن نباشد و استقامت در دین، یعنی انسان نه در عقاید، نه در اخلاق و نه در افعال و کردار انحرافی از جاده شریعت نداشته باشد.

برای مثال در عقاید، غیر از عقایدی که در مذهب شیعه اثنی عشری ثابت شده، هر عقیده دیگر، ضلالت، گمراهی، اعوجاج و انحراف از صراط مستقیم است.

انسان در اخلاق باید حد وسط باشد که خالی از هر گونه افراط و تفریط است.

برای نمونه علم، حد وسط جریزه و جهل است، شجاعت حد وسط تهور و جبن است، عفت حد وسط خمود و شهوت است، سخاوت حد وسط اسراف و تبذیر و بخل و تقتیر است، تواضع حد وسط تکبر و تذلیل است و همین طور در

ص: 218

1- همان.

انسان در افعال و تکالیف نیز باید جمیع واجبات را به جا آورد، همه محرمات را ترک کند، مستحبات را تا حد میسر انجام دهد و از مکروهات تا حد مقدور خودداری نماید، که کوتاهی در آنها او را از استقامت بیرون می برد و همین صراط است که از موباریک تر، از شمشیر برنده تر و از آتش سوزنده تر است.

در روایتی آمده که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

شبیبتی سوره هود، لمکان قوله: (فاستقم کما أمرت و من تاب معک) . (2)

سوره هود مرا پیر کرد، به واسطه این جمله که می فرماید: «چنان چه امر شده ای استقامت کن؛ و هم چنین کسانی که با تو بازگشت کرده اند. (3)

استقامت از قیام نیز گرفته شده و برای آن اضدادی است: یکی قعود و دنبال حق نرفتن، دیگری تحیر و در راه ماندن، سومی بیراهه رفتن که ضلالت است و چهارمی از روی عمد منحرف شدن و از روی عناد بر خلاف حق رفتن که کفر و عناد است. (4)

ص: 219

1- تفسیر اطیب البیان: 117/1 .

2- سوره هود، آیه 112.

3- رجوع شود به کتاب های تفسیری ذیل این آیه شریفه.

4- تفسیر اطیب البیان: 118/1

صراط الذین أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین (7)

مراد از آنها محمد و آل محمد صلوات الله وسلامه علیهم أجمعین، همه انبیا، صالحان و صدیقان و شهیدان در همه زمانها هستند. خداوند در سوره نساء می فرماید:

(ومن یطع الله و الرسول فأولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن أولئک رفیقاً) (1)

و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، در روز رستاخیز هم نشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران، صدیقان، شهدا و صالحان؛ و آنها رفیق های خوبی هستند.

در تفسیر «اطیب البیان» به نقل از تفسیر نجفی از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که حضرت فرمودند:

یعنی محمد و ذریه.

مراد از (أنعمت علیهم) محمد (صلی الله علیه و آله) و ذریه آن بزرگوار هستند.

در کتاب «معانی الأخبار» نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

الذین أنعمت علیهم شیعه علی (علیه السلام)

منظور از کسانی که به آنها اکرام و انعام کرده ای، شیعیان علی (علیه السلام) هستند.

البته این بزرگواران مصداق اتم و اکمل هستند، وگرنه مراد مطلق اهل ایمان هستند.

ص: 220

باید دانست که وسائط، در رسیدن نعمت به انسان منعم نیستند؛ بلکه منعم ذات اقدس الهی است و دیگران واسطه در وصول نعمت هستند. مثل بنده ای که سفره منزل مولا را پهن می کند و در آن غذا قرار می دهد، اما منعم اصلی مولاست، نه بنده.

از طرفی، نعمت های پروردگار بسیار است که نمی توان شماره کرد.

خداوند متعال می فرماید:

(وإن تعدوا نعمت الله لا تحصوها) (1)

شیخ بهایی (رحمه الله) نعمت ها را به هشت قسم تقسیم کرده است.

نعمت های دنیوی و اخروی که هر کدام با موهبتی است یا کسبی، و هر کدام یا روحانی است یا جسمانی.

آن گاه می فرماید: نعمت دنیوی موهبتی روحانی، مثل افاضه عقل و فهم، و جسمانی مثل خلقت اعضا،

دنیوی کسبی روحانی است، مثل تحلیه نفس به اخلاق خوب،

جسمانی، مثل تزئین بدن به هیئت های خوب،

نعمت اخروی موهبتی، مثل غفران ذنوب بدون توبه که روحانی است،

جسمانی، مثل نهرهای بهشتی از شیر و عسل و نظیر آنها.

اخروی کسبی روحانی، مثل غفران ذنوب بعد از توبه.

جسمانی، مثل لذات جسمانی که به فعل طاعات حاصل می شود.

ص: 221

1- سوره ابراهیم، آیه 34 و سوره نحل، آیه 18.

(غير المغضوب عليهم ولا الضالين)

غضب شدگان و گمراهان

در روایتی آمده که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

كل من كفر بالله فهو مغضوب عليه وضال عن سبيل الله: (1)

هر کس به خدا کافر باشد او مغضوب علیهم و از راه خدا گمراه است.

در روایتی دیگر (مغضوب علیهم) را یهود و ضالین را نصاری معرفی کرده و فرموده:

هم اليهود الذين قال الله فيهم: (من لعنه الله وغضب عليه) (2)

وفى الضالين قال: هم النصارى الذين قال الله فيهم: (قد ضلوا من قبل وأضلوا كثيرا). (3)

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است:

عن أبى عبد الله (عليه السلام): أنه قرء: (اهدنا الصراط المستقيم* صراط الذين أنعمت عليهم غير المغضوب عليهم وغير الضالين)

قال: المغضوب عليهم النصاب، والضالين اليهود والنصارى. (4)

در این روایت «غیر الضالین» قرائت شده و مراد از (مغضوب علیهم)

ص: 222

1- تفسیر مجد البیان: ص 337.

2- سورة مائدة، آیه 60.

3- همان، آیه 77.

4- نور الثقلین: 24/1 بحار الانوار: 230/92، باب فضائل سوره فاتحه و تفسیرها.

ناصری ها و مراد از «ضالین» یهود و نصاری هستند.

در روایت دیگر فرمود:

المغضوب علیهم فلان وفلان وفلان والنصاب، والضالین الشکاک الذین لا یعرفون الإمام؛ (1)

مغضوب علیهم فلان، فلان، فلان و ناصر ها هستند و ضالین مشککین و شاکین هستند که امام را نمی شناسند.

مراد از سه فلان، اولی، دومی و سومی لعنه الله علیهم است.

غضب و ضلال یعنی چه؟

غضب، حرکت نفس و فوران آن جهت انتقام است. وقتی به خداوند عالم نسبت داده می شود، مراد نتیجه آن است که رحمت نیز در خداوند به همین معناست که نتیجه آن باشد.

اما ضلال، عدول از راه مستقیم است، گرچه از روی عمد نباشد و اشتباهی باشد.

بنابر این، هر تقریط و تقصیری که موجب غضب است، داخل در مغضوب علیهم خواهد بود، چون مفرط او اعراض کننده و پشت کننده است و او بعید از حق است، مثل یهود و نصاری که نسبت به حضرت موسی، عیسی xxx و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پشت کردند.

البته هر افراط و غلوی داخل در ضالین است، چون مفرط او متجاوزی

ص: 223

1- تفسیر العیاشی: 24/1، حدیث 28، بحار الانوار: 18 / 336 و ج 19 / 59.

است که به مطلوب نرسد، مثل نصاری نسبت به حضرت عیسی (علیه السلام) و هر حد وسطی در عمل، استقامت و یا اعتقاد داخل در منعم علیهم است. (1)

شاید اولی و شایسته این باشد که (مغضوب علیهم) به کسانی گفته شود که با علم و آگاهی منکر حق و یا جاهل مقصر باشند که می توانند بفهمند، ولی در فهمیدن کوتاهی می کنند و اعراض و معانده می کنند و به خلاف حق امر می نمایند.

و ضالین به کسانی گفته شود که اراده دارند حق را بفهمند، ولی خطا می کنند و اراده طاعت دارند و مقبل به طاعت هستند، اما خطا کرده اند و معتقد به خلاف آن شده اند یا حیران گشته اند.

پس شخص ضال می خواهد مقصود صحیح را پیدا کند، ولی خطا می کند؛ اگر چه تقصیر مختصری هم در طلب هدایت داشته باشد.

اما کسانی که به حق به جهت استکبار، عناد و عصبیتی که دارند پشت کنند، به قرینه مقابله مغضوب علیهم خواهند بود.

با بررسی حالات یهود طبق آیات قرآن و روایات، معلوم می شود که آنان (مغضوب علیهم) هستند.

اینک این پرسش مطرح است که چرا خداوند در این آیه عدول کرده و غضب را به خود نسبت نداده است؟

اما در آیه شریفه (أنعمت علیهم) انعام به خداوند عالم نسبت داده شده، اما در (غیر المغضوب علیهم) گفته نشده: «غیر الذین غضبت علیهم»؟

ص: 224

در پاسخ می‌گوییم:

شاید به جهت این باشد که برای استحکام آثار عفو و رحمت خداوند که از او جز عفو و رحمت صادر نمی‌شود که (کتب علی نفسه الرحمه). (1)

از طرف دیگر (مغضوب علیهم) خود استحقاق غضب را برای خود فراهم کرده‌اند و از این رو در دعای افتتاحیه نماز می‌گوییم:

الخير في يدك والشر ليس إليك؛ (2)

همه خبرها در دست توست و جنس‌ها اصلاً به سوی تو راه ندارد. پرسش دیگر این که چرا خداوند اتباع صراط مستقیم را به (صراط الذین أنعمت علیهم) قرار داده است؟

شاید به این نکته اشاره باشد که چون صراط مستقیم یک امر معنوی و بسیار دقیق است نمی‌شود آن را در این دنیا یافت مگر به پیروی از کسانی که متحقق در این راه هستند و آنان معصومان عالی که مراد از «أنعمت علیهم» همان بزرگواران هستند.

شاید این آیه شریفه اشاره باشد به این که انسان طلب اقتدا به ائمه هدایت و فرار از مخالفت آنها و مخالفان آنها کند.

پس آیه شامل متابعت اولیاء الله و مخالفت اعداء الله است که تولی اولیای او و تبری از اعدای او می‌شود و به تولی و تبری هدایت مطلوب حاصل می‌گردد.

ص: 225

1- سوره انعام آیه 12.

2- شرح اصول الکافی: 294/4.

زیرا ایمان جز به تولی و تبری تمام نمی شود و با این جمله ها طلب . که روح دعاست - تقویت و شوق او فراوان می شود که به (أنعمت علیهم) ملحق گردد و خوف دارد که مبادا به دیگران پیوندد. (1)

تفسیر این سوره را طبق روایات و با استفاده از برخی تفاسیر با این دعا به پایان می بریم، إن شاء الله خداوند با فضل و کرمش بپذیرد و می گوئیم:

خداوندا! ما را به صراط حق و مستقیم انبیا و اولیا، اتقیا و سعدا، و شهدا و صدیقان و اخیار و ابرار از اهل طاعت راهنمایی فرما و جزء مشرکان، کفار، معاندان، مخالفان، شکین، و متحیرین، غالین و ارباب ضلالت قرار نده.

بجاه محمد وآله والحمدلله أولا وآخرا و ظاهرا و باطنا و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین

ص: 226

ویژگی های سوره بقره

در این سوره شریفه اسامی پروردگار در 550 مورد آمده است؛ یعنی 282 مورد با کلمه جلاله «الله»، 3 مورد «رحمن»، 13 مورد «رحیم»، 49 مورد «رب»، 17 مورد «غفور»، 7 مورد «سمیع» و موارد دیگر از اسمای پروردگار.

فضیلت سوره بقره

در فضیلت سوره بقره روایات بسیاری نقل شده که برای نمونه به چند روایت اشاره می نمایم. مفر شیعی، معروف به عیاشی در تفسیر خود روایت مرفوعه ای را از عمر بن جمیع از علی (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

من قرء أربع آیات من أول البقره وآیه الكرسي وأیتین بعدها و ثلاث آیات من آخرها لم یر فی نفسه وأهله وماله شیئا یرکبه ولا یقر به الشیطان ولم ینس القرآن (1) کسی که چهار آیه از آغاز سوره بقره، آیه الكرسي و دو آیه بعد از

ص: 229

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 25، بحار الانوار: ج 19.

آن و سه آیه آخر آن سوره را قرائت کند، هیچ امر مکروه و ناخرسندی در جان، مال و خانواده خود نمی بیند، شیطان به او نزدیک نمی شود و قرآن را فراموش نمی کند.

روایت دیگری در این زمینه در تفسیر «نورالثقلین» نقل شده است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیده شد:

ای سوره قرآن افضل؟

قال: البقره.

قیل: ای آی البقره افضل؟

قال: آیه الكرسي؛ (1)

چه سوره ای از سوره های قرآن افضل است؟

فرمودند: سوره بقره.

سؤال شد: چه آیه ای در این سوره افضل است؟

فرمودند: آیه الكرسي.

روایت دیگر در فضیلت سوره بقره در کتاب «ثواب الاعمال» نقل شده است. امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

من قرء سوره البقره وآل عمران جاء يوم القيامة تظلانه على رأسه مثل الغمامتين، أو غيابتين..؛

کسی که سوره های بقره و آل عمران را تلاوت کند در روز رستاخیز در حالی وارد محشر می شود که این دو سوره مانند دو ابر یا دو سایه افکن بر سر او، سایه می افکنند ...

ص: 230

سخن در تفسیر بسم الله الرحمن الرحيم در آغاز تفسیر سوره حمد گذشت.

الم (1)

حروف مقطعه قرآن

«الم» از حروف مقطعه است. بین مفسران قرآن کریم بحث است که حروف مقطعه قرآن به چه چیز اشاره دارند. در قرآن کریم 29 سوره با حروف مقطعه آغاز می شود:

6 مورد «الم»،

5 مورد «الرا»،

6 مورد «حم»،

2 مورد «طسم»،

1 مورد «المص»،

1 مورد «المرا»،

که بعضی «طه»، «طس»، «یس»، «ص»، «حم عسق»، «ق» و «ن».

این حروف با حذف مکررات 14 حرف می شود: «الم رح ص ک ه ی ع ط س ق ن».

بهترین قول درباره حرف مقطعه این است که اینها از تشابهات قرآن کریمند و کسی جز ائمه معصومان (علیهم السلام) که راسخان در علم هستند به معنای آنها را نمی داند.

مرحوم آیه الله طیب (رحمه الله) در تفسیر خود در این باره می نویسد:

تحقیق در این مورد به گونه ای که اختلاف اخبار به طور کلی رفع شود این است که اخبار مزبور در بیان مصادیق این حروف آمده، نه در بیان این که این حروف به حسب وضع برای این معانی وضع شده اند و می توان گفت؛ چنان چه در جمیع محاورات اهل لغات معمول است: وقتی دو نفر با هم گفت وگو می کنند و می خواهند دیگران متوجه سخن آنها نشوند به رمز سخن می گویند و در سخن به حروف اول کلمات اکتفا می نمایند که تنها مخاطب با توجه قرائن حالی و مقالی و مناسبات، مقصود متکلم را می فهمد و بسا هزار کلمه است که حرف اولش مثلاً یکی از حروف الفبا است.

ولی هر موقع یکی از آنها را اراده کند، برای مثال گاهی از حرف «خ» خربوزه، گاهی خر، گاهی خرگوش و گاهی خرما را اراده می کند و منظور در باره همه حروف همین طور است.

بنابراین، ممکن است درباره حروف مقطعه قرآن همین مقصود، منظور باشد و رمزی بین خدا و رسول او باشد که جز پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و راسخان در عسلم نمی دانند و ما در باره آنها سخنی نمی توانیم بگوییم؛ حتی اگر خبر معتبری در این مورد بیابیم. چون مفید یقین نیست و شمول ادله حجیت اخبار نیز به این گونه موارد که به احکام مربوط نیست، معلوم نمی باشد و نمی توان به آن تکیه کرد و هر چه در این باره بگوییم تفسیر به رأی خواهد بود و اگر سخن درست

در باشد باز به خطا خواهد رفت. (1)

ص: 232

البته در این باره احادیث بسیاری نقل شده است. اینک برای تیمن و تبرک به نقل یک حدیث بسنده می کنیم. شیخ صدوق در کتاب «التوحید» از حضرت امام رضا (علیه السلام) چنین نقل می کند: امام رضا (علیه السلام) فرمود:

إن أول ما خلق الله عزوجل ليعرف به خلقه الكتابه حروف المعجم، وإن الرجل إذا ضرب على رأسه بعضا، فزعم أنه لا ينصح ببعض الكلام، فالحكم فيه أن تعرض عليه حروف المعجم ثم يعطى الدية بقدر ما لم يفصح منها.

و لقد حدثني أبي عن أبيه عن جده عن أمير المؤمنين (عليه السلام) في ألف ب ت ث.

الألف آلاء الله، و الباء بهجه الله، و التاء تمام الأمر بقائم آل محمد (صلى الله عليه وآله) و الثاء ثواب المؤمنين على أعمالهم الصالحه الجنة.

ج ح خ

فالجيم جمال الله، و الحاء حلم الله عن المذنبين، و الخاء خمول ذكر أهل المعاصي عند الله عز و جل و خيره.

د ذ

فالدال دين الله الذي ارتضاه لعباده، و الذال من ذى الجلال والإكرام.

ر ز

فالراء من الرؤف الرحيم، و الزاء زلزال القيامة.

ص: 233

س ش

فالسین سناء الله، و الشین ما شاء الله و أراد ما أراد و ما تشاؤون إلا ما یشاء الله.

ص ض

فالصاد من صادق الوعد فی حمل الناس علی الصراط و حبس الظالمین عند المرصاد، والصناد ضل من خالف محمد و آل محمد صلوات الله علیهم.

ط ظ

فالطاء طوبی للمؤمنین، والطاء ظ المؤمنین بالله خیرا و ظ الکافرین شرا.

ع غ

فالعین من العالم، و الغین من الغنی الذی لا یجوز علیه الحاجه علی الاطلاق.

ف ق

فالفاء فالق الحب والنوی و فوج من أفواج النار، و القاف قرآن علی الله جمعه و قرآنه.

ک ل

فالكاف من الکافی، و اللام لغو الکافرین فی افترائهم علی الله الکذب.

م ن

ص: 234

فالميم مالک يوم الدين لا مالک غيره و يقول عز وجل: لمن الملك اليوم؟

ثم ينطق ارواح انبيائه و رسله و حججه، فيقولون: لله الواحد القهار.

فيقول جل جلاله: اليوم تجزى كل نفس بما كسبت لا ظلم اليوم إن الله سريع الحساب.

و النون نوال الله للمؤمنين و نكاله بالكافرين.

و ه

فالواو: ويل لمن عصى الله من عذاب يوم عظيم، و الهاء هان على الله من عصاه.

لا ي

فلام ألف لا إله إلا الله، و هى كلمه الإخلاص ما من عبد قالها مخلصا إلا و جبت له الجنة

و الياء يد الله فوق خلقه باسطه بالرزق سبحانه و تعالى عما يشركون. (1)

به راستی که نخستین چیزی که خداوند آفرید تا آفریدگان به واسطه آن نوشتن را بشناسند، حروف معجم بود.

هر گاه عصبایی بر سر مردی زده شود گمان کند که نمی تواند برخی از کلمات را ادا کند حکمش این است که حروف معجم بر او عرضه می شود، سپس به همان مقدار که نتواند از حروف معجم را ادا کند، دیه پرداخت می شود.

ص: 235

1- امالی شیخ صدوق: 404، تفسیر اطیب البیان: 122/1.

به راستی پدر بزرگووارم از جدش از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) برای من در باره حروف الفبا چنین نقل کرد:

«الف» به آلاء و نعمت های الهی اشاره دارد.

«باء» بهجت، نیکویی و خوبی خداوند است.

«تاء» به تمام و کمال رسیدن دین خدا به وسیله قائم آل محمد (علیهم السلام) است.

«ثاء» ثواب و پاداش مؤمنان بر رفتارهای شایسته ایشان است.

«جیم» جمال، جلال و بزرگی خداوند است.

«حاء» به حلم و بردباری خدا نسبت به گناهکاران اشاره دارد.

«خاء» به پنهان شدن و از بین رفتن و آوازه گنه کاران نزد خدای تعالی اشاره دارد و بیانگر به خیر بودن خداوند است.

«دال» به دین خدا اشاره دارد؛ دینی که برای بندگانش پسندیده است.

«ذال» از اسم ذی الجلال والاکرام است. «راء» از رئوف و رحیم است.

«زاء» به زلزله های روز قیامت اشاره دارد. «سین» سناء و نور الهی است.

«شین» اشاره به مشیت و اراده مطلق حق است و این که اراده نمی کنند مردم مگر به آن چه خدا بخواهد.

«صاد» از اسم صادق الوعد است.

«ضاد» به ضلالت و گمراهی کسانی اشاره دارد که محمد و آل او را مخالفت کنند.

«طاء» یعنی (طوبی) خوشا به حال مؤمنان.

«ظاء» اشاره به ظن و گمان خوب مؤمنان به خداوند است و ظن بد به کافران به اوست.

«عین» از اسم عالم.

«غین» از اسم غنی است که مطلقا نیاز و حاجت بر او روا نیست.

«فاء» از اسم فالح الحب والنوی، شکافنده دانه و هسته و اشاره به فوجی از افواج اهل آتش است.

«قاف» اشاره به قرآن است که بر خداوند است جمع و خواندن آن.

«کاف» از اسم کافی است.

«لام» اشاره به لغو و بیهوده بودن افترا و کذب کافران بر خداوند است.

«میم» از اسم ملک روز جزا است؛ روزی که مالکی غیر از او نیست و خدای عزوجل می فرماید: پادشاهی در این روز از آن کیست؟

آن گاه ارواح پیامبران، فرستادگان و حجت‌های خدا می گویند: برای خدای یگانه قهار است.

پس خدای بزرگ گوید: امروز هر کسی به آن چه کسب کرده جزا

داده می شود و ستمی در این روز به کسی نمی شود. به راستی که خدا به سرعت حساب کننده است.

«نون» نوال و عطا به مؤمنان و نکال و عذاب او نسبت به کافران است.

«واو» به معنای ویل و وای برای کسانی است که خدا را از عذاب روز بزرگ نافرمانی می کنند.

«ها» یعنی نزد خدا کسی که نافرمانی او را بکند پست است.

«لام الف» اشاره به کلمه اخلاص «لا إله الا الله» است. هیچ بندهای آن را از روی اخلاص نمی گوید جز این که بهشت برای او واجب میشود.

«یاء» یدالله است که فوق خلاق به رزق و روزی گشاده شده است. منه و متعال است خدا از آن چه مشرکان به او نسبت می دهند

ص: 238

ذلک الکتاب لا ریب فیہ ہدی للمتقین (2)

منظور از کتاب چیست؟

بنا بر روایاتی که در این باره رسیده منظور از این کتاب، قرآن کریم است.

در حدیثی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می فرماید:

الم هو القرآن الذی افصح بالم هو ذلک الکتاب الذی أخبرت به موسی فمّن بعده من الأنبیاء فأخبروا بنی اسرائیل إنی سأنزلہ علیک یا محمد! کتابا عزیزا لا یأتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه تنزیل من حکیم حمید .

(لا ریب فیہ) لا شک فیہ لظہورہ عندهم کما أخبرهم أنبیاءهم إن محمدا (صلی اللہ علیہ و آلہ) ینزل علیہ کتاب لا یمحوہ الباطل یقرؤہ هو وامتہ علی سائر أحوالہم ..

الم، آن قرآنی است کہ با «الف»، «لام» و «میم» آغاز شدہ، آن کتابی است کہ بہ موسی و بعد از او بہ پیامبران خبر دادہ شدہ بود و آنها بہ بنی اسرائیل خبر دادند. خدا می فرماید: من بہ زودی بر تو ای محمد! کتاب عزیزی را نازل می کنم کہ هیچ باطلی در آن نیست و از جانب خداوند حکیم و حمید نازل شدہ است.....

حدیث دیگری را علی بن ابراہیم قمی از امام صادق (علیہ السلام) نقل کردہ کہ مراد

از کتاب، امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود:

الكتاب علی (علیه السلام) لا شک فیہ هدی للمتقین.

قال: تبیان الشیعتنا (1)

مراد از کتاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) هستند که شکی در آن نیست،

هدایت برای متقین است و تبیان برای شیعیان ماست.

البته می شود هر دو معنا مراد باشد، زیرا خداوند هم کتاب تکوینی دارد و هم کتاب تدوینی.

کتاب تدوینی خدا قرآن و دیگر کتب آسمانی است. اما کتاب تکوینی بر دو قسم است:

1- کتاب تکوینی انفسی

مراد از این کتاب، انسان است، چنان چه در شعری منسوب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که حضرتش فرمودند:

دوائک فیک وما تشعر

ودائک منک وما تبصر

أتزعم أنك جرم صغیر؟

وفیک انطوی العالم الأكبر

وأنت الكتاب المبین الذی

بأحرفه یظهر المضمیر

داروی تو در توست و تو نمیدانی و درد تو از توست و نمی بینی. آیا گمان می کنی تو جسم کوچکی هستی؟ و حال آن که در تو عالم بزرگی پیچیده شده است.

ص: 240

1- تفسیر البرهان: 53/1.

و تو آن کتاب آشکاری هستی که به واسطه حرفهای آن، پنهان، هویدا می گردد.

در روایتی امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

الصورة الإنسانية هي أكبر حجة (حجج) الله على خلقه وهي الكتاب الذي كتبه بيده؛

صورت انسانی بزرگ ترین حجتی است که خدا برای خلق قرار داده و آن کتابی است که به دست قدرت خود نگاشته است.

2- کتاب تکوینی آفاقی

این کتاب عبارت از همه عالم است که آیات حق تعالی در آن نگاشته است.

قرآن کریم می فرماید:

(سنرهم آیاتنا فی الآفاق وفي أنفسهم حتی یتبین أنه الحق) (1)

به نظر می رسد اطلاق کتاب بر انسان؛ عالم صغیر و بر عالم کبیر به واسطه مشابَهت و نوعی از عنایت و مجاز است. (2)

گفتنی است که قسم اول یعنی کتاب تکوینی انفسی، نفس نفیس امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است که آن حضرت از افراد ممتاز آن است که از قرآن و کتاب خدا، به شهادت اخبار ثقلین جدا نیستند و هر عاقلی که با عقل خود نظر کند و صفات و کمالات بی حد و حصر آن مولا را بفهمد به این معنا تصدیق کامل می کند.

ص: 241

1- . سوره فصلت، آیه 53. 2

2- تفسیر اطیب البیان: 126/1.

شاید وجه استخراج حال این کتاب عالی علوی از لفظ کتابی که مراد قرآن است این باشد که صورت ظاهری برای آن کتاب معنوی و علوی است که در

آیه ای از آیات قرآن بیان شده، آن جا که می فرماید:

(هو آیات بینات فی صدور الذین أوتوا العلم) (1)

در این آیه مراد از « الذین أوتوا العلم » ائمه (علیهم السلام) هستند که همه علوم قرآن در سینه آنها ثبت است. پس اطلاق کتاب بر آنها صحیح است، چون همه حقایق قرآن در آنها به نحو احسن و اکمل نقش بسته و آنها قرآن ناطق هستند.

(هدی للمتقین) یعنی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) امام و پیشوای متقین جهت هدایت کامل آنها هستند و این معنا در آن حضرت به نحو احسن و اتم واضح و روشن است.

(لا ریب فیه)

(ریب) به معنای شک است؛ ولی در جایی که محل شک نیست و نباید کسی شک کند.

ظاهراً به گمان بد «ریب» گفته می شود. از این رو به تهمت نیز «ریبه» گفته می شود و شخص متهم را مریب گویند. در حدیثی آمده است:

لا یجوز شهاده المریب؛ (2)

شهادت کسی که به بدی متهم است، پذیرفته نیست.

ص: 242

1- سورة عنكبوت، آیه 49.

2- من لا یحضره الفقیه: 40/3 حدیث 3282.

بنابر این معنا، گمان بد در مورد قرآن بی مورد است، مثل این که کسی گمان کند که از جانب خدا نیست، یا گمان کند که این قرآن جامع سعادت دنیا و آخرت بشر نیست، یا پندارش این باشد کلمه ای بر خلاف حق یا خطا در آن وجود دارد و یا عیوب و نواقصی که در کتب دیگر هست، در آن نیز وجود دارد.

اگر کسی بگوید: کلمه «لا» برای نفی جنس است و دلالت دارد که درباره قرآن کریم شکی وجود ندارد، در صورتی که کفر ورزان، مشرکان و برخی فرقه های دیگر درباره قرآن شک دارند.

در پاسخ باید گفت: آیه شریفه در مقام این نیست که از جانب احدی راجع به قرآن شکی واقع نشده باشد، بلکه دلالت دارد که در قرآن جای شکی نیست.

پس اگر کسی شک کند، بی مورد است و شکی که از ناحیه کفر ورزان و مشرکان واقع شده درباره قرآن شک نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد عسناد و عصبیت و گاهی در مقدمات آن تقصیر یا قصور است.

بعضی گفته اند: این آیه شریفه در مقام نهی است؛ یعنی نباید کسی درباره قرآن شک داشته باشد، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(لا رفث و لا فسوق و لا جدال فی الحج) (1)

در این آیه از این موارد در حج نهی شده است. (2)

برای تقریب ذهن می توان چنین گفت: در خورشید و روشنی آن شکی نیست، ولی فرد نابینا و کسی که در زندان تاریک زندانی است، خورشید را

ص: 243

1- سوره بقره، آیه 197.

2- تفسیر اطیب البیان: 127/1.

نمی بیند. ظهور قرآن که از خورشید به مراتب روشن تر است هر کس نبیند خلل در دیده اوست.

(هدی للمتقین)

قرآن کریم در آیه دیگری می فرماید:

(شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس) (1)

پرسش این است که در آن آیه «هدی للناس» است، چرا در این جا می فرماید: «هدی للمتقین»؟

در پاسخ می گوئیم: مراتب هدایت مختلف است. آخرین درجه هدایت که نایل شدن به تمام مقصود است، مخصوص متقین است.

چهار گروه انسانی

در توضیح بیشتر می گوئیم: انسانها چهار دسته اند:

دسته اول، کسانی که نه ایمان دارند نه تقوا. قرآن کریم آنان را به ایمان و تقوا راهنمایی می کند و اگر هدایت یافتند جزء متقین می شوند، وگرنه حجت بر آنها تمام می گردد.

دسته دوم، کسانی که ایمان ندارند، ولی رفتار و کردارشان درست و نسبت! به مذهب خود عاملند. اینان به هدایت نزدیکترند و اگر هدایت قرآن را بپذیرند

و با دسته اول در تمامیت حجت یکسان هستند.

ص: 244

دسته سوم، مؤمنان غیر متقی هستند که قرآن آنان را به تقوا راهنمایی می کند و اگر پذیرفتند بهره کامل از هدایت قرآن برده اند و اگر با ایمان و آلوده به معاصی از دنیا بروند، امید نجاتی برای آنها وجود دارد، ولی مسلم گرفتار عقوبت در دنیا و جهان آخرت خواهند بود.

دسته چهارم، مؤمنان متقی هستند که جمیع انحاء سعادت دنیا و جهان آخرت را به دست آورده اند و از قرآن بهره برده اند و هدایت کامل مخصوص این دسته است. اینان از متقین هستند، چون در راه خدا و طریق بندگی حق قدم بر می دارند و دائماً از قرآن استفاده می کنند و از دیاد هدایت می نمایند، چنان چه خداوند متعال می فرماید:

(والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا) (1)(2)

معنای تقوا

تقوا از ماده «وقایه» گرفته شده و به معنای حفظ و منع از ضرر است. تقوا در هر کاری مناسب با خود آن کار است. برای مثال تقوای در تجارت، حفظ مال از مصارف بیهوده و معاملات خسران پذیر است. تقوای در زراعت، حفظ آن از آفات زراعت است و تقوای بیمار، خودداری نمودن از چیزهایی است که بیماری را زیاد، یا موجب طولانی یا صعوبت آن می شود.

هم چنین است تقوای در دین که اجتناب از اموری است که موجب زوال

ص: 245

1- سوره عنکبوت، آیه 69.

2- تفسیر اطیب البیان: 128/1 .

دین یا ضعف آن می شود و سبب عقوبت و عذاب دنیا و جهان آخرت انسان، یا محروم شدن از فیوضات در بهشت می گردد.

مراتب ده گانه تقوا

تقوا دارای درجات و مراتب ده گانه است.

مرتب اول: اجتناب از عقاید باطل کفر، شرک، عناد و نفاق و انکار ضروری دین و مذهب است که هر کدام از اینها موجب خلود در آتش و زوال قابلیت از شمول رحمت و مغفرت و شفاعت می گردد.

بیشتر مردم دنیا از همین مرتبه اول تقوا عاری هستند، چون به تصریح قرآن جز دین اسلام هیچ دینی مورد قبول نیست، آن جا که می فرماید:

(ومن یتبع غیر الإسلام دینا فلن یقبل منه وهو فی الآخره من الخاسرین). (1)

علاوه بر این آیه شریفه، خبر متواتر و قطعی از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرقه ناجیه از فرقه های اسلامی به پیروان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) منحصر است که آنها شیعه اثنی عشریه هستند.

البته در بین آنها نیز برخی فرقه های باطل مثل صوفی گری و شیخی گری وجود دارد که آنها نیز باطل هستند. چون منکر بعضی ضروریات دین مثل نماز، روزه، خمس، زکات، حج، حرمت ربا و برخی معاملات هستند. فقط شیعه خالص، ناجی است.

ص: 246

1- سوره آل عمران: آیه 85.

مرتبۀ دوم: اجتناب از گناہانی کہ بہ تصریح روایات مرتکب آنها بی ایمان از دنیا می رود، مثل ترک نماز، تضحیح و استخفاف بہ آن، ترک زکات، حج، امر بہ معروف، نہی از منکر، اعراض از علما و ...

مرتبۀ سوم: اجتناب از مطلق معاصی کبیرہ و اصرار بر گناہان صغیرہ و منافیات مروت است. این مرتبہ محقق عدالت شرعی است و ارتکاب اینها موجب فسق، نقض عدالت و استحقاق عذاب و عقوبت می گردد.

مرتبۀ چهارم: اجتناب از معاصی صغیرہ است.

مرتبۀ پنجم: تخلیہ نفس از اخلاق و ملکات رذیلہ است.

مرتبۀ ششم: اجتناب از مشتبهات کہ همان مرتبہ ورع و پارسایی است.

مرتبۀ ہفتم: احتراز از مکروہات است.

مرتبہ ہشتم: دوری نمودن از مبہاتہی است کہ انسان را از عبادت و بندگی بہ خود مشغول دارد.

مرتبہ نهم: اجتناب از ترک اولی است.

مرتبہ دہم: دوری جستن از توجہ بہ غیر خداوند است. (1)

البتہ ہر کدام از این مراتب نیز دارای درجات مختلف غیر محصور است کہ بعضی از این مراتب، تالی تلو عصمت و بعضی دیگر مخصوص معصومان (علیہم السلام) یعنی انبیا و ائمہ (علیہم السلام) و مراتب اعلای آن از خصایص خاندان نبوت و اہل بیت رسالت (علیہم السلام) است.

متقین در این آیہ شریفہ شامل ہمہ این مراتب دہگانہ می شوند و اگر

ص: 247

درجه ای از درجات تقوا در کسی باشد به مقدار همان درجه، از قرآن استفاده کرده است. البته قابلیت های افراد متفاوت است.

با این بیان که تقوا مراتبی دارد، جمع بین آیات و اخباری که در باب تقوا و متقین وارد شده آسان می شود؛ زیرا هر کدام از آنها به بعضی از مراتب تقوا اشاره دارد. چنان چه در بعضی روایات، متقین به شیعه آل محمد صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین تفسیر شده است، مثل خبری که صدوق (رحمه الله) از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده است:

امام صادق (علیه السلام) در آیه شریفه (هدی للمتقین) فرمودند:

[بیان الشیعتنا \(1\)](#)

قرآن بیان است برای شیعیان ما.

در روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام) از گفتار خداوند عالم... که پرسیده شد.

حضرت فرمودند:

المتقون شیعه علی (علیه السلام); [\(2\)](#)

پرهیزکاران شیعیان علی (علیه السلام) هستند.

هم چنین در «تفسیر العیاشی» آمده است: امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

المتقون شیعتنا [\(3\)](#)

پرهیزکاران شیعیان ما هستند.

ص: 248

1- معانی الاخبار: 203، تفسیر اطیب البیان: 131/1 .

2- تفسیر نورالثقلین : 31/1 حدیث 12.

3- تفسیر الصافی: 92/1

در تفسیر «مجمع البیان» نیز از حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت شده که فرمودند:

جماع التقوی فی قوله تعالی: (إن الله يأمر بالعدل والإحسان وإیتاء ذی القربی) (1)

همه پرهیزکاری و تقوا اموری است که در این آیه شریفه بیان شده:

به راستی که خدا به عدل و نیکوکاری و دادن حقوق خویشاوندان امر می کند و از کارهای ناهنجار و زشت و ستم نهی می کند و شما را پند میدهد شاید متذکر شوید. (2)

در روایت دیگری آن حضرت فرمودند:

إنما سمی المتقون لترکهم ما لا بأس به حذرا للوقوع فیما به بأس (3)

همانا پرهیزکاران را به این نام نامیدند برای این که آن چه را که باکی بر آن نیست ترک می کنند که مبادا در اموری که باید از آن باک داشته باشند واقع شوند.

در حدیث دیگری حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) فرمودند:

هدی بیان وشفاء للمتقین من شیعه محمد وعلی xxx، إنهم اتقوا أنواع الكفر فترکوها، واتقوا الذنوب الموبقات فرفضوها، واتقوا إظهار أسرار الله تعالی وأسرار أذکیاء عباده الأوصیاء بعد

ص: 249

1- سوره نحل، آیه 90.

2- تفسیر مجمع البیان: 082 / 1

3- مستدرک الوسائل: 11، 267 و تفسیر مجمع البیان: 83 / 1.

محمد (صلی الله علیه و آله) فکتموها، واتقوا ستر العلوم عن أهلها المستحقين لها وفيهم نشرها؛⁽¹⁾

قرآن هدایت، بیان و شفا برای پرهیزکاران از شیعیان محمد و علی xxx است، برای این که اینان از انواع کفر اجتناب ورزیدند و آنها را ترک نمودند و از گناهان هلاک کننده احتراز نمودند و آنها را به جا نیاوردند و از فاش کردن رازهای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و پاکان بندگان خدا که اوصیای بعد از پیامبرند خودداری کردند و آنها را کتمان نمودند و از پنهان نمودن علوم نسبت به اهل آن علوم و مستحقین آن اجتناب نمودند و در میان آنها منتشر ساختند.

در تفسیر «مجمع البیان» آمده:

التقوى أن لا يريك الله حيث نهاك ولا يفقدك حيث أمرك؛

تقوا آن است که خدا در آن جا که تو را نهی کرده نبیند و در آن جا که به تو امر کرده تو را بیابد.

در «سفینه البحار» نیز روایتی به همین مضمون از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است.⁽²⁾

ص: 250

1- تفسیر نورالثقلین: 30/1، ج 7 و تفسیر کنزالدقائق: 81/1، تأویل الآیات: 33/1، تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام): ص 67،

ح 33؛ تفسیر اطیب البیان: 132/1.

2- تفسیر اطیب البیان: 132/1 .

الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلاه و ما رزقناهم ینفقون (3)

در این آیه شریفه در دو مورد بحث است: یکی ایمان و دیگری غیب.

معنای لغوی ایمان

ایمان در لغت به چند معنا به کار رفته است:

1. تصدیق

خداوند متعال در آیه ای می فرماید:

(وما أنت بمؤمن لنا ولو كنا صادقين) (1)

پسران یعقوب به وی گفتند: تو سخن ما را تصدیق نمی کنی اگر چه ما راستگو باشیم.

2. وثوق و اعتماد

در این آیه، ایمان به این معنا تفسیر شده است:

(الذین آمنوا بآياتنا و كانوا مسلمين) (2)

3. امان دادن

امن، ضد خوف است. در آیه ای می خوانیم:

(أفأمنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون). (3)

ص: 251

1- سورة يوسف، آیه 17.

2- سورة زخرف، آیه 69.

3- سورة اعراف: آیه 99.

اما درباره معنای ایمان در لسان اهل شرع بین طوایف مسلمانان اختلاف فراوان وجود دارد.

بعضی ایمان را عقیده قلبی - که تصدیق به جنان است . دانسته اند،

بعضی در ایمان اقرار به لسان را کافی دانسته اند،

بعضی در معنای آن، عمل به ارکان را کافی دانسته اند،

بعضی ایمان را تصدیق به جنان و عمل به ارکان می دانند،

بعضی ایمان را اعتقاد قلبی و اقرار به زبان دانسته اند و عمل را جزء ایمان نمی دانند،

بعضی ایمان را مرکب از این سه چیز می دانند،

و بعضی اقرار به زبان و عمل به ارکان را شرط ایمان می دانند.

البته هر کدام از اینها درباره عقیده خود استدلالی دارند که به ذکر آنها نیاز نیست.

اصل ایمان، همان عقیده قلبی به معارف و عقاید دینی است که اقرار به زبان کاشف از آن و اعمال جوارح آثار و نگهبان آن است.

دلیل بر این مطلب در دو محور بحث می شود.

نخست آن که در بسیاری از آیات قرآن ایمان به قلب نسبت داده شده، مثل در آیه شریفه ای که می فرماید:

(إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان) (1)

مگر کسی که مجبور شود و حال آن که دل او به ایمان مطمئن باشد.

در آیه شریفه دیگری می فرماید:

(قالوا آمنا بأفواههم و لم تومن قلوبهم) (2)

به دهانهای خود گفتند: ایمان آوردیم و دل هایشان ایمان نیاورده است.

در آیه شریفه دیگری آمده است:

(قالت الأعراب آمنا قل لم تومنوا و لكن قولوا أسلمنا و لا يدخل الإيمان في قلوبكم) (3)

اعراب گفتند: ایمان آوردیم، بگو: ایمان نیاورده اید، ولی بگویید: اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل هایشان داخل نشده است.

دوم آن که در بسیاری از آیات، کلمه «عمل» به کلمه «ایمان» عطف شده و ظاهر عطف مغایر است، نظیر آیه شریفه ای که می فرماید:

(إن الذين آمنوا و عملوا الصالحات إلا لا نضيع أجر من أحسن عملا ، (4)

به راستی کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته به جا می آورند، ما پاداش کسانی را که عمل نیک انجام دهند ضایع نمی کنیم.

ص: 253

1- سوره نحل، آیه 106

2- سوره مائده، آیه 41

3- سوره حجرات، آیه 14.

4- سوره كهف، آیه 30

سوم آن که بعضی از آیات قرآنی ایمان را با بودن بعضی معاصی محقق دانسته است، مثل آیه ای که می فرماید:

(الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلم) (1)

کسانی که ایمان آوردند و ایمانشان را به ظلم نیامیختند.

و آیه ای که می فرماید:

(وما یومن اکثرهم بالله إلا وهم مشرکون) (2)

و بیشتر آنان ایمان نمی آورند مگر این که مشرکند.

مراد شرک از لحاظ عمل است.

و آیه شریفه ای که می فرماید:

(یا ایها الذین آمنوا توبوا إلى الله توبة نصوحا) (3)

ای کسانی که ایمان آورده اید! به سوی خدا بازگشت کنید، بازگشتی از روی راستی.

بنابر این، اصل ایمان همان عقد قلب به معارف دینی و حقایق مذهبی است. واضح است که نتیجه اعتقاد و ایمان به چیزی ملتزم شدن به لوازم آن است. اگر کسی بگوید: به فلان امر مؤمن و معتقدم، ولی در عمل خلاف ایمان خود رفتار کند، کاشف از بی ایمانی اوست؛ مگر این که ذهول و غفلت بر وی عارض شود.

ص: 254

1- سوره انعام، آیه 82

2- سوره یوسف، آیه 106.

3- سوره تحریم، آیه 18

از این جهت بسیاری از اخبار، شخص معصیت کار را از ایمان خارج می دانند. برای نمونه در کتاب «الکافی» نقل شده که محمد بن حکیم می گوید: خدمت حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر (علیه السلام) عرض کردم:

الکبائر تخرج من الإیمان؟

فقال: نعم ومادون الکبائر. قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): «لا یزن الزانی وهو مؤمن، ولا یسرق السارق وهو مؤمن؛

أیا گناهان کبیره انسان را از ایمان خارج می کنند؟

فرمود: بلی؛ بلکه غیر گناهان بزرگ نیز انسان را از ایمان بیرون می برند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «زنا کار در حالی که مؤمن باشد زنا نمی کند، و دزد در حالی که مؤمن باشد دزدی نمی نماید.

باز در همان کتاب آمده: نعمان رازی می گوید: از حضرت امام صادق (علیه السلام) شنیدم که می فرمود:

من زنا خرج من الإیمان، ومن شرب الخمر خرج من الإیمان، ومن أفطر یوما من شهر رمضان عمدا خرج من الإیمان؛⁽¹⁾

کسی که زنا کند از ایمان بیرون می رود، کسی که شراب «مسکر» بیاشامد از ایمان بیرون می رود و کسی که یک روزه ماه رمضان را از روی عمد افطار کند از ایمان بیرون می رود.

از همین روی در بسیاری از روایات، عمل را جزء ایمان، بلکه همه ایمان می دانند. چنان چه در کتاب «الکافی» از جمیل بن دراج روایت می کند که گفت: از

ص: 255

1- تفسیر اطیب البیان: 135/1.

حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره ایمان سؤال کردم، فرمود:

شهاده أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله.

قال: قلت: أليس هذا عمل؟

قال: بلى.

قلت: فالعمل من الإيمان؟

قال: لا يثبت له الإيمان إلا بالعمل والعمل منه (1)

شهادت دادن به این که معبودی جز او نیست و این که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) فرستاده خداوند است.

راوی می گوید: گفتم: آیا این عمل نیست؟

فرمود: آری، عمل است.

گفتم: پس عمل از ایمان است؟

فرمود: ایمان برای مؤمن ثابت نمی شود مگر به عمل و عمل، جزء ایمان است.

باز در کتاب شریف «الکافی» در همان باب در ضمن حدیث مفصلی از حضرت امام صادق (علیه السلام) روایت می کند که راوی به آن

حضرت گفت: به من بگو: آیا ایمان قول است یا عمل یا قول است بدون عمل؟

حضرت فرمود:

الإيمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل؛ (2)

همه ایمان عمل است و قول و گفتار قسمتی از این عمل است.

ص: 256

1- الکافی: 38/2 حدیث 6.

2- همان: 39/2، حدیث 7.

ایمان به چه چیزی محقق می شود؟

بحث دیگر این که آیا ایمان به معرفت و شناخت جمیع معارف و حقایق دینی محقق می شود یا به معرفت بعضی به بعضی دیگر تحقق می یابد؟

در پاسخ این پرسش می گوئیم: معارف و حقایق دینی بر دو قسم هستند:

قسم اول، اموری که تا انسان آنها را نشناسد و به آنها معتقد نشود ایمان او تحقق نمی یابد، مانند اصول پنج گانه و ضروریات دین و مذهب .

قسم دوم، تفصیلاتی که در اکثر اصول مذکور است که آنها نیز بر دو قسم اند:

1. اموری که هر چه بیشتر درباره آنها تفکر و تدبیر شود موجب کمال ایمان می گردد، مانند شناخت صفات باری تعالی، تدبیر و تفکر در آیات الهی و شناخت فضایل پیامبر و امام.

2. اموری که اعتقاد اجمالی به آنها کافی است و شناخت تفصیلی آنها ضروری نیست، مانند خصوصیات عالم قیامت از قبیل شناخت حقیقت صراط، میزان، نعمت های بهشتی، نعمتهای دوزخی و... (1)

مراتب ایمان

در لسان روایات و اخبار، ایمان به دو قسم تقسیم شده است:

1. ایمان مستقر، یعنی ایمانی که متزلزل نباشد و هیچ شبهه ای نتواند در آن اثر بگذارد.

ص: 257

1- تفسیر اطیب البیان: 136/1.

2. ایمان مستودع، یعنی ایمان عاریتی و غیر ثابت که به واسطه حوادث گوناگون و شبهات، متزلزل یا زایل می شود.

در بعضی روایات ایمان را بر هفت سهم قرار داده اند: بر، صدق، یقین، رضا، وفا، علم، حلم. (1)

در بعضی دیگر، ایمان را چهل و نه جزء قرار داده و برای هر جزئی ده عشر شمرده شده است. (2)

در بعضی دیگر، ایمان را به نردبان تشبیه کرده و برای آن ده درجه ذکر کرده اند. (3)

مراتب یقین

بعضی روایات ایمان را به حسب مراتب یقین، بر سه قسم تقسیم کرده اند:

1. علم الیقین،

2. عین الیقین،

3. حق الیقین.

علم الیقین، ایمانی است که از روی ادله و براهین عقلی حاصل شود.

عین الیقین، ایمانی است که از راه نورانیت دل و صفای باطن پیدا شود؛ به طوری که انسان حقایق را به چشم دل مشاهده کند. گویا خدا را می بیند و

ص: 258

1- الکافی: 42/2 باب درجات ایمان.

2- همان

3- همان.

صحراى محشر، سؤال و جواب، صراط، ميزان، بهشت و جهنم نصب العين اوست.

اين قسم از ايمان همانند ايمان حارثه بن مالك بن نعمان انصارى است. در كتاب «الكافى» آمده: حضرت امام صادق (عليه السلام) مى فرمايد:

استقبل رسول الله (صلى الله عليه وآله) حارثه بن مالك بن النعمان الأنصارى، فقال له: كيف أنت يا حارثه بن مالك؟

فقال: يا رسول الله! مؤمن حقاً.

فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله): لكل شيء حقيقه فما حقيقه قولك؟

فقال: يا رسول الله! عزفت نفسى عن الدنيا فأسهرت ليلى واضمأت هواجرى وكأنى أنظر إلى عرش ربي وقد وضع للحساب، وكأنى أنظر إلى أهل الجنة يتزاورون فى الجنة، وكأنى أسمع عواء أهل النار فى النار.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله): عبد نور الله قلبه أبصرت فأثبتت(1)

روزي پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) به حارث بن مالك رو کرد و فرمود: چگونه ای تو ای حارث؟

عرض کرد: ای رسول خدا! از روی حقیقت مؤمنم.

رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: برای هر چیزی حقیقتی است و حقیقت گفتار تو چیست؟ (یعنی نشانه صدق گفتار تو چیست؟)

عرض کرد: ای رسول خدا! نفسم را از دنیا بی رغبت کرده ام، پس

ص: 259

1- تفسیر اطيیب البیان: 138/1، به نقل از الكافى: 54/2 حدیث 3.

شیم را به بیداری می گذرانم و روزهایم را به تشنگی (یعنی روزه) سپری می کنم. گویا عرش پروردگارم را می بینم که برای حساب نهاده شده، گویا اهل بهشت را می بینم که به زیارت یکدیگر می روند و گویا صیحه و شیون اهل آتش را در آتش میشنوم.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: این بنده ای است که خداوند دل او را روشن گردانیده است.

سپس فرمودند: به حقایق، بینا شده ای پس ثابت باش!...

حق الیقین، ایمانی است که نورانیت آن همه اعضا و جوارح را فراگیرد و غیر از خدا نخواهد و نجوید؛ به حدی که از خود هم بی خبر باشد و از شدت توجه به حق، دنیا و مافیها در نظر او هیچ نماید.

مراتب ایمان به سخن دیگر

البته برخی برای ایمان، چهار درجه (نظیر بادام و گردو که چهار مرتبه دارد) ذکر کرده اند:

1- قشر القشر،

2- قشر،

3- لب،

4- لب اللب

قشر القشر: ایمان منافقان است که فقط به زبان به مبانی دینی اقرار کرده اند، ولی ایمان آنها حقیقت و مغز ندارد و در دنیا احکام ظاهری اسلام، از قبیل

ص: 260

طهارت بدن، حل ذبیحه، نکاح، میراث و نحوه اینها بر آنان بار می شود؛ برای کسی که از باطن آنها خبر نداشته باشد و در جهان آخرت سخت ترین عذابها برای آنان خواهد بود که قرآن کریم می فرماید:

(إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار) (1)

قشر: ایمان عوام است که به حقایق ایمانی اعتراف دارند، ولی روح ندارد و در معرض فنا و زوال است.

لب: ایمان خواص است که قلب متوجه حق بوده و از اسباب و وسایط نظر برداشته و به مسبب الاسباب و ذی الواسطه متوجه گردیده اند. در این مرتبه است که مقام توکل پیدا می شود.

لب اللب: ایمان مقربان است که لحظه ای از حق غافل نبوده و اصلاً واسطه و سببی در میان نمی بینند. در این مرتبه است که مقام رضا و تسلیم پیدا می شود.

حقیقت بحث

تحقیق در مراتب ایمان این است که برای ایمان می توان به اعتبار شدت و ضعف در مبانی آن (یعنی عقاید، اخلاق و اعمال صالح) مراتب و درجاتی ذکر کرد.

برای مثال در مورد اعتقادات هم از لحاظ کیفیت؛ یعنی تحصیل مراتب یقین و هم از نظر کمیت؛ یعنی اکتفا، به مقدار لازم یا تحصیل مراتب زاید بر آن، در مورد اخلاق نیز هم از جهت کمیت؛ یعنی تحصیل جمیع اخلاق و ملکات

ص: 261

فاضله و هم از نظر کیفیت، یعنی مراتب عالی اخلاق و نسبت به اعمال نیز هم از حیث کیفیت؛ یعنی مراعات آداب و شرایط قبول عبادات و هم از جهت کمیت، یعنی اقدام به جمیع انواع عبادات درجات و مراتب غیر متناهی برای ایمان پیدا می شود.

ویژگی ها و صفات اهل ایمان

آیات و روایات زیادی در ویژگی ها و صفات مؤمنان موجود است. در سوره مؤمنون، بسیاری از سوره های دیگر قرآن و خطبه همام نیز صفات متقین بیان شده و در کتاب «الکافی» و «وافی» روایات متعددی در بیان صفات مؤمن ذکر شده است. (1)

روایتی در کتاب «الکافی» نقل شده که امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمانی خصال:

وقورا عند الهزاهز، صبوره عند البلاء، شكوره عند الرخاء، قانعا بما رزقه الله، لا يظلم الأعداء، ولا يتحامل للأصدقاء، بدنه منه في تعب والناس منه في راحه.

إن العلم خليل المؤمن، والحلم وزيره، والعقل أمير جنوده، والرفق أخوه، والبر والده؛

سزاوار است که در مؤمن هشت خصلت باشد:

ص: 262

1- رجوع شود به الکافی: کتاب ایمان و کفر، باب خصال مؤمن. تفسیر اطیب البیان: 139/1

1. در هنگام فتنه ها و شداید ثابت قدم و با وقار باشد.

2. در وقت بلا صابر باشد.

3. در وقت نعمت و راحتی شاکر نعمت الهی باشد.

4. به آن چه خداوند مرحمت فرموده قانع باشد.

5. به دشمنان ظلم نکند.

6. بر دوستان تحمیل نداشته باشد.

7. بدن او از عبادت و انجام وظایف در زحمت است.

8. و مردم از ناحیه او راحت هستند (یعنی زحمتی از او متوجه مردم نمیشود).

به راستی علم و دانش دوست مؤمن، حلم وزیر او، عقل امیر لشکر او، رفق و مدارای با مردم برادر او و بر و نیکویی پدر اوست.

حقیقت ایمان و ثمرات آن

حقیقت ایمان و ثمرات آن در روایتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کتاب شریف «الکافی» از امام باقر (علیه السلام) به اسانید مختلف از اصیغ بن نباته نقل شده است، اصیغ می گوید: امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در منزلشان خطبه ای ایراد نمودند و امر فرمودند که آن را بنویسیم و به مردم بخوانیم. حضرت فرمودند:

أما بعد، فإن الله تبارک و تعالی شرع الإسلام و سهل شرایعه لمن ورده، و أعز أركائه لمن حاربه، و جعله عزاء لمن تولاه، و سلما لمن دخله، و هدی لمن ائتم به، و زینه لمن تجلله، و عذرا لمن انتحلله،

ص: 263

وعروه لمن استعصم به، وحبلا لمن استمسك به، وبرهانا لمن تكلم به، ونورا لمن استضاء به، وعونا لمن استغاث به.

وشاهدا لمن خاصم به، وفلجاً لمن حاج به، وعلمنا لمن وعاه، وحديثا لمن روى، وحكما لمن قضى، وحلما لمن جرب، ولباسا لمن تدر، وفهما لمن تقطن، ويقينا لمن عقل، وبصيره لمن عزم، وآيه لمن توسم، وعبره لمن اتعظ.

ونجاه لمن صدق، وتؤده لمن أصلح، ولفى لمن اقترب، وثقه لمن توكل، ورخاء لمن فوض، وسبقه لمن أحسن، وخيرا لمن سارع، ولجنه لمن صبر، ولباسا لمن اتقى، وظهيره لمن رشد، وكهفا لمن أمن، وأمنه لمن أسلم، ورجاء (روحه) لمن صدق؛ وغنى لمن قنع.

فذلك الحق سبيله الهدى، ومآثره المجد، وصفته الحسنى، فهو أبلج المنهاج، مشرق المنار، ذاكى المصباح، رفيع الغايه، يسير المضممار، جامع الحلبه، سريع السبقه، اليمالقمه، كامل العده، كريم الفرسان فالإيمان منهاجه والصالحات مناره، والفقه مصايحه، والدنيا مضمماره، والموت غايته، والقيامه حلبته، والجهه سبقته، والنار نقمته، والتقوى عدته، والمحسون فرسانه

فبالإيمان يستدل على الصالحات، وبالصالحات يعمر الفقه، وبالفقه يهرب الموت، وبالموت تختم الدنيا، وبالذنيا تجوز القيامه، وبالقيامه تزلف الجنه، والجنه حسره أهل النار، والنار موعظه المتقين، والتقوى سنخ الإيمان؛

اما بعد، به راستی که خدای تعالی اسلام را تشریح فرمود:

1. احکام آن را برای کسی که وارد آن شود، آسان قرار داد.
2. ارکان و پایه های آن را محکم قرار داده برای کسی که بخواهد با آن جنگ کند.
3. آن را عزت قرار داد برای کسی که به آن قیام کند.
4. و سلامتی قرار داد برای کسی که داخل آن شود.
5. و هدایت قرار داد برای کسی که به آن اقتدا کند.
6. و زینت قرار داد برای کسی که آن را بزرگ شمارد.
7. و عذر و حجت قرار داد برای کسی که آن را مذهب خود قرار دهد.
- 8- عروه و دست گیره قرار داد برای کسی که به آن چنگ زند.
9. و ریسمان محکم قرار داد برای کسی که به آن تمشک کند.
10. و دلیل قاطع قرار داد برای کسی که به آن سخن بگوید.
11. و نور و روشنایی قرار داد برای کسی که از آن طلب نور کند.
12. و کمک و یاری قرار داد برای کسی که به آن استغانه کند.
13. و شاهد قرار داد برای کسی که با آن مخاصمه نماید.
14. و رستگاری و پیروزی قرار داد برای کسی که به آن احتجاج کرده و آن را دلیل خود قرار دهد.
15. و آن را دانش قرار داد برای کسی که آن را حفظ کند.
16. و آن را حدیث قرار داد برای کسی که آن را روایت نماید.

17. و آن را کم قرار داد برای کسی که قضاوت کند.
18. و آن را حلم قرار داد برای کسی که تجربه نماید.
19. و آن را لباس قرار داد برای کسی که آن را لباس خود قرار دهد.
20. و آن را هوش قرار داد برای کسی که زیرک باشد.
21. و آن را یقین قرار داد برای کسی که تعقل نماید.
22. و آن را بینایی قرار داد برای کسی که اراده کند.
33. و آن را نشانه قرار داد برای کسی که تفرس نماید و نشانه جوید.
24. و آن را عبرت قرار داد برای کسی که پند بگیرد.
25. و آن را موجب نجات قرار داد برای کسی که آن را باور کند.
26. و آن را موجب تثبت و استقامت قرار داد برای کسی که شایسته آن باشد.
27. و آن را موجب نزدیکی قرار داد برای کسی که تقرب جوید.
28. و آن را موجب وثوق و اعتماد قرار داد برای کسی که به خدا توکل داشته باشد.
29. و آن را مایه امیدواری قرار داد برای کسی که کارهای خود را به خدا واگذار نماید.
30. و آن را موجب پیشی گرفتن قرار داد برای کسی که نیکوکاری کند.
31. و آن را موجب خیر و خوبی قرار داد برای کسی که در کارهای خیر شتاب نماید.

32. و آن را سپر قرار داد برای کسی که صبر نماید.

33. و آن را لباس قرار داد برای کسی که پرهیزکار شود.

34. و آن را پشتیبان قرار داد برای کسی که راه یابی کند.

35. و آن را پناهگاه قرار داد برای کسی که ایمان آورد.

36. و آن را ایمنی قرار داد برای کسی که تسلیم شود.

37. و آن را راحتی قرار داد برای کسی که صادق باشد.

38. و آن را بی نیازی قرار داد برای کسی که قناعت کند. پس این حق است در حالی که راه آن هدایت، اثر آن شرافت و صفت آن عاقبت نیکو و سعادت است.

پس راه حق واضح ترین راه و منار آن درخشان، و چراغ آن مشتعل و تابان، غایت آن بلند مرتبت، میدان آن اندک و مردان مسابقه گزار خود را گرد آورده و جایزه مسابقه آن زودرس، انتقام و پاداش آن دردناک، عده و ساز و برگ آن کامل و تمام سواران این مسابقه بزرگوار و با شرافتند.

پس منهاج و راه آن ایمان، منار و برج روشنی بخش آن اعمال شایسته، چراغ های آن دانش در دین، میدان این مسابقه دنیا و غایت و پایان آن مرگ است.

اجتماع مسابقه گزارندگان آن در روز قیامت، جایزه برندگان آن بهشت و پاداش بد محرومان آن آتش، ساز و برگ آن تقوا و سواران این میدان نیکوکاران هستند.

پس به واسطه ایمان به اعمال شایسته دلالت می شود، به واسطه اعمال شایسته دانش آباد می گردد، به واسطه دانش و علم دین ترس از مرگ حاصل می شود، به واسطه مرگ دنیا پایان می یابد، به واسطه دنیا، قیامت واقع می شود، به واسطه قیامت بهشت آراسته می گردد و بهشت موجب حسرت اهل آتش و آتش پند پرهیزکاران و تقوا سنخ، اصل و اساس ایمان است. (1)

حضرت در این حدیث شریف فواید و ثمرات ایمان را در سی و هشت فایده بیان فرموده است. این فواید را در سه جمله خلاصه نموده و ایمان را به مسابقه اسب دوانی تشبیه کرده که خداوند بین مؤمنان که سواران این مسابقه اند این مسابقه را در میدان دنیا برقرار کرده و غایت آن را مرگ، جایزه آن را بهشت قرار داده و صفات و خصوصیات ده گانه برای متعلقات این مسابقه ذکر فرموده است.

آن گاه به ترتیب مصادیق هر یک از آنها را نسبت به ایمان، بیان نموده و این صفات ده گانه را موجب و علت برای فواید مذکور قرار داده است و هر یک از این صفات را به طور منظم علت آن دیگر شمرده است.

نکته دیگر این که از جمله «فالتقوی سنخ الإیمان» استفاده می شود که قوس نزول منطبق بر قوس صعود است که از همان نقطه دایره که شروع شده به همان نقطه ختم می گردد؛ یعنی از ایمان آغاز و به ایمان پایان می یابد و همه یک حقیقت که عبارت از ایمان است. (2)

ص: 268

1- تفسیر اطيّب البیان: 141/1 - 143.

2- همان: 144/1.

در فرق بین این دو واژه بین عامه و خاصه اختلاف نظر بسیاری است.

بعضی ایمان را اعتقاد قلبی و اسلام را مجرد اقرار به زبان دانسته اند و به این آیه شریفه استناد جسته اند که می فرماید:

(قالت الأعراب أمانا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا أسلمنا و لما يدخل الإيمان في قلوبكم) (1)

بعضی ایمان را اعتقاد راسخ و اسلام را اعتقاد غیر راسخ شمرده اند و آیه شریفه را بر این معنا حمل کرده اند و عدم دخول ایمان به قلب را به عدم رسوخ تفسیر نموده اند و قول اول را باطل دانسته اند؛ زیرا مجرد اقرار بدون این که ترجمان اعتقاد قلبی باشد، نفاق است نه اسلام.

بعضی دیگر ایمان را اعتقاد مقرون به عمل و اسلام را مجرد اعتقاد دانسته اند.

و برخی دیگر اسلام را اعتقاد به اصول دین دانسته اند که عبارت از اموری است که جمیع فرقه های مسلمانان بر آن معتقدند و ایمان را اعتقاد به اصول دین و مذهب که عبارت از اعتقادات مذهب شیعه اثنی عشری است دانسته اند.

بعضی دیگر اسلام را از ایمان اخص شمرده اند و گفته اند: اسلام، ایمان مقرون به تسلیم است و مسلم را در دعای ذیل بر این معنا حمل کرده اند:

اللهم اغفر للمؤمنين والمؤمنات والمسلمين والمسلمات.

ص: 269

در کتاب «الکافی» آمده: سماعه می گوید:

خدمت حضرت امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: مرا خبر ده از اسلام و ایمان آیا مختلفند؟

فرمودند: ایمان به اسلام مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان مشارکت ندارد.

عرض کردم: برای من توصیف فرمایید!

فرمود: اسلام شهادت به کلمه «لا إله إلا الله» و تصدیق به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است که به واسطه این شهادت، خونها حفظ، نکاحها و ارثها بر آن جاری می شود و بر این ظاهر جماعتی از مردم هستند. اما ایمان هدایت و راه یافتن است و آن چیزی است که از صفت اسلام در دل ثابت می گردد و آن چه از عمل به واسطه آن ظاهر می شود. ایمان از اسلام به درجه ای بالاتر است؛ زیرا ایمان با اسلام در ظاهر مشارکت دارد، ولی اسلام با ایمان در باطن مشارکت ندارد، اگر چه در گفتار و صفت با هم مجتمع می شوند. (1)

در تحقیق این صحبت می گوئیم: اسلام و ایمان بر حسب حقیقت یک امر قلبی دارای مراتب متعدد هستند که هر جا به حسب قرائن حالی و مقالی باید بر آن مرتبه حمل کرد.

ولی به حسب ظاهر، اگر کسی به شهادتین اعتراف و خود را به لوازم آن الزام نمود تا وقتی که کشف خلاف نشده، مسلمانان موظفند احکام اسلام را بر

ص: 270

چنین کسی بار کنند. قرآن کریم می فرماید:

(ولا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمنا) (1)

هر کسی نسبت به شما القا اسلامی می کند (یعنی اعتراف به اسلام می نماید) مگویید: تو مؤمن نیستی. (2)

این دو لفظ مثل لفظ فقیر و مسکینی است که گفته اند:

إذا اجتمعوا افترقا وإذا افترقا اجتمعوا.

پس هر جا اسلام تنها ذکر شود، مراد همان ایمان است. مانند آیه شریفهای که می فرماید:

(رضیت لكم الإسلام دينا) (3)

و آیه شریفه ای که می فرماید:

(إن الی عند الله الإسلام) (4)

و آیه مبارکه ای که می فرماید:

(فلا تموتن إلا وأنتم مسلمون) (5)

و آیات دیگر نظیر آن، ولی هر جا با هم ذکر شود باید فرق گذارد و جهات فرق از قرائن حالی و مقالی و مناسبات حکم و موضوع معلوم می شود.

ص: 271

1- سوره نساء، آیه 94.

2- تفسیر اطيیب البيان: 146/1

3- سوره مائده، آیه 3.

4- سوره آل عمران، آیه 19.

5- سوره بقره، آیه 132

برای مثال در آیه شریفه می فرماید: (قالت الأعراب آمنا). (1)

معلوم می شود که مراد از اسلام، اقرار ظاهری یا اعتقاد ضعیف است و منظور از ایمان، اعتقاد ثابت و راسخ مقرون با عمل است به قرینه جمله بعد از آن: (وإن تطيعوا الله ورسوله).

و هم چنین آیه بعد از آن که می فرماید:

(إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله ثم لم يرتابوا وجاهدوا بأموالهم وانفسهم في سبيل الله أولئك هم الصادقون) (2)

همانا مؤمنان کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و پس از آن شت و ریبی برای ایشان پیدا نشد و به مالها و جان هایشان در راه خدا جهاد نمودند، اینان خود راستگویانند.

البته در مورد احکام ظاهری دنیوی و ثوابات اخروی نسبت به هم متفاوتند، به این معنا که ثوابات اخروی مخصوص به مؤمن یعنی مسلمان واقعی است، ولی احکام دنیوی هم شامل مسلمان ظاهری و هم مسلمان واقعی (مؤمن) می شود، چنان چه در حدیث سابق گذشت و در این مورد، مؤمن از مسلم اخص است.

در بعضی موارد اطلاق اسلام اخص از ایمان است. مثل نظر آیه ای که می فرماید:

(إذ قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمين). (3)

ص: 272

1- سوره حجرات آیه 14.

2- همان، آیه 15.

3- سوره بقره، آیه 131

این آیه به حضرت ابراهیم (علیه السلام) خطاب است که بعد از آن که آن حضرت بسیاری از مدارج کمال ایمان را پیموده است.

کوتاه سخن این که همه این اطلاقات از قبیل بیان مصادیق است. (1)

(بالغیب)

در این حمله از چند جهت بحث می شود:

اول در کلمه «باء» . .

بعضی گفته اند: باء برای تعدیه است. بنابر این، غیب متعلق ایمان می شود؛

یعنی ایمان می آورند به اموری که غیب و نامشهود است.

بعضی گفته اند: باء برای مصاحبه است؛ یعنی ایمان در حال حضور آنان مقرون و مصاحب با ایمان در حال غیب و نهان است و مانند

منافقان نیستند که در آیات بعد می فرماید:

(و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا إنا معكم) ، (2)

هر گاه مؤمنان را ملاقات می کنند می گویند: ایمان آوردیم و آن گاه که با رؤسای کفر خلوت می کنند، می گویند: ما با شما هستیم.

بعضی گفته اند: باء برای استعانت و آلت است؛ یعنی ایمان آنها به قلب است که شیء غیب و نهانی است، نه به زبان مانند منافقان نیستند

که می فرماید:

(يقولون بألسنتهم ما ليس في قلوبهم) . (3)

ص: 273

1- تفسیر اطيّب البیان: 147/1 .

2- سوره بقره، آیه 14 .

3- سوره فتح، آیه 11 .

ولی ظاهراً همان معنای اول صحیح است که با اخبار نیز تطابق دارد.

معنای غیب چیست؟

دوم معنای غیب. غیب ضد شهود و حضور است و امور غیبی، یعنی اموری که به واسطه حواس ظاهری ادراک نشود و از نظر پنهان باشد.

بنابر این، ایمان به غیب، ایمان به اموری است که از راه حواس ظاهری پیدا نشود؛ بلکه از راه برهانهای عقلی و استدلالات علمی برای انسان حاصل می شود. مثل ایمان به وجود صانع و توحید و صفات او و ایمان به انبیا و اوصیا؛ چه برای کسانی که حضور آنها را درک کرده اند یا درک نکرده اند. چون متعلق ایمان - یعنی نبوت و وحی - از نظر حاضران نیز پنهان است.

بلکه کسانی که حضور آنها را درک ننموده اند و اخلاق و معجزات آنها را مشاهده نکرده اند و از طریق آثار، ایمان آورده اند از این جهت نیز ایمان به غیب محسوب می شود.

و مانند ایمان به فرشتگان و قیامت و ایمان به حضرت بقیه الله روحی لتراب مقدمه الفداء در دوره غیبت

خلاصه این که ایمان به غیب، ایمان به جمیع عقاید حقه را شامل می شود.

ایمان به غیب در روایات

گفتنی است که روایاتی ایمان به غیب را ایمان به وجود حضرت بقیه الله عجل الله فرجه الشریف در دوره غیبت تفسیر کرده اند.

در این باره روایتی در تفسیر «البرهان» از صدوق نقل شده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من أمن (من أقر) بقيام القائم أنه الحق؛

و مراد از (الذين يؤمنون بالغيب) کسانی هستند که ایمان بیاورند و اقرار کنند به این که قیام حضرت قائم (علیه السلام) حق و درست است.

باز در روایتی دیگر در «البرهان» از ابن بابویه نقل شده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

والغيب هو الحجه الغائب، وشاهد ذلك قوله تعالى: (ويقولون لولا أنزل عليه آية من ربه فقل إنما الغيب لله يرسله فانظروا إني معكم من المنتظرين) (1)

منظور از غیب همان حجت غایب است. شاهد این مطلب آیهای است که می فرماید: «می گویند: چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟! بگو: غیب (و معجزات) تنها برای خدا (و به فرمان او است، شما در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم)» .

در این باره حدیثی دیگر جابر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کرده است. پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) بعد از ذکر ائمه اثنی عشر تا حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرماید:

طوبى للصابرين فى غيبته، طوبى للمقيمين على محبته، أولئك من وصفهم الله فى كتابه فقال: (الذين يؤمنون بالغيب) (2)

ص: 275

1- سورة يونس، آیه 20.

2- تفسیر البرهان به نقل از ابن بابویه و کفایه الأثر: ص 60

خوشا به حال کسانی که در زمان غیبت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف صبر می کنند. خوشا به حال کسانی که بر دوستی او ایستادگی می نمایند. اینان کسانی هستند که خداوند در قرآن توصیف نموده و فرموده: «کسانی که به غیب ایمان می آورند».

البته غیر این ها روایت های دیگری وجود دارد که از قبیل بیان مصداق هستند و با عموم منافاتی ندارند و وجه اختصاص به ذکر نیز ممکن است یکی از جهات ذیل باشد:

1. ایمان مؤمنان در دوره غیبت، ایمان به غیب است. چون زمان آنها مانند زمان بقیه معصومان (علیهم السلام) در زمان حضورشان نیست و امام آنها در پرده غیبت است.

2. چون غیبت آن حضرت و طول عمرش بر خلاف عادت است، ایمان به او، اقوی مراتب ایمان است.

3. چون اعتراف به حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف و غیبت او جزء اخیر عقاید حقه است؛ یعنی کسانی که به حضرتشان معترف باشند به جمیع عقاید حقه معترفند و لذا تخصیص به ذکر داده اند.

مدح مؤمنان در زمان غیبت حضرت امام مهدی (علیه السلام)

سوم اخباری در مدح مؤمنان در زمان غیبت حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.

در این باره چند حدیث نقل می نمایم.

ص: 276

حدیث یکم. در روایتی نقل شده که حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود:

إن اعظم الناس يقينا قوم يكونون في آخر الزمان لم يلحقوا النبي (صلی الله علیه و آله) وحجب عنهم الحجة فآمنوا بسواد في بياض: (1)

همانا بزرگ ترین مردم از جهت یقین گروهی هستند که در آخر زمان هستند. که پیامبر را درک نکرده اند و حجت و امام نیز از ایشان در پرده است، پس به سیاهی که در سفیدی است، ایمان آورده اند.

یعنی به وسیله قرآن و آثاری که از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) به آنها رسیده. ایمان آورده اند.

حدیث دوم. باز در روایت دیگری از حضرت امام سجاد (علیه السلام) روایت شده که فرمود:

من ثبت علی ولایتنا فی غیبه قائمنا أعطاه الله أجر ألف شهيد مثل شهداء بدر وأحد؛ (2)

کسی که بر ولایت ما در هنگام غایب بودن قائم ما ثابت باشد خداوند اجر هزار شهید مانند شهدای بدر و احد به او عطا فرماید.

حدیث سوم. باز در روایت دیگری حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

من مات منکم وهو منتظر لهذا الأمر کمن هو مع القائم (علیه السلام) فی فسطاطه ... (3)

ص: 277

1- بحار الانوار: 125/52 حدیث 12.

2- همان: حدیث 13.

3- همان: 126 حدیث 18.

کسی که از شما بر این امر بمیرد در حالی که منتظر ظهور حضرت قائم (علیه السلام) باشد مانند کسی است که در خیمه قائم (علیه السلام) باشد.

حدیث چهارم. حدیثی است که در «بحار الانوار» از حضرت امام رضا (علیه السلام) نقل شده است. آن حضرت از آباء طاهرين خود از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) روایت می کند که حضرت فرمودند:

أفضل أعمال امتی انتظار الفرج: (1)

بهترین اعمال امت من، انتظار فرج است.

حدیث پنجم، حدیث دیگری است که در «بحار الانوار» آمده: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) سؤال شد:

أی الأعمال أحب إلی الله عزوجل؟

قال: انتظار الفرج؛ (2)

کدام یک از اعمال نزد خداوند محبوب تر است؟

فرمودند: انتظار فرج.

حدیث ششم، حدیث دیگری است که در «بحار الانوار» آمده: ابی حمزه، از ابی خالد کابلی، از علی بن الحسین (علیه السلام) نقل کرده که حضرتش می فرماید:

فإن أهل زمان غيبته القائلون بامامته المنتظرون لظهوره أفضل أهل كل زمان، لأن الله تعالى أعطاهم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبه عندهم بمنزله المشاهده، وجعلهم في ذلك الزمان

ص: 278

1- همان: 122 حدیث 2.

2- همان

بمنزله المجاهدين بين یدی رسول الله (صلى الله عليه وآله) بالسيف، اولئك المخلصون حقا، وشيعتنا صدقا، والدعاه إلى دين الله سرا وجهرا؛(1)

به راستی که اهل زمان غیبت مهدی که به امامت او قائل و منتظر ظهور او هستند، بهترین اهل هر زمانی هستند. زیرا که خدای تعالی از عقل، معرفت و فهم به اندازه ای به آنها عطا فرموده که غیبت در نزد آنها به منزله حضور و مشاهده شده است.

آنان را در این زمان به منزله مجاهدانی قرار داده که با شمشیر در پیش روی رسول خدا (صلى الله عليه وآله) جهاد کرده اند. اینان بندگان خالص خدا، شیعیان راستین ما و دعوت کنندگان به دین خدا در نهان و آشکارا هستند

غیب و شهود

غیب و شهادت که مقابل هم هستند؛ همین طور که شهادت به معنای حضور است. شهود چهار مرحله دارد، غیب نیز همان چهار مرحله را داراست.

1. حضور، مکانی است، در مقابل، آن غیب نیز مکانی است. مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(لا تفتلوا يوسف والقوه فی غیابت الجب) « (2).

مراد از نقطه غائبه در این آیه چاه است.

ص: 279

1- همان: حدیث 4، تفسیر اطیب البیان: 150/1.

2- سوره یوسف، آیه 10.

2. حضور، حس ظاهری است و در مقابل آن، غیب نیز حس ظاهری مانند چشم است، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(فقال ما لی لا أری الهدهد أم کان من الغائبین) (1)

3. حضور، در نظر و علم است و در مقابل، غیب نیز از نظر و علم است، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(ویقولون خمسة سادسهم کلهم رجما بالغیب.. قل الله أعلم بما لبثوا له غیب السماوات و الأرض) (2)

4. حضور در مقام معرفت و بصیرت است، در مقابل آن غیب نیز از معرفت و بصیرت از علم مردم است، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا) (3)

مرحله پنجم نیز برای غیب تصور می شود که مطلق الغیب؛ یعنی عام باشد، مثل آیه شریفه ای که می فرماید:

(عالم الغیب والشهادة العزیر الرحیم) (4)

و در آیه دیگری می خوانیم:

(عالم الغیب و الشهاده و هو الحکیم الخبیر) (5)

البته بعضی غیب ها مخصوص خداوند است که احدی نمی داند، لذا در آیه

ص: 280

1- سوره نمل، آیه 20.

2- سوره کهف، آیه 22 تا 26.

3- سوره جن، آیه 26.

4- سوره سجده، آیه 6.

5- سوره انعام، آیه 73.

شریفه ای می فرماید:

(وعنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو ويعلم ما في البر والبحر وما تسقط من ورقه إلا يعلمها (1))

و همه غیب ها برای خداوند است، هر مقداری از آنها را که صلاح بداند برای پیامبران، رسولان و مؤمنان به حسب استعداد آنها ظاهر می کند.

خلاصه این که غیب، پنج قسم است: دو قسم آن مادی، دو قسم آن معنوی و یکی از آنها هم می شود مادی باشد هم معنوی.

هر کدام از اینها به اختلاف مراتب انسان ها مراتبی دارد. اما برای خداوند متعال هیچ چیزی غیب نیست، بلکه همه اشیا نزد او حاضر است، او عالم الغیب والشهاده است.

کسی که به غیب ایمان داشته باشد، اولین کلید علم و ترقی را پیدا کرده است. بنابراین متقین که به غیب ایمان دارند، اولین کلید سعادت را پیدا کرده اند و این نخستین صفت اهل تقوا است.

(و یقیمون الصلاه)

صفت دوم اهل تقوا این است که نماز را به پا می دارند که آیه شریفه این صفت را بیان می کند.

ص: 281

1- همان، آیه 59.

منظور از اقامه نماز چیست؟

در توضیح معنای اقامه باید گفت: اقامه از قیام است که قیام را به نماز نسبت می دهند، مثل (قد قامت الصلاه) و اقامه را به نمازگزار نیز نسبت می دهند، مثل: (قد قامت الصلاه).

قیام معنای جامعی دارد و اصل آن به معنای انتصاب؛ یعنی راست شدن و به پا ایستادن است و در هر معنایی که به کار برود به واسطه ملازمت و مناسبتی است که عادت بین آن معنا و معنای اصلی است، مثل این که قیام بر ذات حق تعالی اطلاق می شود. خداوند متعال می فرماید:

(هو الحی القيوم) (1)

در آیه دیگری می فرماید:

(شهد الله أنه لا إله إلا هو و الملائكة و أولوا العلم قائما بالقسط) (2)

قیام در این آیه به معنای حفظ، تربیت، تدبیر، مراقبت، قدرت، تسلط بر اشیا است.

البته در روایات بر حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قائم اطلاق شده، برای این که آن حضرت ایستاده و آماده برای ظهور و قیام به امر امامت است. (3)

قیام بر مردمان صالح که در امر ایمان و اطاعت ثابت و پابرجا هستند نیز

ص: 282

1- سوره بقره، آیه الکرسی. 2

2- سوره آل عمران، آیه 18.

3- تفسیر اطیب البیان: 1/ 151.

اطلاق می شود. در آیه شریفه ای می فرماید:

(من أهل الكتاب أمه قائمه) (1)

بر اولیای اطفال که مراقبت اموال و رسیدگی به کارهای آنها می کنند قیام گفته می شود.

به تسلط مردان بر زنان نیز گفته می شود: (الرجال قوامون على النساء) (2)

به تشکیل بازار و رواج آن قیام اطلاق می شود؛ در حدیثی آمده است:

لولا ذلك لما قام للمسلمين سوق. (3)

به روز رستاخیز نیز اطلاق می شود. مثل: (يوم يقوم النای لرب العالمين) (4)

به دین نیز گفته می شود: (دینا قیما) (5)

خلاصه این که قیام، به هر امری اطلاق می شود، مثل قیام به امر سلطنت، وزارت، تجارت، صنعت، زراعت و...

اما قیام نماز، به پا بودن آن است و جمله «قد قامت الصلاة» در اقامه نماز از باب مشارفه است، نظیر کلام حضرت علی اکبر (علیه السلام) که فرمود: «العطش قد قتلنی». (6)

ص: 283

1- سوره آل عمران، آیه 113

2- سوره نساء، آیه 34.

3- فرائد الاصول: 350 / 3

4- سوره مطلقین، آیه 6.

5- سوره انعام، آیه 161.

6- بحار الانوار: 43 / 45.

اقامه به معنای راست کردن و به پا داشتن است. در اقامه نماز بعضی گفته اند: به معنای اتیان به جمیع واجبات، مستحبات و آداب است.

بعضی گفته اند: به معنای حفظ نماز و ادامه آن است، چنان چه در آیه شریفه می فرماید: (الذین هم علی صلاتهم دائمون) (1)

بعضی گفته اند: به معنای ترک سستی و تهاون نسبت به نماز است.

و بعضی گفته اند: به جا آوردن نماز به حالت ایستاده است، چون نماز مشتمل بر قیام است.

اما حق این است که اقامه نماز به معنای حفظ و نگاه داری نماز از این است که مندرس و بی اهمیت شود و از بین برود که در فارسی از این، به پا داشتن نماز تعبیر می کنیم؛ یعنی ترویج و رونق دادن به نماز.

این معنا شامل اتیان نماز به جمیع واجبات و شرایط و آداب آن، ادامه آن و عدم تهاون و بی اعتنایی به آن، بیان احکام و ارشاد جاهل به آن، امر به اتیان و نهی از ترک آن می شود، چنان چه اقامه دین به اعلاء کلمه اسلام و ترویج و نشر معارف و احکام آن است.

در آیات شریفه به اقامه نماز امر و از اقامه کنندگان آن بسیار مدح شده و آن را از صفات و علامات مؤمن قرار داده شده است. در زیارات جامعه، ائمه هدا (علیهم السلام) به این صفت ستوده شده اند؛ بلکه نخستین صفت حمیده آنان شمرده شده است. آن جا که می خوانیم:

وأقمتم الصلاة وآتیتم الزکاه وأمرتم بالمعروف ونهیتم عن المنکر وجاهدتم فی الله حق جهاده.

ص: 284

و در زیارت وارث می خوانیم:

أشهد أنك قد أقيمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف ونهيت عن المنكر. (1)

ظاهر این است که ذکر اقامه صلاه و ایتاء زکات در وصف ائمه هدا (علیهم السلام) اشاره به مقام ولایت کلیه آنهاست که از آیه شریفه ولایت استفاده می شود. آن جا که می فرماید:

(إنما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة ويؤتون الزكاة وهم راعون) (2)

ذکر امر به معروف و نهی از منکر به مقام افضلیت اشاره دارد که این موضوع از این آیه شریفه استفاده می شود که می فرماید:

(كنتم خير امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر) (3)

و ذکر جهاد در وصف آنها به مقام اصطفاء، اجتناب و انتخاب آنان اشاره دارد که از این آیه شریفه استفاده می شود که می فرماید:

(وجاهدوا في الله حق جهاده هو اجتباكم) (4)(5)

در این زمینه شیخ صدوق که در کتاب توحید از امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در یک حدیث طولانی که معانی فصول اذان را بیان

ص: 285

1- مصباح المتعجل: 720.

2- سوره مائده، آیه 55.

3- سوره آل عمران، آیه 110.

4- سوره حج، آیه 78.

5- تفسیر اطیب البیان: 1/ 153.

می کند، در پایان آن فرمود:

ومعنى (قد قامت الصلاة) فى الإقامة أى: حان وقت الزياره والمناجاة وقضاء الحوائج ودرک المنى والوصول إلى الله عزوجل وإلى كرامته وغفرانه وعفوه ورضوانه (1)

معناى «قد قامت الصلاة» این است که وقت زیارت خدا و مناجات با او و قضای حوائج و رسیدن به آرزوها و وصول به خداوند تبارک و تعالی و به کرامات او و آمرزش و عفو و رضوان رسیده است.

اینها همه استفاده هایی است که در بازار خداوند سبحان به دست می آید. گویا اشتغال به نماز، داخل شدن در بازار برای کسب این ذخیره های پر قیمت است. پس گفتن اقامه بر اتیان به نماز شاید برای اقامه این بازار و قرار دادن آن پر منفعت و بی ضرر که کاملاً مورد رغبت است.

به خلاف انسانی که از این بازار اعراض می کند و آن را کساد قرار می دهد و بی ثمر که او بازار را ضایع کرده است.

بنابراین، اقامه نماز، وقتی تمام و کامل می شود که انسان نماز را انجام دهد، به طوری که محصل این ذخایر باشد که باید مستجمع جمیع اجزاء و شرایط باشد و هیچ مانعی در آن از نظر صورت و معنا در صحت و کمال نباشد.

این معنا از تفسیر پیش اخص و مشتمل بر آن است. چون ظاهر این است که ترتیب این غایات مذکوره بر نماز، به امور کثیرهای منوط است که کمتر می شود برای کسی همه آن حاصل شود. (2)

ص: 286

1- بحار الانوار: 134/84 ، باب اذان و اقامه.

2- تفسیر مجد البیان: 417/1.

تا این جا معنای اقامه کاملاً روشن شد. اکنون به معنای صلاه می پردازیم.

صلاه دو معنا دارد:

1. صلاه در لغت.

2. صلاه در شرع.

صلاه در لغت، به معنای اراده خیر است. این معنا را آیت الله طیب (رحمه الله) بهترین معنای لغوی می داند و نظر مفسران مشهور را که به معنای دعا می دانند، مخدوش می داند، چون صلاه، افعال و مشتقات آن به حرف «علی» مستعدی می شود. اگر به معنای دعا باشد، ضد مقصود را می فهماند و معنای آن نفرین می شود.

هم چنین نظریه کسانی را که صلاه را نسبت به خدا به معنای رحمت، نسبت به ملائکه استغفار و نسبت به مردم دعا می دانند؛ درست نمی داند. چون علاوه بر اشکال اول، در این جا لازمه اش این است که کلمه صلاه در آیه شریفه (إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) [\(1\)](#)

در اکثر از معنای واحد استعمال شده باشد، و این درست نیست.

بنابراین، ایشان معنای اراده خیر را بهترین معنا می دانند، به این جهت که آن معنای جامعی است که مصادیق آن متفاوت می شود. چون اراده خیر از خدا، عین فعل اوست. یعنی فعل از اراده جدا نیست.

ص: 287

پس صلاه نسبت به خدا همان فعل خیر که عبارت از انحاء رحمت، نعمت و برکت است.

و نسبت به ملائکه اراده خیر از ملائکه و نسبت به مردم طلب خیر از خداوند است و خیر تمام برکات و انحاء رحمت و نعمت های دنیوی و مشوبات

آخری و شفاعت و ارتقاع درجه و نظایر اینها را شامل می شود.

علاوه بر این، اگر صلاه از جانب خدا به معنای خصوص رحمت باشد در آیه شریفه: (أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمه) (1) عطف شیء بنفسه لازم می آید و حال آن که ظاهر در عطف، مغایرت است، ولی بنابر آن که معنای صلاه اراده خیر باشد، عطف خاص به عام شده و آن مستحسن است.

اما صلاه به حسب شرع، عبارت از فریضه اسلامی است که مرکب و معجون از قیام و قعود، رکوع و سجود، قرائت و تکبیر، تهلیل و تسبیح و تحمید و شهادت به وحدانیت حق و رسالت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) و درود و تسلیت است و به اختلاف مکلفین و اختلاف حالات و خصوصیات آنها مختلف می شود.

البته بحث در ثبوت حقیقت شرعی و این که آیا برای صحیح وضع شده یا اعم به اصول فقه مربوط است که آن جا بیان شده که در امثال این گونه فرائض حقیقت شرعی ثابت و موضوع برای صحیح است و اطلاق بر اعم، از باب مجاز است.

ص: 288

آیات و اخبار فراوانی در فضیلت و اهمیت آن نماز داریم. عقل نیز به اهمیت آن حکم می کند. ما در این جا به نقل کلام صاحب جواهر اکتفا می کنیم که از آیات و روایات متعدد استفاده شده است.

در «جواهر الکلام» چنین آمده است:

التي (تنهى عن الفحشاء والمنكر) (1) وبها تطفأ النيران (2) وقربان كل تقى (3) ومعراج كل مؤمن تقى، وتغسل الذنوب كما يغسل النهر الجاري درن الجسد وتكرارها كل يوم خمسا كتكراره (4)، وأوصى الله به المسيح مادام حيا (5) وغيره من الرسل (6) بل هي أصل الإسلام (7) وخير العمل (8) وخير موضوع (9) والميزان، والمعيار لسائر أعمال الأنام، فمن وفى بها استوفى أجر الجميع وقبلت منه كلها (10)

ص: 289

- 1- سوره عنكبوت، آیه 45
- 2- وسائل الشیعه، کتاب الصلاه، باب 3 من ابواب المراقبت، حدیث 7.
- 3- همان: باب 12 من ابواب اعداد الفرائض، حدیث 1.
- 4- همان: باب 2 من ابواب اعداد الفرائض، حدیث 3.
- 5- سوره مریم، آیه 32.
- 6- فروع الکافی: 214/2، باب حج الأنبياء علی، حدیث 7 از کتاب حج
- 7- وسائل الشیعه: باب 1 من باب مقدمه العبادات، حدیث 3.
- 8- تحف العقول: ص 198.
- 9- وسائل الشیعه: باب 42 من ابواب احکام المساجد، حدیث 1.
- 10- همان: باب 8 من اعداد الفرائض، حدیث 18

فهى حينئذ للأعمال بل للذين كالعمود للفسطاط (1)، ولذا كانت أول ما يحاسب به العبد وينظر فيه من عمله، فإذا قبلت منه نظر فى سائر عمل وقبل منه وإذا ردت لم ينظر فى باقى عمله ورد عليه (2) فلا- غرو لو سمي تاركها من الكافرين، بل هو كذلك لو كان الداعى له الاستخفاف بالدين. (3)

وهى التى لم يعرف الصادق (عليه السلام) شيئاً مما يتقرب به ويحبه الله تعالى بعد المعرفة أفضل منها (4) بل قال (عليه السلام) :

هذه الصلوات الخمس المفروضات، من أقامهن وحافظ على مواعيتهن لقي الله يوم القيامة، وله عنده عهد يدخل به الجنة، ومن لم يصلهن لمواعيتهن ولم يحافظ عليهن، فذلك لله إن شاء غفر له وإن شاء عذبه (5) وصلاه فريضه خير من عشرين حجه، كل حجه خير من بيت مملو ذهباً يتصدق منه حتى يفنى (6)

بل صلاه فريضه أفضل من ألف حجه كل حجه أفضل من الدنيا وما فيها (7)

وإن طاعه الله خدمته فى الأرض وليس شىء من خدمته يعدل

ص: 290

- 1- همان: حديث، 6.
- 2- همان: باب 8 من ابواب اعداد الفرائض، حديث 10.
- 3- همان: باب 11 من ابواب اعداد الفرائض، حديث 2.
- 4- همان: باب 10 من ابواب اعداد الفرائض، حديث 1.
- 5- همان: باب 1 من ابواب المواقيت، حديث 1.
- 6- همان: باب 10 من ابواب اعداد الفرائض، حديث 4 و 5 و 8.
- 7- همان.

الصلاه، فمن تتمه نادت الملائكه زكريا وهو قائم يصلى فى المحراب(1)

وإذا قام المصلى إلى الصلاه نزلت عليه الرحمه وناداه ملك: لو يعلم هذا المصلى ما فى الصلاه ما انفتل(2)

إلى غير ذلك مما ورد مما لا يحصى عدده كخبر الشامه وغيره.(3)

مع أن فى الاعتبار ما يغنى عن الآثار إذ قد جمعت ما لا يجمعه غيرها من العبادات من عباده اللسان والجنان بالقرائه والذكر والاستكانه والشكر والدعاء الذى ما يعبأ الله بالعباد لولاه، وظهور أثر العبوديه للمعبود بالركوع والسجود وجعل أعلى موضع وأشرفه على أدنى موضع أخفضه.

وقد كتب الرضا (عليه السلام) إلى محمد بن سنان فيما كتب من جواب مسائله: أن عله الصلاه أنها إقرار بالربوبيه لله عزوجل وخلع الأنداد وقيام بين يدى الجبار جل جلاله بالذل والمسكنه والخضوع والاعتراف والطلب للإقاله من سالف الذنوب ووضع الوجه على الأرض كل يوم إعظاما لله عزوجل، وأن يكون ذاكرا غير ناس، ولا بطرا على ذكر الله عزوجل بالليل والنهار، لئلا ينسى العبد سيده ومدبره وخالقه فيبطل ويطنغى ويكون فى ذكره لربه عزوجل وقيامه بين يديه زاجرا له عن

ص: 291

1- همان.

2- همان: باب 8 من ابواب اعداد الفرائض، حديث 3.

3- همان: باب 2 من ابواب اعداد الفرائض، حديث 9.

المعاصی، ومانعاً له من أنواع الفساد(1) وغير ذلك مما لا يخفى على من لاحظ أسرار الصلاة؛

نماز چیزی است که از کارهای زشت و ناروا جلوگیری می کند. به واسطه آن آتش دوزخ خاموش می شود. موجب تقرب هر پرهیزکار و وسیله ترقی هر مؤمن پاکی است. گناهان را می شوید هم چون نهر جاری که چرکی بدن را می شوید، تکرار آن در هر روز پنج مرتبه مانند تکرار شستن بدن در آن نهر است.

ص: 292

1- همان: باب 1 من ابواب اعداد الفرائض، حدیث 7، مع زیاده فی الوسائل: قال: لما هبط آدم من الجنة ظهرت به شامه سوداء من قرنه إلى قدمه، فطال حزنه وبكائه على ما ظهر به. فأتاه جبرئيل (عليه السلام) فقال: ما يبكيك يا آدم؟ فقال: من هذه الشامه التي ظهرت بي. قال: قم يا آدم! فصل فهذا وقت الصلاة الأولى. فقام وصلى، فانحطت الشامه إلى عنقه. فجاء في الصلاة الثانية، فقال: قم فصل يا آدم! فهذا وقت الصلاة الثانية. فقام فصلى فانحطت الشامه إلى سرتة. فجاءه في الصلاة الثالثة فقال: يا آدم! قم فصل فهذا وقت الصلاة الثالثة. فقام فصلى فانحطت الشامه إلى ركبته. فجاءه في الصلاة الرابعة فقال: يا آدم! قم فصل فهذا وقت الصلاة الرابعة. فقام فصلى فانحطت الشامه إلى قدميه. فجاءه في الصلاة الخامسة فقال: يا آدم! قم فصل فهذا وقت الصلاة الخامسة. فقام فصلى فخرج منها، فحمد الله وأثنى عليه. فقال جبرئيل: يا آدم! مثل ولدك في هذه الصلاة كمثلك في هذه الشامه، من صلى من ولدك في كل يوم وليله خمس صلوات خرج من ذنوبه كما خرجت من هذه الشامه.

خداوند حضرت مسیح را مادامی که زنده بود به نماز سفارش فرموده، هم چنین غیر مسیح از پیامبران دیگر را؛ بلکه نماز اصل اسلام و بهترین عمل و بهترین چیزی است که از جانب شرع وضع شده. نماز میزان و معیار و وسیله سنجیدن دیگر اعمال مردم است. پس کسی که نماز را کامل به جا آورد همه اعمال او مستوفی و کامل خواهد بود و همه آنها از وی پذیرفته میشود. به این جهت نماز نسبت به اعمال دیگر؛ بلکه نسبت به دین چون عمود است نسبت به خیمه و از این جهت نماز نخستین چیزی است که از اعمال بنده مورد حساب قرار می گیرد و در آن نگاه می شود. پس هر گاه نماز پذیرفته شد در اعمال دیگر او نظر می شود و از وی پذیرفته می گردد و هر گاه نماز رد شود در دیگر اعمال او نظر نشود و مردود می گردد.

بنابر این، شگفت نباشد اگر تارک نماز از کفار نامیده شود. بلکه چنین است اگر علت ترک نماز استخفاف به دین باشد.

نماز چیزی است که حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

چیزی را بعد از معرفت نمی شناسم که از نماز در نزد خدا مقرب تر و محبوب تر باشد.

بلکه حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: هر کس که نمازهای واجب پنج گانه را به پا دارد و بر اوقات آنها محافظت کند، روز قیامت خدا را در حالی ملاقات کند که برای او نزد خدا عهدی باشد که به واسطه آن داخل بهشت گردد و کسی که این نمازها را به وقتش انجام ندهد

و بر آنها مواظبت ننماید. پس آن حق خدا و خاص اوست که اگر بخواهد او را بیامرزد و اگر بخواهد او را عذاب نماید.

نماز واجب بهتر از بیست حج است که هر حتی بهتر از اتاقی است که از طلا بر باشد و همه آنها را در راه خدا صدقه بدهند.

بلکه نماز واجب، از هزار حج بهتر است که هر حتی از دنیا و آن چه در دنیاست بهتر است.

به راستی که اطاعت خدا، خدمت او در زمین است و هیچ خدمتی با نماز برابری نمی کند. از همین جهت فرشتگان حضرت زکریا را ندا دادند و حال آن که در محراب عبادت نماز می گزارد.

هنگامی که نمازگزار برای نماز به پا می شود، رحمت حق از آسمان تا زمین بر وی فرود می آید و فرشتگان او را احاطه می کنند و فرشته ای ندا می کند: اگر نمازگزار بداند آن چه در نماز است از آن غافل نمی شود.

و روایات دیگری که درباره نماز وارد شده، مانند خبر شامه و غیر آن، با آن که آن چه به حسب اعتبار در نماز است و الکافی و بی نیاز کننده از آثار است، زیرا در آن نماز عباداتی جمع شده که در غیر نماز جمع نشده، نظیر عبادت زبان و دل که به وسیله قرائت و ذکر و تضرع و شکر و دعا انجام می شود، همان دعایی که اگر نباشد خداوند به بندگان اعتنا نمی کند.

هم چنین ظاهر شدن اثر بندگی نسبت به معبود به واسطه رکوع و

سجود و شریف ترین و عالی ترین موضع بدن را بر پست ترین و پایین ترین موضع (یعنی خاک) نهادن.

حضرت امام رضا (علیه السلام) در پاسخ مسائل محمد بن سنان نوشت:

علت نماز این است که نماز اقرار به ربوبیت خدای متعال، نفی شریک و همتا برای او، ایستادن در مقابل خداوند جبار به حالت ذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف و طلب برای گذشتن از گناهان گذشته و نهادن صورت بر زمین در هر روز به جهت تعظیم خداوند متعال است و این که همیشه به یاد خدا بوده و فراموش کار و غافل از ذکر خدا نباشد و ایستادن در مقابل خدا و خودداری از معاصی و مانع از انواع فساد است.

و روایاتی دیگر که در بیان اسرار صلاه آمده است. (1)

حقیقت نماز چیست؟

در یک بررسی می توان نماز را به انسان کامل تشبیه کرد؛ همین طوری که انسان کامل از جسم و روح ترکیب یافته نماز نیز از جسم و روح ترکیب یافته است.

جسم نماز همین اجزا است و روح آن عبارت از امور معنوی قلبی است که رأس آنها قصد قربت، خلوص نیت و حضور قلب است.

همین طوری که روح انسان دارای مراتب متفاوتی است، روح نماز نیز مراتب متفاوتی دارد.

ص: 295

1- تفسیر اطیب البیان: 154/1 - 158.

همان طوری که جسم انسان اجزای متفاوتی نظیر اجزای رئیسه و غیر رئیسه دارد، نماز نیز دارای اجزای رئیسه است، مثل ارکان و اجزای غیر رئیسه مثل بقیه اجزا.

نماز مترتب می شود بر حضور قلب و امور دیگری مثل فراغ قلب از غیر خدا و خضوع و خشوع و تعظیم نسبت به معبود و هیبت از جلال او، رجا و امید به رحمت و لطف او، خوف از سخط و غضب او، حیا و ادب و تفهم معانی قرآن و ادعیه و اذکار و توجه به لطایف آن، خالی بودن دل از موانع قبول، مانند کبر، عجب، حسد، عقوق والدین، قطع رحم، نشوز و دیگر اخلاق رذیله و معاصی و اعمال ناپسندیده که بحث در اطراف اینها مستلزم خروج از اختصار می شود، ولی بعضی از آیات و روایات وارده از معصومان علت را ذکر می کنیم. (1)

حقیقت نماز در قرآن

آیاتی در قرآن کریم در وصف مؤمنان آمده است. در آیه ای می فرماید:

(الذین هم فی صلاتهم خاشعون) (2)

مؤمنان کسانی هستند که در نمازشان خاشع هستند.

در آیه دیگری می فرماید:

(أقم الصلاة لذكرك) (3)

نماز را به پای دار برای این که به یاد من باشی.

ص: 296

1- همان: 148/1

2- سوره مؤمنون، آیه 2.

3- سوره طه، آیه 14.

در این آیه شریفه نتیجه نماز را توجه به خدا دانسته است و در مقابل، کسانی را که از نماز غافل هستند مذمت نموده و چنین فرموده است:

(فویل للمصلین* الذین هم عن صلاتهم ساهون) (1)

وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافل هستند.

یعنی چنین افرادی به غایت، نتیجه و روح نماز توجه ندارند.

در آیه دیگر می فرماید:

(لا تقربوا الصلاه وأنتم سكارى حتی تعلموا ما تقولون) (2)

در حالت مستی به نماز نزدیک نشوید تا آن گاه که بدانید چه می گوئید.

در این آیه به قرینه «حتی تعلموا ما تقولون» می شود سکر و مستی به معنای عام آن مراد باشد که شامل همه مستی ها گردد؛ یعنی مستی مال دنیا، هواها، شهوات نفسانی و...

خداوند متعال در مذمت منافقان می فرماید:

(وإذا قاموا إلى الصلاه قاموا کسالی) (3)

هر گاه برای نماز به پا می شوند به کسالت و بی حالی به پا می شوند.

در آیه دیگری می فرماید:

(ولا یأتون الصلاه إلا وهم کسالی) (4)

نماز را به جا نمی آوردند مگر در حالی که کسل و بی حال هستند.

ص: 297

1- سوره ماعون، آیات 4 و 5.

2- سوره نساء، آیه 43

3- همان، آیه 142.

4- سوره توبه، آیه 54.

درباره حقیقت نماز روایات فراوانی نقل شده است. در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

لا ينظر الله إلى صلاة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه؛⁽¹⁾

خداوند به نمازی که انسان قلبش را با بدنش حاضر نکند توجه نمی نماید.

در حدیث دیگری می فرماید:

ليس من عبد يقبل بقلبه على الله في صلاته ودعائه إلا أقبل الله عليه بقلوب المؤمنين و أیده مع مودتهم إياه بالجنة؛⁽²⁾

هیچ بنده ای نیست که به قلبش در نماز و دعا به خدای رو آورد، جز این که خداوند دل های مؤمنان را به او متوجه نماید و با دوستی ایشان او را در بهشت تأیید کند.

در روایت دیگر حضرت امام باقر (علیه السلام) فرمودند:

إن العبد ليرفع من صلاته نصفها أو ثلثها أو ربعها أو خمسها، فما يرفع له إلا ما أقبل عليه بقلبه ...⁽³⁾

به راستی که نماز بنده بالا می رود نصف آن، ثلث آن، ربع آن و خمس آن و به درجه قبولی نمی رسد مگر آن مقدار از نماز که در

ص: 298

1- جامع السعادات: 262 / 3.

2- من لا يحضره الفقيه: 209 / 1.

3- الكافي: 363 / 3 حدیث 2.

آن، اقبال و توجه داشته باشد...

درباره رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت شده:

إذا قام إلى الصلاة كان له أزيز كأزيز المرجل؛(1)

هرگاه وجود مقدسشان به نماز می ایستادند، جوششی مانند جوشش دیگ برایشان بود.

درباره امیر مؤمنان علی (علیه السلام) این گونه روایت شده:

إذا أخذ في الوضوء يتغير وجهه من خيفه الله، وإذا حضر وقت الصلاة يتزلزل ويتلون. فقيل له: مالك يا امير المؤمنين؟ فيقول: جاء وقت أمانه عرضها الله على السماوات والأرض والجبال، فأبين أن يحملنها وأشفقن منها، وحملها الإنسان؛(2)

هرگاه حضرتشان شروع به وضو می کردند، رنگ صورتشان از خوف خداوند دگرگون میشد، آن گاه که وقت نماز میشد می لرزیدند و رنگ صورتشان تغییر می کرد. گفته شد: ای امیر مؤمنان برای شما چه شده است؟ و می فرمودند: آمده است وقت امانتی که خداوند آن را بر آسمانها، زمین و کوه ها عرضه کرد و آنها ابا کردند که آن را

پذیرند و انسان آن را پذیرفت.

در حق حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) چنین رسیده است:

تنهج في الصلاة من خيفه الله تعالى؛(3)

حضرتشان از خوف خدای متعال در نماز به تندی نفس می زدند.

ص: 299

1- بحار الانوار: 287/17 .

2- جامع السعادات: 263 /3 .

3- بحار الانوار: 258 /81 .

درباره امام مجتبی (علیه السلام) این گونه آمده است:

إذا فرغ من وضوئه يتغير لونه ويقول: حق على من أراد أن يدخل على ذي العرش أن يتغير لونه؛(1)

هر گاه از وضو فارغ می شدند رنگشان تغییر می کرد و می فرمود: سزاوار است بر کسی که می خواهد بر خداوند عرض وارد شود، این که رنگش دگرگون شود.

درباره حضرت امام سجاد (علیه السلام) چنین نقل شده است:

أصفر لونه ويقول: أتدرون بين يدي من أريد أن أقوم؛(2)

رنگ حضرت زرد میشد و می فرمودند: آیا میدانید در مقابل چه کسی می خواهم بایستم؟

در نقلی آمده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اباذر غفاری می فرماید:

يا أباذر! أعبد ربك كائك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك(3)

ای اباذر! پروردگار خود را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی، چرا که اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند.

ص: 300

1- همان.

2- همان.

3- امالی شیخ طوسی: 526

(ومما رزقناهم ينفقون)؛

از بعضی از آن چه به آنها روزی کرده ایم، انفاق می نمایند.

انفاق در راه خدا

این صفت سوم از صفات اهل تقوا و پرهیزکاران است که اهل انفاق هستند و چیزهایی که دارند همه را خودشان مصرف نمی کنند، بلکه حالت انفاق دارند و اهل بخل نیستند.

رزق عام

البته این حالت به اموال اختصاص ندارد، بلکه علم خود را نیز در مردم نشر می دهند. چون رزق معنای عامی دارد که شامل آن چه از جانب خداوند به انسان عنایت شده، می شود، چنان که در دعایی که از معصومان (علیهم السلام) وارد شده چنین می خوانیم:

اللهم ارزقني عقلا كاملا ولبا راجحا وعلما نافعا ومالا كثيرا وجاها عظيما وولدا صالحا وإيمانا ثابتا وخير الدنيا والآخرة وحياه طيبه وشفاعة مقبولة وحج بيتك وزياره قبر نبيك والأئمة المعصومان والدفن في جوارهم والحشر معهم.

منظور از رزق، فقط رزق حلال است، اما حرام نعمت نیست؛ بلکه بلا است، گرچه صاحبش خیال کند که نعمت است. از این رو پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در

ألا- إن روح الأمين نفث في روعى أنه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها، فاتقوا الله وأجملوا في الطلب، ولا يحملكم استبطاء شيء من الرزق أن تطلبوه بشيء من معصية الله، فإن الله تعالى قسم الأرزاق بين خلقه حلالا ولم يقسمها حراما. فمن اتقى الله وصبر أتى رزقه من حله، ومن هتك حجاب الله عز وجل وأخذ من غير حله، قض به من رزقه الحلال وحوسب عليه؛

آگاه باشید که روح الامین در قلب من الهام نمود که صاحب روحی نمی میرد مگر این که به طور کامل روزیش به او برسد. پس از خدا بترسید و در طلب روزی اجمال کنید (از راه نیکو و صحیح تحصیل روزی نمایید)، دیر رسیدن روزی شما را وادار نکنند که آن را در راه معصیت خداوند طلب کنید، زیرا خداوند روزیها را حلال بین مردم تقسیم فرموده و حرام را تقسیم نکرده است. پس کسی که تقوا پیشه کند و صبر نماید روزی او از راه حلال به او می رسد و کسی که پرده دری کند و روزی را از راه حرام به دست آورد، قسمت حلال او چیده و بریده می شود و مورد محاسبه و بازپرسی قرار می گیرد. (1)

دلیل عام بودن معنای روزی روایتی است که ابن بابویه قمی، عیاشی و صاحب «مجمع البیان» از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند. امام (علیه السلام) در تفسیر در این آیه شریفه فرمودند:

ص: 302

أى مما علمناهم يثون؛(1)

یعنی از آن چه به آنها تعلیم میکنیم منتشر می سازند.

اما این که بعضی از مال خود را انفاق می کنند، نه همه آن را از کلمه «من» در (مما) معلوم می شود. در آیه شریفه دیگری می فرماید:

(ولا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك ولا تبسطها كل البسط) (2)

و در آیه شریفه ای می خوانیم:

(والذين إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما) (3)

در این دو آیه دلالت واضح است که همه مال را نباید انفاق کرد.

این در رزق غیر روحانی است که اموال باشد، اما علم که رزق روحانی است بعضی گمان کرده اند که انفاق آن حد و اندازه ندارد، ولی این گمان درست نیست، بلکه در علم نیز که رزق روحانی است بذل آن حد و اندازه دارد و باید انسان حالت سکوت و آرامش داشته باشد که هم برای سلامت نفس خود و هم برای تمام نشدن آن چه نزد اوست.

البته این در علم باطن روشن است، به جهت این که اگر مبالغه در بذل آن بکند لازمه آن که تمام شدن «ما عنده» است. علاوه بر این، طبق نقلی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای فرمود:

واعلموا أن عباد الله المستحفظين علمه، يصونون مصونه، ويفجرون عيونه.. (4)

ص: 303

1- تفسیر مجمع البیان: 87/1

2- سوره اسراء، آیه 29.

3- سوره فرقان، آیه 67.

4- نهج البلاغه: 196

و در حدیثی آمده که فرمودند:

ولا کل ما یقال حان وقته ولا کل ما حان وقته حضر أهله: (1)

این گونه نیست که هر چه گفتنی است وقت آن رسیده باشد و نه هر چه وقت آن رسیده باشد، اهل آن که لیاقت آن را داشته باشند، حاضر باشند.

اما در علم ظاهر عالم به زمانی نیاز دارد که فکر کند و مطالعه نماید و زمانی برای توجه به خداوند لازم داد و کارهای دیگر.

بنابر این مقداری از وقت خود را می تواند صرف تعلیم علم کند و این حد آن است و همان بعض نیز شرایطی دارد که باید حاصل شود که هم در خودش باید با دلیل متقن برای او روشن باشد و هم دیگری طالب آن باشد و شرایط فهمش در او باشد.

در این آیه شریفه رزق به خداوند اضافه شده، معلوم می شود که فقط رزق حلال مراد است. چون خداوند فقط رزق حلال می دهد. اما خود انسان حرامها را حرام می کند؛ هر چند کلمه «رزق» را مطلق بدانیم و بگوییم: به هر دو مورد رزق اطلاق می شود.

اما حق این است که فقط به حلال آن، رزق اطلاق می شود. این واضح است، چون انفاق حرام علاوه بر این که نشانه پرهیزکار نیست، بلکه خود عمل حرام دیگری است که دهنده آن مرتکب می شود و آن فاعل قابل مدح نیست.

انفاق نیز مطلق است؛ هم اتفاقات واجب مثل زکات، خمس و... را شامل می شود و هم اتفاقات مستحب مثل هدیه و احسان به دیگران به طرق مختلف.

ص: 304

و الذين يؤمنون بما أنزل إليك و ما أنزل من قبلك و بالآخره هم يوقنون (4)

اهل تقوا كسانى هستند كه ايمان مى آورند به آن چه به تو نازل شده و آن چه به پيامبران پيشين نازل شده و به جهان آخرت يقين دارند.

نکاتی جالب

در اين جا به مناسبت چند بحث مطرح مى شود:

بحث اول: چرا (الذين يؤمنون) تکرار شده است؟ (1)

بعضى گفته اند: مراد از مؤمنان در اين جا، مؤمنان اهل کتاب مثل عبدالله بن سلام و امثال او هستند، ولى اين وجه به دو جهت مردود است:

نخست آن كه دليلى بر اختصاص نداريم و ايمان به انبيا پيشين بر همه مؤمنان لازم است. چنان چه در آيه شريفه مى فرمايد:

(آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المومنون كل آمن بالله و ملائكته و كتبه و رسله لا تفرق بين أحد من رسله) (2)

در اين جا لزوم ايمان به انبيای پيشين را بيان نموده است.

دوم آن كه آيه شريفه در بيان صفات پرهيزكاران است و پرهيزكاران شامل جميع طبقات مؤمنان هستند.

ص: 305

1- تفسير اطيبي البيان: 241 / 1.

2- سوره بقره، آيه 285.

بعضی گفته اند: ایمان «بما انزل الیک» یکی از افراد ایمان به غیب است و این از باب ذکر خاص بعد از عام است.

به نظر می رسد این دیدگاه نیز درست نیست، چون ظاهر آیه با آن مغایرت دارد، مخصوصاً با تکرار لفظ موصول.

بعضی گفته اند: نسبت بین غیب که متعلق ایمان در آیه قبل است و «ما انزل» که متعلق ایمان در این آیه است، عموم من وجه است. چون بعضی از «ما أنزل» غیب است و بعضی از آن، غیب نیست و بعضی از غیب هم «ما أنزل» هست و بعضی از آن «ما أنزل» نیست و پرهیزکاران باید به هر دو ایمان بیاورند.

ولی حق این است که ایمان به غیب همه امور اعتقادی را شامل می شود و ایمان «بما انزل» عبارت از تصدیق بما جاء به النبی (صلی الله علیه و آله)؛ یعنی تصدیق به آن چه پیامبر (صلی الله علیه و آله) از جانب خدا آورده است؛ مثل احکام، اخلاقیات، امامت، معاد جسمانی و... که از لوازم تصدیق نبوت است و چون این دو با هم فرق دارند از این جهت تکرار شده است.

از طرفی، منافات ندارد که بعضی از امور اعتقادی جزء ایمان به غیب باشد و هم چون صادق مصدق خبر داده جزء تصدیق بما جاء به النبی (صلی الله علیه و آله) باشد.

موارد نازل شده بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)

بحث دوم در بیان کلمه (ما أنزل إلیک) است. در این بحث می گوئیم:

چیزهایی که به حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده متعدد است:

1. قرآن،

2. دستورات اسلام.

منظور از دستورات اسلام همان بیان عقاید حقه، اخلاق فاضله و وظایف

ص: 306

عملی است که به آنها اصول دین، فروع دین و اخلاق گفته می شود که موجب سعادت بشر و نجات از مهالک دنیا و جهان آخرت است.

اینها از طریق وحی به حضرت خاتم الأنبياء (عليهم السلام) نازل شده و آن حضرت به اوصیای خودشان منتقل فرموده اند.

3. علمی که به آن حضرت افزوده شده است.

یک قسمت از آن علوم از لوازم رسالت است، مثل عالم بودن به آن چه امت او تا دامنه قیامت به آن محتاجند و حل مشکلات و دفع شبهات آنها.

البته این قسم به وجهی شامل همان قسم دوم است.

و قسم دیگر علم به زبان آنها؛ بلکه چون حضرتش بر جن و انس مبعوث هستند باید زبان جن و انس را بدانند و بر حل مشکلات و دفع شبهات و رفع احتیاجات آنها قادر باشند.

علم غیب در آیات و روایات

یک قسمت دیگر، فضائل و مناقب آن حضرت است، مانند دانا بودن به زبان حیوانات، دارا بودن علم غیب از علوم «ما کان وما یکون وما هو کائن».

این قسمت اخیر از طریق آیات و اخبار به تواتر اجمالی ثابت شده است، اگر چه از ظواهر بعضی آیات خلاف آن استفاده می شود، مثل آیه ای که می فرماید:

(و لو کنت أعلم الغیب لأستکثرت من الخیر) (1)

اگر من علم غیب می دانستم زیادتی خیر را طلب می نمودم.

ص: 307

و آیه دیگری می فرماید:

(قل لا أقول لكم عندی خزائن الله ولا أعلم الغیب) (1)

بگو: نمی گویم نزد من خزینه های خدا است و نه علم غیب می دانم.

و در آیه دیگری می خوانیم:

(قل لا یعلم من فی السماوات و الأرض الغیب إلا الله) (2)-

بگو: هیچ کس در آسمان و زمین غیب را نمی داند جز خدا.

اما در آیه شریفه دیگر آمده است:

(عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحدا* إلا من ارتضی من رسول) (3)

خداوند عالم به غیب است و کسی را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر کسی که از رسولان مورد رضای او باشند.

در این آیه افاضه غیب را به فی الجملة - به بعضی پیامبران اثبات می کند و معلوم است که در میان پیامبران مصداق اکمل و اتم مرتضی و پسندیده خدا بودن، حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) است.

از طرفی می شود آیاتی که علم غیب از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را نفی می کنند، این گونه حمل کرد که تا از طرف حق به وی افاضه نشود نمی داند. چنان چه در آیه شریفه می خوانیم:

(و کذلک أوحینا إلیک روحا من أمرنا ما کنت تدری ما الکتاب ولا الإیمان) (4)

ص: 308

1- سوره انعام، آیه 50.

2- سوره نمل، آیه 65.

3- سوره جن، آیات 26 و 27.

4- سوره شورا، آیه 52.

هم چنین ما روحی را که از عالم امر ماست به سوی توحی فرستادیم و حال آن که تو نمی دانستی کتاب و ایمان چیست.

این معنا از آیه فوق استفاده می شود و علما در کتب روایی بسایی مستنقذ کرده اند که ائمه معصومان (علیهم السلام) در شبهای جمعه علمشان زیاد می شود. (1) و اگر این گونه نبود علمشان تمام می شد. در باب دیگری آمده است که هر گاه ائمه (علیهم السلام) بخواهند چیزی را بدانند می دانند.

در کتاب شریف «الکافی» آمده است: عمار ساباطی از حضرت امام صادق (علیه السلام) سؤال کرد: آیا امام، علم غیب می داند؟

حضرت فرمودند: نه، ولی هرگاه بخواهد چیزی را بداند خداوند او را آگاه می کند. (2)

هم چنین در باب دیگری آمده که ائمه (علیهم السلام) می دانند کی می میرند و آنان به اختیار خود می میرند. (3)

پرسی درباره علم غیب و پاسخ آن

این روایات و روایات دیگری از این قبیل اشکالاتی تولید نموده که اگر پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به همه چیز عالم بود، چرا با منافقان معاشرت می کرد و آنان را از اطراف خود دور نمی نمود تا فتنه و فساد ایجاد نکنند؟

ص: 309

1- تفسیر اطیب البیان: 244/1.

2- الکافی: 257/1 حدیث 4.

3- مراجعه شود به الکافی، کتاب الحججه.

اگر علی (علیه السلام) از همه چیز آگاه بود؛ خوابیدن او در جای پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) در ليله المبيت، مقاتله او با شجاعان عرب و بردن سوره براءت به مکه برای او منقبت و فضیلتی نبود.

چرا آن حضرت در شب نوزدهم به محراب مسجد رفت تا مورد ضرب ابن ملجم قرار گیرد؟

چرا ائمه (علیهم السلام) اقدام به خوردن سم می نمودند؟

و پرسش های دیگر.

در توضیح این مطلب به طوری که از اخبار استفاده می شود می گوئیم: برای خداوند دو لوح؛ یعنی دو علم است.

1. لوح محفوظ که همان عسلومی است که به انبیا، اوصیا و فرشتگان افزوده می شود.

2. لوح محو و اثبات که مختص به ذات باری تعالی است. چنان چه از این دو آیه شریفه استفاده می شود، آن جا که می فرماید:

(يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ). (1)

و در آیه شریفه می فرماید:

(بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ* فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ). (2)

هم چنین در کتاب شریف «الكافی» آمده است: حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود:

ص: 310

1- سوره رعد، آیه 39.

2- سوره بروج، آیات 21 و 22

إن لله علمین: علم مکنون ومخزون لا یعلمه إلا هو، من ذلك یكون البداء، وعلم علمه ملائکته ورسله وأنبیائه فنحن نعلمه (1)

برای خداوند دو علم است:

علمی که پوشیده و مخزون است و جز او کسی نمی داند و بداء از این علم است.

و علمی که فرشتگان و پیامبرانش را تعلیم می کند و ما آن را می دانیم. بنابر این، مراد از علم غیبی که نمی دانند و علمی که شبهای جمعه به آنها افزوده می شود، علم لوح محو و اثبات است.

هم چنین موضوع لیله المیت، مقاتله با شجاعان، بردن سوره براءت و مواردی از این قبیل از لوح محو اثبات است و تا مشیت آنها که عین مشیت حق است، تعلق نگیرد که بدانند نمی دانند.

از طرفی، معاشرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با منافقان و امثال این امور، روی دستور ظاهر اسلام است که هر کس شهادتین را اظهار نمود تا به اسباب عادی خلاف آن ثابت نشده، باید حکم اسلام بر آن بار نمود.

اما رفتن امیرالمؤمنین (علیه السلام) به محراب زکریا، رفتن امام حسین (علیه السلام) به کربلا و شرب سم دیگر ائمه (علیهم السلام) بنا به مقتضای حکمت و مصلحت و تسلیم شدن به فرمان و قضای الهی بوده، چنان چه اگر پیامبر و امام به مؤمنی امر کنند که به جهاد دشمن برود و به او خبر دهند که کشته می شوی، رفتن او به جهاد واجب است با این که می داند کشته می شود.

گفتنی است که تفصیل این مطلب در کتاب «کلم الطیب» بیان شده است. (2)

ص: 311

1- الکافی: 147/1 حدیث 08

2- تفسیر اطیب البیان: 245/1.

در این جا مناسب است اقسام وحی با کیفیت آنها ذکر شود.

در چگونگی و کیفیت وحی سه نظریه وجود دارد:

1. نظریه متکلمان

متکلمان از علما که غیر از ذات اقدس احدیت به وجود مجردات دیگری اعتقاد دارند، مثل حضرت جبرئیل که می گویند: به وجود عنصری مادی بر شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به همین وجود جسمانی از آسمان دنیا نازل و به زبان مادی، همین الفاظ و اصوات ظاهری را به گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) می رساند و آن حضرت با همین چشم ظاهری او را می دید.

البته ظواهر اخبار و آیات نیز بر همین معنا دلالت دارد.

2. نظریه حکما

اینان حضرت جبرئیل را عقل عاشر و عقل مدبر این عالم می دانند و عقل حضرت را گویند به مرتبه چهارم عقل (1) که عقل مستفاد است و به عقل فعال ارتباط و اتصال پیدا نموده و از آن استفاده می نماید و این استفاده را وحی می نامند.

3. نظریه تحقیق

این نظریه معنایی است که از مضامین آیات و روایات استفاده می شود، به

ص: 312

1- حکما برای عقل چهار مرتبه قائلند: عقل هیولانی، عقل بالملکه، عقل بالفعل و عقل مستفاد

این تفصیل که وحی اقسامی دارد:

قسم اول این که وحی از جانب حق بلا واسطه به مقام عسقلانی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) که از آن به قلب تعبیر می شود . افاضه می گردد، چنان چه در آیه شریفه می خوانیم:

(ثم دنا فتدلی *فکان قاب قوسین أو أذنی *فأوحی إلی عبده ما أوحی) (1)

سپس نزدیک آمد، پس به مقام قرب بین دو قوس یا نزدیک تر رسید. پس خدا به بنده خود وحی فرمود آن چه وحی فرموده است.

دلیل دیگر مفاد فرمایش خود حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است که می فرماید:

إن مع الله حالات لا یحتملها ملک مقرب ولا نبی مرسل. (2)

این مرتبه نیز دارای مراتبی است:

یک مرتبه به مشاهده انوار الهی و تجلی عظمت است، همان تسجلی که قسمت مختصری از آن را حضرت موسای کلیم (علیه السلام)، طاقت نیاورد و غش کرد. قرآن کریم می فرماید:

(فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا) (3)

پس وقتی پروردگار موسی در کوه تجلی کرد، کوه را از هم پاشیده قرار داد و موسی در حالی که بی هوش شد، افتاد.

ص: 313

1- سوره نجم: آیات 8-10.

2- جامع السعادات: 1 / 38.

3- سوره اعراف، آیه 143.

مرتبۀ دوم ایجاد کلام و استماع آن است، چنان چه برای حضرت موسای کلیم (علیه السلام) بود. قرآن کریم می فرماید:

(وکلّم الله موسى تکلیما) (1)

قطعا خدا با موسی سخن گفت.

مرتبۀ سوم اخذ از جبرئیل از جنبه روحانی است، چنان چه از آیه شریفه استفاده می شود، آن جا که می فرماید:

(ولقد رآه نزله آخری * عند سدره المنتهی * عندها جنه المأوی) (2)

به تحقیق پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) جبرئیل را در مرتبۀ دیگر نزد سدره المنتهی دید که نزد سدره المنتهی بهشت است.

هم چنین از آیه شریفه دیگر استفاده می شود که می فرماید:

(إن هو إلا وحی یوحی * علمه شدید القوی) (3)

مرتبۀ چهارم اخذ از جبرئیل و دیگر فرشتگان از جنبه جسمانی است و این هم بر دو قسم است:

قسم اول. حضرت صورت آنها را می بیند و صدای آنها را می شنود، چنان چه حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) و حضرت لوط (علیه السلام) را به هنگام بشارت به اسحاق و خبر دادن از هلاکت قوم لوط، آنها را مشاهده نمودند. (4)

قسم دوم. آنان فقط صدای ملک را می شنیدند.

مرتبۀ پنجم این است که در خواب به او وحی می رسد، چنان چه برای

ص: 314

1- سورة نساء، آیه 164

2- سورة نجم، آیات 13 - 15.

3- همان، آیات 4 و 5. :

4- سورة ذاریات، آیات 24 - 37.

حضرت ابراهیم (علیه السلام) بود. قرآن کریم در این باره می فرماید:

(یا بنی اِنی اری فی المنام اَنی اذبحک) (1)

حضرت ابراهیم (علیه السلام) به اسماعیل (علیه السلام) فرمود: ای پسرک! من در خواب دیدم که تو را ذبح می کنم.

و چنان چه حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عملیات شجره ملعونه بنی امیه را در عالم رؤیا دید.

خلاصه این که تمام این اقسام و مراتب برای حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) بوده، لکن دیگر انبیا دارای مراتب مختلف بوده اند.

آن چه بر پیشینیان نازل شده

بحث سوم: در بیان (ما أنزل من قبلک) است.

مراد از آن، جمیع اموری است که بر پیامبران پیشین از حضرت آدم (علیه السلام) تا حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شده است که در بعضی روایات تعداد انبیا را یکصد و بیست و چهار هزار ذکر کرده اند و در میان آنها پنج نفر اولوالعزم هستند:

1- حضرت نوح (علیه السلام)

2- حضرت ابراهیم (علیه السلام)

3- حضرت موسی (علیه السلام)

4- حضرت عیسی (علیه السلام)

5- حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

ص: 315

1- سورة صافات، آیه 102.

چه چیزهایی بر پیامبران پیشین نازل شده است؟

چیزهایی که بر پیامبران پیشین نازل شده است، پنج مورد است:

1- کتب آسمانی

کتب آسمانی مثل صحف آدم، شیث، ابراهیم و ادريس (عليهم السلام)، تورات موسی و زبور داوود و انجيل عیسی (عليهم السلام).

شیخ طبرسی (رحمه الله) در «مجمع البیان» از ابوذر روایت کرده که کتب انبیای سلف صد و بیست و چهار کتاب بوده است.

علامه مجلسی (رحمه الله) در خاتمه کتاب دعا حدیث مفصلی را درباره صحف ادريس (عليه السلام) روایت کرده و حدیثی را درباره صحف ابراهیم عل نقل کرده که آنها بیست صحیفه است.

از ابوذر روایت کرده که می گوید: از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسیدم: صحف ابراهیم (عليه السلام) چیست؟

فرمود: تمامش امثال است و امثال به مواعظ تفسیر شده است.

و از صحف موسی (عليه السلام) پرسیدم؟

فرمود: تمامش عبرت است.

2- اعتقادات حقه

اعتقادات حقه از توحید، عدل، نبوت، امامت، معاد و لوازم آنها که تمام انبیا (عليهم السلام) مأمور به تبلیغ آنها بوده اند، بلکه مأمور به اخذ میثاق درباره نبوت پیامبر

خاتم (صلی الله علیه و آله) و اوصیای آن حضرت نیز بوده اند. چنانچه از این آیه شریفه استفاده می شود که می فرماید:

ص: 316

(وإذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمه ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه قال ء أقررتم و أخذتم على ذلكم إصرى قالوا أقررنا قال فاشهدوا و أنا معكم بين الشاهدين) (1)

و یاد کن زمانی را که خدا از پیامبران پیمان گرفت که وقتی به شما کتاب و حکمت دادم، سپس پیامبری خواهد آمد که تصدیق نماید آن چه با شما بوده، البته به او ایمان بیاورید و او را یاری نمایید. خدا فرمود: آیا اقرار نمودید و این پیمان مرا اخذ نمودید؟ گفتند: اقرار کردیم. خداوند فرمود: گواهی دهید و من نیز با شما از گواهان هستم.

3- اخلاقیات

حسن و قبح اخلاقیات ذاتی است و جمیع شرایع به ارشاد به آنها مأمور بوده اند.

4- بسیاری از طاعات و معاصی

این ها قابل نسخ نیستند و مصالح و مفساد آنها ذاتی است، مانند حرمت، دروغ، شرب خمر، لواط، زنا، وجوب امر به معروف، نهی از منکر، نماز و نظایر اینها.

5- احکامی که در شرایع سابقه بوده

این احکام در شرایع پیشین بوده و در شریعت اسلام نسخ شده است. خلاصه این که باید به همه آن چه انبیای الهی فرموده اند، تصدیق کرد. (2)

ص: 317

1- سوره آل عمران، آیه 75.

2- تفسیر اطیب البیان: 249/1 .

(و بالاخره هم یوقنون)؛

آنان به دار آخرت یا نشأت آخرت یقین دارند. تعبیر به آخرت به جهت مؤخر بودن آن، از دنیاست و این دنیا را نشأت اولی می گویند.

بیان معاد

در این آیه شریفه یک اصل از اصول دین بیان شده که همان معاد است. اگر معاد نباشد خلقت بشر لغو خواهد بود و لازمه آن فرق نبودن بین مؤمن و کافر، مطیع و عاصی و ظالم و مظلوم است. هم چنین بعث رسل، انزال کتب و وعده و وعید لغو و بیهوده خواهد بود.

به نظر می رسد مراد از آخرت جمیع وقایعی است که بعد از مرگ اتفاق می افتد که از انسان شب اول قبر را سؤال می کنند و از آن شروع می شود و به بهشت و یا جهنم ختم می گردد.

البته حساب، حشر، نشر، صراط، شفاعت و امثال این ها در دین مسلم است و قرآن صریحا به آن ناطق و صادق مصدق از آن خبر داده است.

ویژگیهای یقین

مراد از یقین در این آیه، علم جزمی است که با واقع مطابق باشد و در آن غفلت نباشد.

ص: 318

در یقین چهار خصوصیت ذکر شده است:

نخست آن که مسبوق به جهل باشد، لذا بر خداوند یقین اطلاق نمی شود.

دوم آن که جزم و قطع در آن لازم است، وگرنه ظن یا وهم خواهد بود.

سوم آن که با واقع مطابق باشد، وگرنه جهل مرکب خواهد بود.

چهارم آن که، توجه و التفات در آن لازم است و اگر غفلت باشد علم است نه یقین.

برای یقین نیز سه مرتبه است:

1. علم الیقین،

2. عین الیقین،

3. حق الیقین.

توضیح مراتب یقین در تفسیر عبارت « یؤمنون بالغیب » بیان شد.

در کتاب « وافی » باب مواعظ روایتی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده که آن حضرت درباره جهان آخرت فرمودند:

یا عجباً کل العجب من الشاک فی الله وهو قد یری خلقه،

وعجباً لمن یرف النشأه الأولى وینکر النشأه الآخره،

وعجبه ممن ینکر البعث والنشور وهو کل یوم ولیله یموت ویحیی.

وعجباً لمن یؤمن بالجنه وما فیها من النعیم ویسعی لدار الغرور،

وعجباً للمتکبر الفخور وهو یعلم أن أوله نطفه قدره وآخره جیفه قدره: (1)

ص: 319

شگفتا از کسی که در وجود خدا شت دارد و حال آن که آفرینش خدا را می بیند.

شگفتا از کسی که دار دنیا را می شناسد و منکر دار آخرت است.

شگفتا از کسی که منکر بعث و زنده شدن در قیامت است و حال آن که هر روز و شب می میرد و زنده می شود. (می خوابد و بر می خیزد).

شگفتا از کسی که به بهشت و نعمت های آن ایمان دارد و برای دار غرور (دنیا) کوشش می کند.

شگفتا از متکبری که به خود می بالد و حال آن که می داند آغازش نطفه گندیده و پایانش مردار پلید است.

کوتاه سخن این که خداوند در این آیات شریفه، شش صفت برای پرهیزکاران بیان فرموده است:

1. ایمان به غیب،

2. اقامه نماز،

3. انفاق از آن چه به آنها روزی داده شده،

4. ایمان به آن چه بر پیامبر نازل شده،

5. ایمان به آن چه بر انبیای گذشته نازل شده،

6. یقین به جهان آخرت.

چهار مورد از اینها جزء اعتقادات و دو مورد دیگر جزء اعمال و فرایض است

ص: 320

البته صفات متقین به اینها منحصر نیست. امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه همام صفات فراوانی را برای متقین بیان فرموده است، آن حضرت بعد از سؤال از صفات اهل تقوا فرمودند:

فالمتمون فيها هم أهل الفضائل، منطلقهم الصواب، وملبسهم الاقتصاد، ومشيههم التواضع، غضوا أبصارهم عما حرم الله عليهم، ووقفوا أسماعهم على العلم النافع لهم، نزلت أنفسهم منهم في البلاء كالتي نزلت في الرخاء. ولولا الأجل الذي كتب الله عليهم لم تستقر أرواحهم في أجسادهم طرفه عين، شوقا إلى الثواب، وخوفا من العقاب. عظم الخالق في أنفسهم فصغر ما دونه في أعينهم، فهم والجنه كمن قد رآها، فهم فيها منعمون، وهم والنار كمن قد رآها، فهم فيها معذبون. قلوبهم محزون، وشروهم مأمونه، وأجسادهم نحيفه، وحاجاتهم خفيفه، وأنفسهم عفيفه، صبروا أياما قصيره أعقبتهم راحه طويله، تجاره مريحه يسرها لهم ريبهم، أرادتهم الدنيا فلم يريدها، وأسرتهم ففقدوا أنفسهم منها. أما الليل فصاقون أقدامهم تالين لأجزاء القرآن يرتلون تریلا يحزنون به أنفسهم ويستشيرون به دواء دائهم.

فإذا مروا بآية فيها تشويق ركنوا إليها طمعا وتطلعت نفوسهم إليها شوقا، وظنوا أنها نصب أعينهم، وإذا مروا بآية فيها تخويف اصغوا إليها مسامع قلوبهم، وظنوا أن زفير جهنم وشهيقها في أصول آذانهم فهم حانون على أوساطهم مفترشون لجباههم وأكفهم وركبهم وأطراف أقدامهم يطلبون إلى الله تعالى في فكاك رقابهم.

وأما النهار فحلما علماء أبرار اتقياء، قد براهم الخوف برى القداح، ينظر إليهم الناظر فيحسبهم مرضى وما بالقوم من مرض ويقول: لقد خولطوا، ولقد خالطهم أمر عظيم.

لا يرضون من أعمالهم القليل، ولا يستكثرون الكثير، فهم لأنفسهم متهمون، ومن أعمالهم مشفقون.

إذا زكى أحد منهم خاف مما يقال له! فيقول: أنا أعلم بنفسي من غيري وربى أعلم بى منى بنفسى، اللهم لا تؤاخذنى بما يقولون وأجعلنى أفضل مما يظنون واغفرلى ما لا يعلمون؛

اهل تقوا در دنيا داراي صفات و فضايلى هستند:

1 - گفتار آنها درست است (يعنى سخن حرام و نادرست از آنها صادر نمى شود).

2 - لباس آنها لباس اقتصادى است (در پوشش لباس از حد تجاوز نكرده و ميانه رو هستند).

3 - روش و مشى آنها تواضع است (در همه حرکات و سكنات خود با تواضع مقرون هستند).

4- از همه محرمات الهی چشم پوشی می کنند.

5- به علمی گوش فرا می دهند که برای آنها نافع است.

6. خود را در بلاها مثل وقتی که در نعمت های الهی هستند، قرار می دهند در هر دو مورد شکرگزار خدا هستند).

7- اگر نبود مرگی که خداوند برای همه موجودات مقرر فرموده یک چشم به هم زدن در دنیا نمی ماندند و روح از جسدشان خارج می شد؛ به شوق نوابهای الهی در جهان آخرت و از خوف از عقاب که مبادا در دنیا مرتکب چیزی شوند که موجب عقاب شود.

8- خدا در نظر آنها بزرگ است، لذا همه چیز را جز ذات اقدس

احدیت کوچک می دانند.

9. آنها نسبت به بهشت مثل کسی هستند که الآن در بهشت باشد و متنعم به نعمت های الهی در آن جا باشد.

10 - آنها نسبت به دوزخ مثل کسی هستند که دوزخ را بالعیان

می بیند با کسانی که در آن معذب هستند.

11 - دل های آنها محزون است.

12 - همه مردم از شر آنها ایمن هستند (شری ندارند که کسی از آنها بترسد).

13 - بدن های آنها لاغر است. 14 - خواسته ها و حاجات آنها کم است (کم توقع از دیگران هستند).

ص: 323

15 - نفس و جان آنها عقیف است.

16 - روزهای کوتاهی را در دنیا صبر کردند و بعد از آن، برای آنها راحت طولانی در بهشت هست.

17 - تجارت پر منفعتی برای آنها بوده که خداوند برای آنها قرار داده است.

18 - دنیا طالب آنهاست، ولی آنها طالب دنیا نیستند.

19 - دنیا می خواهد آن ها را اسیر کند، اما آنها نفس خود را فدا کرده و خود را تسلیم اسارت دنیا نکرده اند.

20 - شب ها با استقامت کامل آیات مختلف قرآن را تلاوت کرده و آنها را با دقت و ترتیل می خوانند، و نفس آنها محزون می شود که چرا تحقق کامل این آیات در آنها نشده و دردهای روحی و جسمی خود را با آن آیات دوا می کنند.

وقتی به آیه ای برخورد می کنند که در آن تشویق هست با نظر مملو از طمع به آن نگاه می کنند و نفوس آنها با اشتیاق فراوان آماده بهره گیری از آنهاست و اطمینان دارند که این نتیجهها مقابل چشم آنها آماده است.

و آن گاه که به آیه ای برخورد می کنند که در آن تخویف از عذاب الهی است، به آن گوش دل فرا می دهند و گمان دارند مثل این که صدای دوزخ و فریادهای آن در گوش آنها موجود است.

21 - پشت آنها در اثر عبادت خداوند خم شده است.

ص: 324

22 - صورت، دست ها، زانوها و قدم های خود را روی خاک می گذارند و می خواهند خداوند آنها را از دوزخ آزاد کند.

23 - در روز بسیار بردبار هستند.

24 - دانشمندان نیکوکار و پرهیزکار هستند.

25 - از خوف پرورگار قد آن ها خمیده شده است.

26 - هر کس به آنها نظر کند گمان می کند که بیمار هستند، ولی بیمار نیستند، آنها گمان می کنند که دیوانه شده اند، اما دیوانه نشده اند؛ بلکه امر عظیمی آنها را به این حالت در آورده که خوف از جهان آخرت است.

27 - از اعمال کم خود راضی نیستند.

28 - اعمال زیاد خود را، زیاد نمی دانند.

29 - اینها خود را متهم می کنند و نقایص را از خود می دانند.

30 - از اعمال خود ترسناک هستند که مبادا مورد قبول پروردگار عالم واقع نشود.

31 - اگر کسی از آنها تعریف کند از آن تعریف می ترسند و می گویند: به خودم از غیر خودم داناتر هستم و خداوند نیز از من به من آگاه تر است، دعا می کنند که خدایا! مرا مؤاخذه مکن به آن چه برای من می گویند و مرا افضل از آن چه گمان می کنند قرار بده و ببخش آن چه را که آنها نمی دانند.

ص: 325

فمن علامه أحدهم أنك ترى له قوه في دين، وحزما في لين، وإيمانا في يقين، وحرصا في علم، وعلما في حلم، وقصدا في غنى، وخشوعا في عباده، وتجملا في فاقه، وصبرا في شدة، وطلبه في حلال، ونشاطا في هدى، وتحرجا عن طمع.

يعمل الأعمال الصالحة وهو على وجل، يمسى وهمه الشكر، ويصبح وهمه الذكر، يبیت حذرا، ويصبح فرحا حذرا لما حذر من الغفلة، وفرحا بما أصاب من الفضل والرحمة. إن استصعبت عليه نفسه فيما تكره لم يعطها سؤلها فيما تحب. قره عينه فيما لا يزول، وزهادته فيما لا يبقى، يمزج الحلم بالعلم، والقول بالعمل، تراه قريبا أمله قليلا- زلله. خاشعه قلبه، قانعه نفسه، منزورا أكله، سهلا أمره، حريزا دينه، ميتة شهوته، مكظومه غيظه.

الخير منه مأمول، والشر منه مأمون، إن كان في الغافلين كتب في الذاكرين، وإن كان في الذاكرين لم يكتب من الغافلين.

يعفو عن ظلمه، ويعطى من حرمه، ويصل من قطعه، بعيدا فحشه، لينا قوله، غائبه منكره، حاضرا معروفه، مقبلا خيره، مدبرا شره.

في الزلازل وقور، وفي المكاره صبور، وفي الرخاء شكور، لا يحيف على من يبغض، ولا يائثم فيمن يحب، يعترف بالحق قبل أن يشهد عليه لا يضيع، استحفظ ولا ينسى ما ذكر، ولا يناز بالألقاب، ولا يضار بالجار، ولا يشتم بالمصائب، ولا يدخل في الباطل، ولا يخرج من الحق.

إن صمت لم يغمه صمته، وإن ضحك لم يعل صوتته، وإن بغى عليه صبر حتى يكون الله هو الذي ينتقم له، نفسه منه في عناء، والناس منه في راحة، أتعب نفسه لآخرته، وأراح الناس من نفسه، بعده عمن تباعد عنه زهد ونزاهة، ودنوه ممن دنا منه لين ورحمة، ليس تباعده بكبر وعظمه، ولا دنوه بمكر وخديعه.

قال: فصعق همام صعقه كانت نفسه فيها، فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): أما والله، لقد كنت أخافها عليه.

ثم قال: هكذا تصنع المواعظ البالغة بأهلها.

فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟

فقال (عليه السلام): ويحك! إن لكل أجل وقتا لا يعدوه، وسبا لا يتجاوزه، فهم لا تعد لمثلها، فإنما نفث الشيطان على لسانك:

32 - از دیگر علامات اهل تقوا این است که در دین خود و دینداری قوی هستند. 33 - احتیاط کامل را مراعات می کنند، در عین حالی که بسیار نرم خو هستند.

34 - ایمان او مقرون به یقین است. (یعنی اهل تقوا اهل یقین نیز هستند).

35 - در تحصیل علم و دانش بسیار ولع و حرص دارند.

36 - در علم خود حلم را درج کرده، در حلم خود عالم است و با علم حلم میکنند. (یعنی به موارد صحیح آن عمل می کنند.)

ص: 327

37 - در وقتی که غنی و ثروت دارد، معتدل است و زیاده روی در مصرف ندارد و بی جا مصرف نمی کند.

38 - در عبادات خود خاشع است. هر عبادتی را انجام دهد مقرون با خشوع مناسب آن است.

39 - در فقر و فاقه کاملاً متجمل است، به طوری که کسی احساس نکند او فقیر است و با این روش آبروی خود و دیگر از اهل تقوا را حفظ می کند.

40 - در شدايد صابر است و هيچ سختی و مشکلی او را به بی صبری وادار نمی کند.

41 - طالب حلال است، هرگز در مسیر غیر حلال حرکت نمی کند.

42 - او با نشاط است، هم در هدایت با نشاط هدایت می کند و هم جایی که دیگری هدایتی نسبت به او انجام دهد کاملاً با نشاط دیده می شود، یا کسی دیگری را هدایت کند او از آن عمل با نشاط است.

43 - به شدت از طمع اجتناب دارد.

44 - اعمال خوب و شایسته را انجام می دهد و ترسناک است که مبادا مورد قبول مولا واقع نشود و او قصوری داشته باشد.

45 - روز را شب میکند و هم او شکر و سپاس گزاری از خداوند است.

46 - شب را روز می کند و هم او ذکر خداوند است.

47 - شب که می خوابد حذر دارد که مبادا دیگر به عبادات موفق نشود.

- 48 - صبح که میشود خوشحال است که باز به او اجازه حیات داده شد و می تواند عبادت کند.
- 49 - اگر نفس به او سخت گیری کند در چیزهایی که او کراهت دارد، انجام دهد، به خواسته نفس پاسخ مثبت نمی دهد. (یعنی خواسته های او را برآورده نمی کند).
- 50 - نور چشم او چیزهایی است که زایل شونده نیستند، مثل عبادات و همه کارهای خوب.
- 51 - در چیزهایی که باقی نمی ماند زهد دارد، مثل غالب امور دنیوی که به جهان آخرت مربوط نشود.
- 52 - حلم را با علم ممزوج و مخلوط می کند که آن حلم کامل است.
- 53 - گفتار را با عمل توأم می کند. (یعنی هر سخنی که می گوید خودش از اهل عمل آن سخن است).
- 54 - آرزوهای او نزدیک است و آرزوی درازی ندارد.
- 55 - لغزشهای او اندک است.
- 56 - دل او خاشع است.
- 57 - نفس او قانع است.
- 58 - خوراک او کم است، پرخور نیست.
- 59 - امور او به آسانی انجام می شود. یعنی در مجموع زندگی او مشکلی نیست.)
- 60 - دین او بیمه شده است و حتما محفوظ است.

- 61 - شهوات او مرده است.
- 62 - غیظ های خود را فرو برده است.
- 63 - کار روزمره او، کار خیر است.
- 64 - همه از شر او در امان هستند (یعنی شری ندارد که کسی که از آن شا بترسد).
- 65 - اگر در بین غافلان قرار گیرد، او جزء ذاکران محسوب میشود.
- 66 - اگر در بین ذاکران باشد از غافلان محسوب نمی شود.
- 67 - عفو و گذشت می کند از کسی که به او ظلم کرده است.
- 68 - بخشش و عطا دارد نسبت به کسی که او را محروم کرده است.
- 69 - صله رحم می کند با کسانی که از او قطع کرده اند (یعنی او قطع نمی کند ولو این که دیگران قطع کرده باشند)
- 70 - فحش و فحاشی از او بعید است.
- 71 - گفتار او نرم است.
- 72 - منکرات در او غایب است (یعنی منکری در او دیده نمی شود).
- 73 - کارهای معروف و خوب او همیشه حاضر و آماده است، چون فراوان اهل معروف است.
- 74 - خوبی های او رو به راه و آماده است.
- 75 - بدیها به او پشت کرده اند. (یعنی بدی ندارد که کسی ببیند).
- 76 - در وقت هایی که دیگران تزلزل و دلهره دارند، او با وقار و بی تزلزل است.

77 - در مشکلات و کارهای ناخوشایند که پیش می آید، بسیار صابر است.

78 - در وقتی که آرامش هست، او بسیار شاکر و سپاس گزار است.

79 - به کسی که غضب کند زیاده روی نمی نماید و بیشتر از حد لازم غضب نمی کند.

80 - کسی را که دوست بدارد درباره او اجحاف در محبت نمی کند، محبت او معتدل و به اندازه لازم است؛ همان طور که خشم و غضب او نیز در موردش به اندازه لازم است.

81 - به حق اعتراف می کند قبل از این که کسی بخواهد برای او شهادت بدهد.

82 - چیزی را که بنا شده او حافظ آن باشد، ضایع نمی کند.

83 - آن چه که متذکر بوده است، فراموش نمی کند.

84 - القاب زشت برای دیگران نمی گوید.

85 - به همسایه ضرر نمی زند.

86 - اگر مصیبتی پیدا شود، ضمانت نمی کند و اظهار نارضایتی ندارد.

87 - در هیچ باطلی داخل نمی شود.

88 - از حق خارج نمی گردد، همیشه با حق قرین است.

89 - اگر ساکت باشد سکوتش، او را غمگین نمی کند.

90 - اگر بخندد، صدای خود را به خنده بلند نمی کند.

91 - اگر به او ظلم بشود صبر می کند تا خداوند انتقام او را از ظالم بگیرد.

92 - خودش نسبت به بعضی مسائل در زحمت است، اما مردم از ناحیه او در آسایش هستند.

93 - خود را برای آخرتش به زحمت می اندازد و مردم را از ناحیه خود در آسایش قرار می دهد.

94 - دوری او از افراد از باب زهد و پاکی است که مبادا بدیهای دیگران به او منتقل می شود.

95 - نزدیکی او با افراد نرمی و رحمت او نسبت به آن هاست.

96 - دوری او به کبر و عظمت نیست و نزدیکی او به مکر و خدعه نیست.

بعد از بیانات مولی الموحدين امیرالمؤمنین (علیه السلام) و بیان این 96 صفت برای متقین، همام فریاد کشید و در همان فریاد جان سپرد.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمودند: بر او می ترسیدم که با تأمل برای او بیان کردم. بعد فرمودند: مواعظ بالغه کامله این گونه به اهلس اثر می گذارد.

شخصی به حضرت اعتراض کرد، حضرت فرمودند: وای بر تو! هر اجلی وقت معینی دارد (کنایه از این که عمر او تمام شده بود و مدت عمر تمدید نمی شود و به آن شخص فرمودند: شیطان به زبان تو سخن گفت که اعتراض کردی. [\(1\)](#))

ص: 332

اولنگ علی هدی من ربهم و اولنگ هم المفلحون (5)

اهل تقوا از جانب پروردگار هدایت شده هستند و اینان همان رستگارانند

معانی هدایت

کلمه «علی» برای رب علاء است؛ یعنی اینان بر هدایت استعلاء دارند و مستقر هستند و اطراف و جوانب آن را حیازت کرده اند.

در کلمه «هدی» چهار معنا احتمال داده شده است:

1. لطف و توفیق که به واسطه آن به صفات پسندیده و اعمال شایسته نایل شده و از فاضل به افضل ترقی نمایند.
2. ارشاد به دلیل هایی که به سبب آنها بر رسوخ عقاید حقه و صفات فاضله و استدامه اعمال صالحه راهنمایی شوند.
3. هدایت باطنیه که از جانب حق به آنها افاضه می شود به واسطه معتقد بودن به عقاید حقه و ایتان اعمال صالحه.
4. انعام و تفضل به عطا نمودن خیرات دنیوی و ثوبات اخروی.

البته این معانی مانعه الجمع هم نیستند، بلکه ممکن است همه اینها برای متقین باشد.

ص: 333

کلمه «فلاح» به معنای فوز به مطلوب و وصول به مقصود و نیل به آرزو و امید است.

شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «التوحید» حدیث مفصلی را از حضرت امام کاظم (علیه السلام) نقل می کند که آن حضرت از آباء طاهرینشان از امیرالمؤمنین (علیه السلام) در تفسیر جملات اذان و اقامه از جمله در تفسیر «حی علی الفلاح» چنین می فرماید:

اقبلوا إلى بقاء لا فناء معه، ونجاه لا هلاك معها، وتعالوا إلى حياه لا موت معها، وإلى نعیم لا نفاذ له، وإلى ملك لا زوال عنه، وإلى سرور لا- حزن معه، وإلى أنس لا وحشه معه، وإلى نور لا ظلمه له (معه) وإلى سعه لا ضيق معها، وإلى بهجه لا انقطاع لها، وإلى غنى لا فاقه معه، وإلى صحه لا سقم معها، وإلى عز لا ذل معه، وإلى قوه لا ضعف معها، وإلى كرامه يالها من كرامه وعجلوا إلى سرور الدنيا والعقبى ونجاه الآخرة والأولى.

وفى المره الثانيه: «حی علی الفلاح» فإنه يقول: سابقوا إلى ما دعوتكم إليه وإلى جزيل الكرامه وعظيم المئه وسنى النعمه، والفوز العظيم و نعیم الأبد فى جوار محمد (صلی الله علیه و آله) فى مقعد صدق عند مليک مقتدر، [\(1\)](#)

ص: 334

مؤذن مردم را دعوت می کند به این که بشتابید به سوی فلاح و رستگاری که مراد از فلاح، خیرات و سعادت هایی است که انسان در دنیا طالب آنهاست و به آنها نمی رسد. اگر بهره ای از آنها هم به وی برسد به آلام و اسقام مشوب است و ح طلب و خواستن او را قانع نمی کند و اگر نیل به آنها را طالب است باید دانه و بذر آنها را

در این عالم بکارد تا حاصل آن را در آن عالم بر دارد.

خلاصه این که معنای آیه این است که متقین بعد از آن که به صفات متقدمه در دنیا متصف شدند بر هدایت خداوندی ثابت و در جهان آخرت فائز و رستگارند.

تا این جا اولین گروه از انسانها که بهترین آنها هستند به نام متقین معرفی شدند، و نشانه های نود و شش گانه آنها با بیان امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیان شد و این ها را خداوند اهل فلاح و رستگاری می داند.

ص: 335

اما گروه دوم که بدترین گروه از انسانها، خداوند آنها را در آیه 6 معرفی فرموده است، آن جا که می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ، أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ (6)

به راستی کسانی که کافر شدند مساوی است برای آنها چه بترسانی آنها را، چه نترسانی، ایمان نمی آورند.

اینها فقط یک نشانه دارند که سخن حق و سخن بهترین انسانها یعنی پیامبر عالی قدر اسلام (صلی الله علیه و آله) در آنها اثر نمی کند.

در روایتی آمده که حضرت امام صادق (علیه السلام) کفر را به پنج قسمت تقسیم کرده اند:

علی بن ابراهیم قمی (رحمه الله) در ذیل این آیه با سندی از ابی عمرو زبیری نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

الكفر في كتاب الله على خمسة وجوه (أوجه، خ)، فمنه كفر الجحود، وهو على وجهين: جحود بعلم، وجحود بغير علم.

فأما الذين جحدوا بغير علم فهم الذين حكى الله عنهم في قوله: (وقالوا ما هي إلا حياتنا الدنيا نموت ونحيا و ما يهلكنا إلا الدهر و ما لهم بذلك من علم إن هم إلا يظنون) (1) وقوله: «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ

ص: 336

عليهم ، أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون) (1)

فهؤلاء كفروا (وجحدوا، خ) بغير علم،

وأما الذين كفروا وجحدوا بعلم، فهم الذين قال الله تبارك و تعالی:

(وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به) (2) فهؤلاء الذين كفروا وجحدوا بعلم؛

كفر در کتاب خدا به پنج معنا آمده است:

اول كفر جحد است و آن نیز بر دو قسم است:

1- جحد با علم و دانستن،

2 - جحد با ندانستن.

اما جحد با ندانستن آن جایی است که خداوند عالم در قرآن از آنها حکایت فرموده و گفته است: «زندگانی دنیا نیست مگر آن که ما می میریم و زنده می شویم و ما را هلاک نمی کند مگر روزگار، ولی اینها علم ندارند؛ فقط این گمانی است که می پندارند.»

هم چنین در جای دیگر قرآن خداوند می فرماید: «به راستی کسانی که کافر شدند مساوی است بر آنها چه آنها را بترسانی، چه نترسانی ایمان نمی آورند.»

اینها کسانی هستند که کافر شدند و بدون علم و دانستن انکار کردند.

ص: 337

1- سوره بقره، آیه 6.

2- همان، آیه 89.

اما جحود با دانستن، کسانی هستند که خداوند تبارک و تعالی درباره آنها فرموده که آنها بودند در زمانهای قبل طلب فتح و پیروزی می کردند که حق را بفهمند در مقابل کسانی که کافر بودند، و اما وقتی حق آمد و فهمیدند خودشان نیز کافر شدند.

پس اینها کسانی هستند که با علم و دانستن کافر شدند.

در روایت دیگری حریم می گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

نزلت هذه الآية في اليهود والنصارى، يقول الله تبارک و تعالی:

(الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه (يعنى رسول الله (صلى الله عليه و آله)) كما يعرفون أبناءهم) (1)

لأن الله عزوجل قد أنزل عليهم في التوراه والإنجيل والزبور صفة محمد (صلى الله عليه و آله) وصفه أصحابه بنعته ومنهاجه (2) وهو قوله: (محمد رسول الله و الذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله ورضوانا... ذلك مثمهم في التوراه و مثلهم في الإنجيل) (3)

فهذه صفة رسول الله (صلى الله عليه و آله) في التوراه والإنجيل وصفه أصحابه فلما بعثه الله عرفه أهل الكتاب، كما قال جل جلاله: (فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به) (4)

ص: 338

1- همان، آیه 146.

2- در بعضی از نسخه ها آمده: «و مبعثه وهجرته» و در برخی دیگر آمده: «و مبعثه و مهاجره».

3- سورة فتح، آیه 29.

4- سورة بقره آیه 89

فكانت اليهود يقولون للعرب قبل مخرج (1) النبي (صلى الله عليه وآله): أيها العرب!

هذا أوان نبي يخرج بمكه، ويكون مهاجره إلى المدينة، وهو آخر الأنبياء وأفضلهم في عينيه حمرة، وبين كتفيه خاتم النبوه، يلبس الشملة ويجتري بالكسر والتميرات ويركب الحمار العري (العريه) وهو الضحوك القتال يضع سيفه على عاتقه لا يبالى من لاقى، يبلغ سلطانه منقطع الخف والحافر وليقتلنكم الله به. يامعشر العرب! قتل عار.

فلما بعث الله نبيه (صلى الله عليه وآله) بهذه الصفه حسدوه وكفروا به كما قال الله عزوجل: (وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به) (2)

ومنه كفر البرائه وهو قوله: (ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض) (3) أي يتبرء بعضكم من بعض.

ومنه كفر ترك الترك لما أمرهم الله تعالى، وهو قوله تعالى: (ولله على الناس حج البيت ميين استطاع إليه سبيلا ومن كفر) (4) أي ترك الحج وهو المستطيع فقد كفر،

ومنه كفر النعم، وهو قوله تعالى: (ليلبونيء أشكر أم كفروا ومن شكر

ص: 339

1- در برخی از نسخه ها «مجيء» آمده است.

2- سوره بقره آيه 89

3- سوره عنكبوت آيه 25

4- سوره عنكبوت، آيه 25. سوره آل عمران، آيه 97

فإنما يشكر لنفسه و من كفر (1)أى: و من لم يشكر نعمه الله، فقد كفر.

فهذه وجوه الكفر فى كتاب الله؛(2)

این آیه درباره یهود و نصاری نازل شده که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «کسانی که به آنها کتاب دادیم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را می شناختند مثل این که فرزندان خود را می شناختند.

برای این که خداوند برای آنها در تورات، انجیل و زبور اوصاف محمد (صلی الله علیه و آله) و اوصاف اصحاب آن حضرت را با طریقه و اوصاف آنها نازل فرمود و آن جایی است که خداوند می فرماید: محمد (صلی الله علیه و آله) رسول خداوند است و کسانی که با او هستند در مقابل کفر بسیار با استقامتند و در بین خودشان با رحمت و عطوفت رفتار می کنند، می بینی آنها را بسیار رکوع کننده و سجده کننده هستند و طلب فضل و رضوان خداوند را می کنند... این مثل آنها در تورات و انجیل است.»

پس این، صفت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در تورات و انجیل و صفت اصحاب آن حضرت است. بنابر این وقتی خداوند آن حضرت را مبعوث فرمود، اهل کتاب آن حضرت را می شناختند، همان طوری که در قرآن خداوند می فرماید: «یعنی وقتی آنها کسی را که می شناختند، آمد به او کافر شدند.»

ص: 340

1- سوره نمل، آیه 40

2- تفسیر القمی: 1 / 33، بحار الانوار: 92/72، باب کفر، لوازم و آثار آن، حدیث 2

یهودی ها به عربها قبل از این که پیامبر مبعوث شوند می گفتند: ای عربها! این اولین زمان خروج پیامبر در مکه است و او به مدینه مهاجرت می کند و او آخرین پیامبر و افضل پیامبران است و در دو چشم او کمی سرخی دیده می شود و بین دو کتف او مهر نبوت است. او شمله و عبا می پوشد. به نان خشک و مقداری خرما اکتفا می کند، سوار الاغ برهنه می شود، او بسیار خنده رو است و درگیر جنگ فراوان می شود، در نتیجه زمان زیادی شمشیر به دوش اوست و باک ندارد در هیچ جنگی با هر گروهی روبه رو شود. عظمت سلطنت و بزرگی او به هر جا که اسبها و شترها بروند می رسد.

ای جامعه عرب! او با شما مقاتله می کند و شما کشته می شوید کشته شدنی که برای شما عار محسوب می شود.

پس وقتی خداوند پیامبر خود را با این اوصاف مبعوث فرمود همان هایی که این خبرها را داده بودند، به آن حضرت حسد بردند و به حضرتشان کافر شدند. خداوند در قرآن فرموده: «آنها در زمان قبل از آمدن پیامبر طلب فتح می کردند و خبر از آمدن پیامبر اسلام می دادند، اما وقتی که حضرتشان آمدند، آنها به حضرتش کافر شدند.»

سوم، کفر برائت است و آن در آیه شریفه ای است که می فرماید:

سپس روز قیامت بعضی از آنها به بعضی دیگر کافر می شوند؛ یعنی دسته ای از دستهای دیگر برائت می جوید.

چهارم، کفر ترک است؛ یعنی خداوند به آنها فرمود: چیزهایی را در حج ترک کنند و آنها این ترک را ترک کرده اند، به این معنا تروک حج را مراعات نکرده و حج انجام ندادند با این که مستطیع بوده اند.

یعنی کسی که حج را ترک کند در حالی که او مستطیع باشد، در واقع کافر شده است.

پنجم، کفر نعمت است که خداوند در قرآن کریم می فرماید: «برای این که مرا آزمایش کند شکر نعمت یا کفران نعمت می کنیم و کسی که شکر نعمت کند برای خودش شکر کرده و مفید است و کسی که کفران کند خداوند غنی از جهانیان است.»

یعنی کسی که نعمت های الهی را شکر نکند پس او کفران کرده و کافر شده است.

اینها وجوه پنج گانه معنای کفر در کتاب خداوند است.

در روایت دیگری که در کتاب شریف «الکافی» آمده که ابی عمرو زبیری از امام صادق (علیه السلام) روایتی را که تقریباً مضمون آن با این حدیث که ذکر کردیم بسیار نزدیک است - نقل کرده است.

نگاهی به دیدگاه اشاعره

بعضی از اهل تسنن که آنها را اشاعره می گویند، از این آیه شریفه و آیات دیگری از این قبیل به دیدگاه خود استدلال می کنند. خداوند متعال در آیهای می فرماید:

(لقد حق القول على أكثرهم فهم لا يؤمنون) (1)

به تحقیق حق است قول به عذاب بر اکثر اینها که اینها ایمان نمی آورند.

در آیه دیگر می فرماید:

(وما أكثر الناس ولو حرصت بمؤمنين) (2)

و بیشتر مردم مؤمن نیستند گرچه تو بر دعوت آنها حریص باشی.

در آیه دیگر می خوانیم:

(إنا جعلنا على قلوبهم أكنه أن يفقهوه وفي آذانهم وقرا وإن تدعهم إلى الهدى فلن يهتدوا إذا أبدا) (3)

ما بر دل هایشان به واسطه کردارشان) حجابها قرار دادیم که نفهمند و در گوشهای آنها نقل قرار دادیم و اگر آنان را به طرف هدایت دعوت کنی هرگز قبول هدایت نخواهند کرد.

اشاعره با این آیات و آیات دیگری نظیر اینها استدلال کرده اند که افعال بندگان به خداوند مستند است و بنده آلتی در دست پروردگار بیش نیست و خداوند است که انسان را به قبول ایمان یا کفر مجبور می کند.

آنان روی این اصل تکلیف به محال را نیز جایز می دانند. علاوه بر این، درباره این آیه گفته اند که خداوند خبر داده که اینها ایمان نمی آورند و اگر ایمان بیاورند لازم می آید که اخبار خدا کذب و علم او جهل شود.

ص: 343

1- سوره یس، آیه 7.

2- سوره یوسف، آیه 103.

3- سوره کهف، آیه 57.

اما عدلیه (امامیه و معتزله) در پاسخ آنها چنین گفته اند:

نخست آن که، این آیات در مقام دم و تقبیح کفار است و اگر قبول کفر در قدرت و اختیار آنها نبود مورد ذم و تقبیح قرار نمی گرفتند.

دوم آن که، آیات بسیاری از قرآن بر امکان ایمان دلالت دارد، مانند آیه ای که می فرماید:

(وما من الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى) (1)

چه چیز مردم را مانع شد از این که ایمان بیاورند موقعی که هدایت برای ایشان آمد.

و مثل این آیه شریفه دیگر که خطاب به ابلیس می گوید:

(ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي) (2)

چه چیز مانع شد از این که به آن موجودی که من به دست خود آفریدم سجده کنی؟

سوم آن که خداوند در قرآن کریم کار و فاق را به تمامت حجت الزام نموده است، مانند آیه شریفه ای که می فرماید:

(لئلا يكون للناس على الله حجة بعد الرسل) (3)

برای این که بعد از فرستادن پیامبر برای مردم بر خدا حجتی نباشد.

ص: 344

1- سوره اسراء، آیه 94

2- سوره ص، آیه 75.

3- سوره نساء، آیه 165.

در آیه شریفه دیگر می فرماید:

(لو أنا أهلكناهم بعداب من قبله لقالوا ربنا لولا أرسلت إلينا رسولا فنتبع آياتك من قبل أن نذل ونخزي) (1)

اگر ما ایشان را پیش از آمدن بینات به واسطه عذاب هلاک می نمودیم هر آینه می گفتند: چرا برای ما پیامبر نفرستادی تا از آیات تو متابعت کنیم پیش از آن که خوار و رسوا شویم؟

بنابراین، اگر قبول ایمان برای کار امکان نداشت و ملجأ و مضطر به کفر بودند، این خود قوی ترین حجت در برابر عذر آنها بود. البته غیر این، وجوه دیگری نیز در پاسخ آنها گفته اند. (2)

دیدگاه معتزله

معتزله که طائفه دیگری از اینها هستند از جهت دیگر به خطا رفته اند و بنده را در افعال خود مستقل دانسته اند و اراده خدا را در افعال عباد ما خلیت نداده اند و به اصطلاح به تقویض قائل شده اند.

اما اشکالاتی به این دو عقیده وارد است که آنها را بیان می کنیم و بعد عقیده حق را که «امر بین الأمرین» است، ذکر می کنیم.

ص: 345

1- سوره طه، آیه 134.

2- تفسیر اطیب البیان: 268/1 و 269.

اشکالات عقیده جبریه را این گونه بیان می نمایم.

لازمه اعتقاد به جبر و الجاء بندگان در افعال خود، انکار عدل و حسن و قبح عقلی، لغو بودن بعثت پیامبران و جعل تکالیف، صحیح بودن عقاب مطیع و ثواب دادن به عاصی و تفاوت نبودن در بین آنها و لوازم دیگری است که در مذمت این طایفه روایات بسیاری نقل شده است.

در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

لعن الله القدریه؛

خداوند قدریه را لعنت کرده است.

پرسیدند: قدریه چه کسانی هستند؟

فرمودند:

فنه قدر علیهم المعاصی وعذبهم علیها؛⁽¹⁾

گروهی که گمان می کنند خداوند معصیتها را بر آنان مقدر نموده و آنها را بر معاصی عذاب میکند.

در روایت دیگر آمده که خدمت حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) عرض شد: قومی هستند که با مادران و خواهران خود عمل منافی عفت انجام می دهند، اگر از آنها علت آن را بپرسی، می گویند: خدا مقدر کرده و چنین خواسته است.

حضرت فرمودند:

ص: 346

1- کفایه الموحدین، مبحث عدل.

سیکون فی امتی أقوام یقولون مثل مقاتلهم، اولئک مجوس امتی (1)

در امت من گروهی خواهند بود که مثل گفتار آنها را می گویند و اینان مجوس امت من هستند.

روایت دیگری از جابر رضی الله عنه نقل شده که درباره آنها گفت:

الراد علیهم کالشاهر سیفه فی سبیل الله (2)

کسی که قول آنها را رد کند مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده باشد.

در روایت دیگر آمده که ابو حنیفه از حضرت امام کاظم (علیه السلام) پرسید:

معصیت از کیست؟

حضرت فرمودند:

لابد أن یكون المعصیه من العبد أو من الله أو منهما جميعا.

فإن كانت من الله فهو أعدل أنصف أن یظلم عبده الضعیف، ویؤاخذه بما لم یفعله.

وإن كانت منهما فهو شریکه والقوی أولى بانصاف عبده الضعیف. وإن كانت المعصیه من العبد وحده، فعليه وقع الأمر إلیه، وتوجه النهی

وله حق الثواب والعقاب ووجبت له الجنة والنار: (3)

ناچار باید معصیت یا از عبد باشد یا از خدا، یا از هر دو.

ص: 347

1- همان.

2- بحار الانوار: 25/3، به نقل از تفسیر اطیب البیان: 270/1

3- تفسیر اطیب البیان: 270/1 و 271.

اگر از خدا باشد او عادل تر از این است که به بنده خود که ضعیف است ظلم کند و او را به چیزی که انجام نداده مؤاخذه نماید.

اگر از هر دو باشد او شریک بنده است و قوی به انصاف دادن از بنده ضعیف اولی است.

اگر از بنده باشد تنها، پس مسئله به او مربوط می شود و نهی متوجه اوست و او حق ثواب و عقاب دارد و بهشت و دوزخ برای او لازم و واجب می شود.

در روایت دیگر آمده: روزی حجاج بن یوسف به حسن بصری، عمرو بن عبید و واصل بن عطاء و عامر شعبی نوشت: آن چه راجع به قضا و قدر نزد شماست و به شما رسیده یادآور شوید.

هر کدام در جواب کلامی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را که شنیده بودند، نوشتند.

حسن بصری این جمله را در جواب نوشت:

أَتظن أن الذی نهاک دهاک إنما دهاک أسفلک وأعلاک واللہ بریء من ذلک؛

آیا گمان می بری که خدایی که تو را از معصیت نهی فرموده تو را به منکر واداشته، جز این نیست که عضو پایین و عضو بالای (کنایه از فرج و شکم) تو به منکر و معصیت واداشته و خدا از این عمل منزّه و پاک است.

عمرو در جواب نوشت:

لو كان الوزر في الأصل محتوما كان الوزر في القصاص مظلوما؛

اگر گناه در نهاد و سرشت هر کس حتمی بود گناهکار در مورد قصاص مظلوم بود.

واصل در پاسخ نوشت:

يدلك على الطريق ويأخذ عليك المضيق؛

آیا تو را به راه دلالت می کند و در تنگ راه تو را می گیرد؟

و شعبی در جواب نوشت:

كلما استغفرت الله منه فهو منك وكلما حمدت الله عليه فهو منه؛⁽¹⁾

هر چه را از آن طلب مغفرت از خداوند کنی آن از توست و هر چه را که خداوند را از آن حمد بکنی، آن از خداوند است.

در روایت دیگر آمده: مردی از حضرت امام صادق (علیه السلام) درباره قضا و قدر پرسید.

حضرت فرمودند:

ما استطعت أن تلوم العبد عليه فهو فعله، وما لم تستطع أن تلوم العبد فهو فعل الله، يقول الله للعبد: لم عصبت؟ لم فسقت؟ لم شربت الخمر؟ لم زنيت؟ فهو فعل العبد ولا يقول: لم مرضت؟ لم قصرت؟ لم ابيضنت؟ لم أسوددت؟ لأنه فعل الله للعبد:⁽²⁾

ص: 349

1- بحار الانوار: 25/3 .

2- همان.

آن چه که می توانی بنده را بر آن سرزنش کنی آن فعل بنده است و آن چه را نمی توانی بنده را بر آن سرزنش کنی فعل خداوند است. خدا به بنده می گوید: چرا نافرمانی کردی؟ چرا فاسق شدی؟ چرا شرب خمر کردی؟ چرا زنا کردی؟ پس اینها فعل بنده است، ولی نمی گوید: چرا مریض شدی؟ چرا کوتاه شدی؟ چرا سفید شدی؟ چرا سیاه شدی؟ برای این که اینها فعل خداوند نسبت به بنده است.

اشکال های عقیده تفویضی ها

در اشکالات عقیده تفویضه می گوئیم:

لازمه عقیده به تفویض و مستقل دانستن بنده در کارهای خود توهین به سلطنت حق، تشریک عبد در افعال با خدا، عدم احتیاج بنده به حول و قوه الهی، ترک طلب اعانت و توفیق و تأیید از اوست.

آیات بسیاری از قرآن و اخبار متظافره در رد این عقیده وارد شده است. خداوند متعال در سوره فاتحه الکتاب می فرماید: (ایاک نعبد و ایاک نستعین)⁽¹⁾

اگر بنده مستقل بود به استعانت نیاز نداشت.

در آیه دیگری می فرماید:

ص: 350

1- سوره فاتحه الکتاب آیه 4.

(کل شیء فعلوه فی الزبر*صغیر و کبیر مستطر) (1)

آن چه می کنند در کتب الهی ثبت است و هر کار کوچک و بزرگی نوشته شده است.

در آیه دیگر می فرماید:

(لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب مبین) (2)

هیچ تر و خشکی نیست جز این که در کتاب مبین است.

وجه دلالت این آیه بر بطلان تفویض این است که هیچ امری نیست مگر آن که دست تقدیر در کتاب مبین ثبت فرموده و تا تقدیر او نباشد تحقق پذیر نیست.

در آیه دیگری می فرماید:

(یریدون أن یطفؤا نور الله بأفواههم و یأبی الله إلا أن یتم نوره و لو کره الکافرون) (3)

می خواهند با دهانشان نور خدا را خاموش کنند و خدا نسور خود را تمام و کامل می کند، هر چند کافران کراحت داشته باشند.

و در حدیثی امیر مؤمنان علی (علیه السلام) فرمودند:

اعلموا علم یقینا لم یجعل للعبد و إن عظمت حیلته و قویت مکیدنه و اشتدت طلبته أكثر مما سمی فی الذکر الحکیم (4)

به علم یقین بدانید بیش از آن چه در قرآن معین شده، برای بنده

ص: 351

1- سوره قمر، آیات 52 و 53.

2- سوره انعام، آیه 59

3- سوره صف، آیه 8.

4- الکافی: 152/1.

قرار داده نشده، گرچه چاره اندیشی او عظیم، مکر او قوی و حش طلب او شدید باشد.

در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

ما من قبض ولا بسط إلا وله فيه قبض أو بسط، وما أمر الله به أو نهى عنه إلا وفيه له حل وعلا ابتلاء وقضاء: (1)

هیچ بستن و گشودنی نیست جز این که در آن برای خدا قبض و بسطی است و به چیزی خدا امر نکرده و از چیزی که خدا نهی نفرموده جز این که برای خدای متعال در آن آزمایش و امتحان بنده و جاری شدن قضای اوست.

در حدیثی دیگر امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

لا يكون شيء في الأرض ولا في السماء إلا بهذه الخصال السبع: بمشيئة وإرادة وقضاء وقدر وإذن وكتاب وأجل، فمن زعم أنه يقدر على نقص واحد فقد كفر: (2)

هیچ چیز در زمین و آسمان موجود نمی شود مگر به واسطه این هفت چیز: مشیت، اراده، قضاء، قدر، اذن، کتاب و اجل. پس کسی که گمان کند قادر بر کم کردن یکی از اینهاست، کافر است. (3)

ص: 352

1- همان.

2- همان.

3- تفسیر اطیب البیان: 273 / 1.

در توضیح امر بین الأمرین می‌گوییم:

افعالی که از حق تعالی صادر می‌شود دو نوع است:

نوع یکم. افعالی است که بدون اسباب و وسایط انجام می‌شود، مانند ایجادیات اولیه.

نوع دوم. افعالی است که به وسیله اسباب انجام می‌شود و این هم بر دو قسم است:

قسم اول. افعالی که اختیار بنده در آن دخالت ندارد.

قسم دوم. افعالی که اختیار بنده در آن دخالت دارد.

این قسم محل بحث است که از آن به افعال عباد تعبیر می‌شود. فعلی که از عبد صادر می‌شود علل و عواملی دارد که از آن جمله انتخاب و اختیاری است که بنده آن فعل را اختیار می‌کند که اگر همه آن علل حاصل شود آن عمل، «ضروری الوقوع» می‌شود. اگر نسبت به یکی از آن علل بسنجیم «ممکن الوقوع» می‌شود. به اصطلاح، اگر علت تامه چیزی محقق شود، فعل حتماً موجود خواهد شد. چون معلول از علت تامه منفک نمی‌شود. اما اگر برخی اجزای علت موجود شود وجود فعل، ضروری نخواهد بود.

بنابر این می‌گوییم: خداوند به بنده قدرت، اراده و اختیار داده و خواسته است که بندگان افعال خود را با وجود شرایط خارجی؛ از مکان، زمان، ماده و نظیر اینها و شرایط داخلی؛ نظیر خطور قلبی، شوق مؤکد و نظیر اینها از روی اختیار انجام دهد. پس خداوند اراده فرموده که فلان فعل به واسطه این اسباب و وسایل تحقق یابد.

البته تا تمام آن اسباب تحقق نیابد که از آن جمله اختیار بنده است، آن فعل محقق نخواهد شد. پس چون اختیار فعال از ناحیه بنده یکی از اسباب وقوع فعل است، فعل، به بنده مستند می شود و چون دیگر اسباب و وسایط آن در اختیار او نیست، بلکه قدرت و اختیار او نیز به دست حق و در تحت قدرت اوست و از این جهت استقلال در فعل ندارد.

بنابر این، نه جبر است و نه تقویض؛ بلکه امری است بین این دو امر. زیرا معطی قدرت و اختیار به بنده اوست که به سلب اختیار نیز قادر است؛ چرا که ممکن، همان گونه که در حدوث به علت نیاز دارد در بقاء نیز به علت محتاج است.

از طرفی، علم ازلی حق به صدور فعل از بنده، باعث سلب اختیار نمی شود.

برای این که:

اولا اگر علم ازلی موجب سلب اختیار شود، انقلاب علم به جهل لازم می آید. زیرا علم ازلی به این تعلق گرفته که این فعل از روی اختیار از بنده صادر شود. پس اگر بدون اختیار صادر شود، خلاف علم خواهد بود.

ثانیا چون بنده چنین فعلی را انجام خواهد داد، خدا می داند، نه این که چون خدا می داند بنده ناگزیر این فعل را انجام خواهد داد و به اصطلاح، علم ازلی علت عصیان نخواهد بود، بلکه علت عصیان سوء اختیار بنده است.

هم چنین است قضا و قدر و اراده و مشیت حق که این ها نیز بر این تعلق گرفته که فعل از روی اختیار از بنده صادر شود، به بیانی که ذکر شد. (1)

ص: 354

1- برای آگاهی بیشتر در این زمینه به مبحث عدل کتاب کلم الطیب: 137/1 - 153 مراجعه شود؛ تفسیر اطیب البیان: 275/1.

ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم غشاوه و لهم عذاب عظيم (7)

خداوند بر دلها و گوشهای آنان به واسطه اعمالشان) مهر زده و بر چشم هایشان پرده کشیده و برای آنان عذاب بزرگی است.

توضیح واژگان

در این آیه شریفه از جهاتی بحث می شود .

جهت اول. کلماتی که در این آیه شریفه ذکر شده است.

کلمه «ختم» به معنای شدید و محکم بستن است. ختم کتاب و کاغذ، بلاک و موم برای این است که باز نشود.

منظور از ختم قلب این است که در قلب انسان به واسطه اعمال ناشایسته و ملکات رذیله بسته می شود و معارف حقه، ایمان، اخلاق فاضله، نصایح و مواعظ در آن وارد نمی شود.

کلمه «علی» برای استعلاء است که استیلاء و احاطه ختم را بر تمام اطراف و جوانب قلب می رساند.

از طرفی، جمع «قلوب» برای افراد است، وگرنه هر فردی یک قلب بیشتر ندارد.

اصل قلب در لغت جسم صنوبری شکل است که در طرف چپ سینه قرار

داده شده و منشأ روح بخاری در انسان و حیوان است، ولی مراد از قلب در آیات قرآنی آن جوهر ملکوتی است که از ماده و صورت مجرد است که از آن به عقل، روح انسانی و نفس ناطقه تعبیر می شود.

اطلاق قلب بر روح انسان به دو اعتبار است

1. به اعتبار این که مرکز ادراکات انسان و محل توجه روح و قلب است. علامه بلاغی (رحمه الله) در مقدمه تفسیر «آلاء الرحمان» این مطلب را بیان فرموده و بر قول مشهور علمای طبیعی که مرکز ادراکات را مغز می دانند اعتراض نموده و ادله ای بر این مطلب اقامه فرموده است.

2. به اعتبار این که از قبیل استعاره و تشبیه معقول به محسوس و مجرد به مادی است؛ چنان چه در سَمْع، بَصَر، اصْم، ابْکَم و اعمی این عنایت بوده است. (1)

عبارت «علی سمعهم» بر «قلوبهم» عطف است، یعنی: «ختم الله علی سمعهم». به اصطلاح، عطف مفرد بر مفرد است، بر خلاف «وعلی أبصارهم» که خبر مقدم است برای «غشاوه»، و جمله «علی أبصارهم غشاوه» بر جمله مقدم عطف است و به اصطلاح عطف جمله بر جمله است.

از همین جهت «علی سمعهم» بر «علی أبصارهم» مقدم شده است؛ چرا که کلمه اولی جزء جمله اولی و کلمه دومی جزء جمله دومی است.

از این رو، این که بعضی از مفسران توهم کرده اند که «علی أبصارهم» بر

ص: 356

علی سمعهم» عطف شده و از قبیل عطف خبر بر خبر است، درست نیست.

روی این توهّم و جوهی برای تقدیم سمع بر بصر ذکر کرده اند که «لا یسمن ولا یغنی من جوع» است، برای این که:

اولاً نظیر این آیه در سوره جاثیه آمده است. در آن جا نسبت ختم را به سمع و نسبت غشاوه را به بصر داده و می فرماید:

(وتم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوه). (1)

ثانیاً با سمع همان ختم مناسب است، همان گونه که بصر با غشاوه مناسب است.

شاید نکته این که واژه های «قلوب» و «بصار» را جمع آورده و واژه «سمع» را مفرد این باشد که قلب و بصر آلت ادراک و رؤیت هستند، به خلاف سمع، که اصل آن مصدر و به معنای شنیدن و اجابت نمودن است، و آلت سمع «اذن؛ گوش» است و از این رو در آیه دیگر آن را نیز به صورت جمع به کار برده و فرموده است: (فی آذانهم وقر). (2)

ختم سمع، کنایه از عدم استماع مواعظ و نصایح و تأثیر نمودن در آنهاست. منظور از عدم استماع، عدم قبول و اجابت و مقصود از غشاوه بودن بر ابصار، عبرت نگرفتن از صنایع و آیات الهی و کورکورانه از آنها گذشتن است.

ص: 357

1- سوره جاثیه، آیه 23

2- سوره فصلت، آیه 44.

مراد از سمع و بصر، گوش و چشم باطن است، به ظاهر؛ چنان چه اخبار بر آن ناطق و گویا هستند. (1)

در تفسیر «الصفی» به نقل از «التوحید» و «الخصال» شیخ صدوق (رحمه الله) روایت شده که حضرت امام سجاد (علیه السلام) فرمودند:

إن للعبد أربع أعین؛ عینان یبصر بهما أمر دینہ ودنیاه، وعینان یبصر بهما أمر آخرتہ.

فإذا أراد الله بعد خیرا فتح له العینین اللتین فی قلبه، فأبصر بهما الغیب وأمر آخرتہ، وإذا أراد الله به غیر ذلک، ترک القلب بما فیہ؛ (2)

به راستی که برای بنده چهار چشم است؛ با دو چشم امور دین و دنیا را می بیند و با دو چشم امر جهان آخرت خود را مشاهده می کند. پس هر گاه خداوند نسبت به بنده ای خیر اراده کند، آن دو چشمی را که در دل اوست بینا می سازد که غیب و عالم آخرت را مشاهده کند. و اگر خداوند غیر از این اراده کند آن دو چشم قلب را بینا نمی کند. هم چنین در کتاب «الکافی» از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که حضرتش فرمودند:

إنما شیعتنا أصحاب الأربعة الأعین: عینان فی الرأس، وعینان فی القلب.

ص: 358

1- تفسیر اطبیب البیان: 277 / 1.

2- تفسیر الصفی: 383 / 3.

ألا وإن الخلائق كلهم كذلك إلا أن الله تعالى عزوجل فتح أبصاركم وأعمى أبصارهم: (1)

همانا شیعیان ما دارندگان چهار چشمنند؛ دو چشم در سر و دو چشم در دل.

آگاه باشید که همه بندگان این گونه هستند، ولی خدای متعال چشم های باطن شما شیعیان را باز و چشم های باطن آنان را کور کرده است.

اقسام قلب

بعضی از محققان در این مقام تحقیقی دارند که حاصل آن چنین است:

انسان سه قلب دارد:

قلب صنوبری جسمانی، قلب مثالی صورت بدون ماده) که متعلق به بدن مثالی است و در باطن همین بدن است و در عالم برزخ روح انسانی به آن تعلق می گیرد. دلیل بر آن، رؤیای صادقه است که جزء اصغاث و احلام و خیالات نفسانی نباشد.

این قلب مثالی در بدن مثالی است که دارای گوش، چشم، زبان و دیگر اعضای مثال است و مراد از سمع و بصر، و قلب در آیات قرآن همین سمع و قلب مثالی است، نه روح مجرد انسانی که از آن به عقل تعبیر می شود.

ولی ما در عین حال که به عالم مثال قائل هستیم و بر طبق آن ادله داریم

ص: 359

دلیلی بر این نداریم که رؤیای صادقانه به بدن مثالی مستند باشد، بلکه آن به سیر روح انسانی در عوالم مافوق این عالم طبیعت مربوط است و چشم و گوش باطن به همان روح انسانی مربوط است که در عین تجرد، جامع جمیع شئون و جودی است. «والله عالم بحقائق الأمور»⁽¹⁾.

استناد ختم به خدا

جهت دوم در وجه استناد ختم به خداوند است.

اشاعره طبق اصول فاسده خود گفته اند: خداوند در دل های کار خلق کفر نموده و طابع و مهر کفر بر دل های آنها زده، از این جهت نمی توانند ایمان بیاورند.

معتزله نیز در بیان این استناد وجوهی را بیان کرده اند:

وجه اول. ختم حقیقی اولاً و بالذات به بنده مستند است و نسبت آن به خداوند به واسطه خلق قدرت در بنده است و در اضافه، ادنی مناسبت الکافی است.

وجه دوم. فعل عصیان و طغیان به بنده مستند است، ولی چون اسباب عصیان و طغیان از خلق شهوت و غضب و دیگر اسباب و وسایل آن به خدا مستند است، لذا به او استناد داده می شود.

وجه سوم. ختم به معنای مهر و علامت است و چون این ها به واسطه توغل در عصیان و کفر، دیگر ایمان قبول نمی کنند، خداوند بر دلهایشان علامت نهاده

ص: 360

1- تفسیر اطیب البیان: 278/1.

تا فرشتگان آنان را بشناسند و برای ایشان استغفار نکنند.

اما تحقیق در مقام بنابر آن چه از آیات و روایات استفاده می شود این است که عقوبات کفر و معاصی دو دسته هستند:

1. برخی در جهان آخرت است.

این عذاب ها عبارت از انواع عذاب هایی هستند که در آیات و اخبار قطعی به آنها تصریح شده است.

2. بعضی در دنیا است.

این عذاب ها همانند بسیاری از مصائب و بلیاتی هستند که در دنیا بر انسان وارد می شود. هم چون سد ابواب رحمت، منع از اجابت دعا، سلب توفیق، نزع حلاوت مناجات و ذکر حق، تغییر نعمت، استیلاء شیطان، قساوت قلب و موارد دیگر (1)

ختم قلب در احادیث

از جمله این عقوبات، ختم قلب است که ابواب رحمت بر قلب مسدود می شود و فرشتگان بر آن داخل نمی شوند.

البته ختم قلب، علت تامه بر ادامه کفر و معصیت نیست تا سلب اختیار بشود و تکلیف مالا یطاق لازم آید، بلکه به نحو اقتضا است که برای آنان بسیار مشکل می شود که دست از کفر بردارند و به سوی ایمان گرایش یابند. بر این معنا اخبار فراوانی از ائمه اطهار (علیهم السلام) رسیده است که به دو نمونه اشاره می کنیم.

ص: 361

1- همان: 279/1.

حدیث یکم. ابن بابویه به اسناد خود از حضرت امام رضا (علیه السلام) چنین روایت می کند: هنگامی که از آن حضرت درباره تفسیر این آیه سؤال شد، فرمود:

الختم هو الطبع علی قلوب الکفار عقبه علی کفرهم، كما قال الله عزوجل: (طبع الله علیها یکفرهم فلا یؤمنون إلا قلیلاً) (1)

ختم همان مهر زدن بر دل کافران از جهت عقوبت بر کفر آنهاست، چنان چه خداوند متعال می فرماید: «خداوند به واسطه کفرشان بر دلهایشان مهر زد. پس مگر کمی از ایشان ایمان نمی آورند.

همین استثنا در آیه، دلیل است که ختم و طبع علت تامه بر عدم ایمان نیست، چون اگر مانع بود، قابل استثنا نبود. (2)

حدیث دوم. شیخ صدوق (رحمه الله) در کتاب «التوحید» به اسناد خود از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که حضرتش فرمودند:

إن الله تعالی إذا أراد بعبد خیره نکت (3) فی قلبه نکتة من نور وفتح مسامع قلبه ووکل به ملکاً یسده. وإذا أراد الله بعبد سوء نکت فی قلبه نکتة سوداء وسد مسامع قلبه ووکل به شیطاناً یضله؛ (4)

به راستی که هر گاه خدای تعالی به بنده اش اراده خیر نماید در دلش نشانه ای از نور می زند، گوش های دلش را باز می کند و فرشته ای را بر او موکل می سازد که او را تأیید نموده و به راه راست وادارد.

ص: 362

1- سورة نساء، آیه 155.

2- تفسیر اطیب البیان: 280/1.

3- در بعضی از نسخه ها، به جای: «نکت»، «یکتب» ضبط شده است

4- الکافی: 166/1 حدیث 2.

و هر گاه به بنده ای اراده سوء و بدی کند، در دلش نقطه سیاه می زند، گوشه‌های دلش را مسدود می نماید و شیطانی را بر او موکل می کند که او را گمراه سازد.

آن گاه حضرت همین آیه را تلاوت فرمودند.

شیخ صدوق (رحمه الله) بعد از ذکر حدیث و آیه می نویسد:

همانا خدا بنده اش را برای گناهی که مرتکب شده اراده سوء می نماید. پس مستوجب می شود که بر دلش مهر زده شود و شیطانی بر او موکل شود که او را گمراه کند. این امور درباره او نمی شود مگر به واسطه استحقاق. و به تحقیق خدای متعال برای بنده اش (که اراده خیر نسبت به او بکند) موکل می سازد که او را تأیید کند به واسطه استحقاق یا تفضل.

سپس به این آیات شریفه استشهاد نموده که خداوند می فرماید:

(یختص برحمته من یشاء). (1)

و در آیه شریفه دیگری می فرماید:

(ومن یعش عن ذکر الرحمن تقيض له شیطانا فهو له قرین) (2)

و کسی که از یاد خدای رحمان اعراض کند، شیطانی را بر او مقدر می کنیم که قرین او باشد.

ص: 363

1- سوره بقره، آیه 105.

2- سوره زخرف، آیه 36.

و در روایتی آمده که امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در بیان این آیه فرمود:

سبق فی علمه أنهم لا يؤمنون، فختم علی قلوبهم وسمعهم لیوافق قضائه عليهم علمه فيهم. ألا تسمع إلى قوله تعالى: (و لو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم) (1)(2)

در علم خدا گذشته که اینان، ایمان نمی آورند. پس در دلها و گوش هایشان مهر زده که قضای الهی بر آنان با علم او درباره ایشان موافقت کند. آیا قول خدای تعالی را نشنیده ای که فرمود: «اگر خداوند خیری در آنان می دانست آنان را شنوا می گردانید». (3)

درمان ختم قلب

کوتاه سخن این که ختم و طبع قلب و سمع و غشاوت بصر از امراض قلبی و قابل معالجه است و در علم اخلاق سه طریق برای معالجه آن ذکر کرده اند:

1- ذکر خدا از نظر قلبی و لسانی

خداوند در آیه شریفهای می فرماید:

(إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فإذا هم مبصرون). (4)

ص: 364

1- سوره انفال آیه 23

2- مجمع البحرین: 632/1.

3- تفسیر غریب القرآن: 497، تفسیر اطیب البیان: 281/1 ؛

4- سوره اعراف، آیه 201.

در این آیه خداوند ابصار و بینایی دل را متفرع بر ذکر خدا کرده و در آیه گذشته نیز تسلط شیطان را مولد اعراض از ذکر خداوند دانسته است. البته اگر متوجه و متذکر حق بشود تسلط شیطان بر او قطع می گردد.

2- سد ابواب شیطان بر قلب

یعنی شهوت، غضب، متابعت هوای نفس، حب دنیا، حرص، حسد، حقد، عداوت، عجب، کبر، طمع، بخل، عصبیت، سوء ظن به خالق و خلق و موارد دیگر از اخلاق رذیله که ابواب شیطان هستند، بر دل ببندد.

3- آراستن دل به صفات فاضله

یعنی انسان با اضداد این صفات نظیر تقوا، ورع، اخلاص، محبت و موارد دیگر از اخلاق فاضله که مانع تسلط شیطان است، دل خود را بیاراید، چنان چه خداوند می فرماید:

(إن عبادی لیس لک علیهم سلطان إلا من اتبعک من الغاوین) (1)

و در آیه دیگر از قول شیطان می فرماید:

(فبعزتک لأغوینهم أجمعین* إلا عبادک منهم المخلصین). (2)

ص: 365

1- سوره حجر، آیه 42.

2- سوره ص، آیات 82 و 83

(و لهم عذاب عظیم)؛

و برای آنان عذاب بزرگی است.

توضیح ادبی

جمله (و لهم عذاب عظیم) بر جمله «ختم الله علی قلوبهم» عطف است و همین دلیل است که ختم بر دل و گوش، غشاوه بصر نیز یک نوع عذاب است، جز این که این ها عذاب دنیوی کار است و برای آنها عذاب عظیم، عذاب اخروی خواهد بود.

حرف «لام» در «لهم» برای اختصاص است و به عامل مفرد متعلق است؛ یعنی «کان لهم» یا «ثابت لهم» و «لهم» خبر مقدم برای عذاب است و این تقدیم خبر افاده حصر می کند.

بنابر این، معنای آیه چنین می شود:

عذاب عظیم مختص و منحصر به این طایفه است که انذار در آنها اثر ندارد.

البته کسی توهم نکند که حرف «لام» برای نفع است و این جا مناسب بود که حرف «علی» استعمال می شد.

چون این معنا به جایی مربوط است که لفظ قالب هر دو معنای نفع و ضرر را داشته باشد. نظیر کلمه «دعا» که اگر به «لام» متعدی شود، افاده طلب خیر می کند و اگر به «علی» متعدی شود، افاده نفرین می کند.

ص: 366

اما جایی که این احتمال نباشد تعبیر به «لام» در مورد ضرر و به «علی» در مورد نفع مانعی ندارد، مانند «اللهم صل علی محمد وآل محمد». (1)

بلکه در این مورد تعبیر به «علی» از جهت افاده احاطه بهتر است. هم چنین در جمله «لهم عذاب عظیم» اختصاص ارجح است. کلمه «عظیم» صفت چیزی است که نتوان توصیف کرد یا درک نمود و هر جا در قرآن به این لفظ تعبیر شود این معنا به وجهی استفاده می شود، مانند آیهای که می فرماید:

(وإنك لعلی خلق عظیم). (2)

در این آیه عظمت خلق پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) از این جهت است که بسندگان نمی توانند کنه و غایت آن را درک کنند. هم چنین مانند کلام هدهد که قرآن می فرماید:

(ولها عرش عظیم). (3)

در این آیه عظمت تخت بلقیس از این جهت بود که هدهد نمی توانست آن را توصیف کند. و مثل آیه ای که می فرماید:

(لا إله إلا هو رب العرش العظیم). (4)

ص: 367

1- تفسیر اطیب البیان: 282/1.

2- سوره قلم، آیه 4.

3- سوره نمل، آیه 23.

4- همان، آیه 26.

در روایتی آمده که حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمودند:

.. إن الله عظیم رفیع لا یقدر العباد علی صفتة ولا یبلغون کنه عظمتة... (1)

به راستی که خداوند بزرگ و بلند مرتبه است که بندگان قدرت بر توصیف او را ندارند و به کنه عظمت او نمی رسند...

عذاب و همیشگی بودن آن در قیامت

تا این جا الفاظ به مشروح بیان شد. اکنون سخن در اصل عذاب و همیشگی بودن آن است.

عذاب در قیامت از ضروریات دین است و ادله اربعه (کتاب، اخبار متواتر، عقل و اجماع) بر طبق آن موجود است.

عذاب از دیدگاه قرآن

در کتاب قرآن بیش از صد آیه درباره عذاب آخرت و بعضی از خصوصیات آن، نازل شده که به طور فهرست گونه مقداری از آنها بیان می شود.

1. در سوره حجر می فرماید:

(وإن جهنم لموعدهم أجمعین* لها سبعة أبواب لكل باب منهم جزء مقسوم) (2)

ص: 368

1- الکافی: 103 / 1.

2- سوره حجر، آیات 43 و 44.

به راستی که وعده گاه همه آنها دوزخ است و برای دوزخ هفت در است که برای هر دری قسمتی از ایشان اختصاص داده شده است.

2. در سوره مزمل می فرماید:

(إن لدینا أنکالا و جحیما* و طعاما ذا غصه و عذابا ألیما) (1)

همانا نزد ما قیدهای گران، دوزخ، طعام گلوگیر و عذاب دردناک است.

3. در سوره الحاقه می فرماید:

(خذوه فغلوله* ثم الجحیم صلوه) (2)

به خازنان جهنم گویند: کسی را که نامه عملش به دست چپش داده شده در غل و زنجیر کنند، سپس او را در دوزخ بیندازید و بسوزانید!

4. در سوره واقعه می فرماید:

(ثم إنکم أیها الضالون المکذوبون* لا کلون من شجر من زقوم* فمالون منها البطون) (3)

سپس شما ای گروه گمراهان و تکذیب کنندگان! البته از درخت زقوم می خورید و از آن شکم ها را پر می کنید.

5. در سوره دخان می فرماید:

(إن شجره الزقوم* طعام الأثیم* کالمهل یغلی فی البطون* کغلی الحمیم) (4)

ص: 369

1- سوره مزمل، آیات 12 و 13.

2- سوره الحاقه، آیات 30 و 31.

3- سوره واقعه، آیات 51 - 53.

4- سوره دخان، آیات 43 - 46.

به راستی که درخت زقوم خوراک گنهکاران است، مانند روی گداخته در شکم‌ها می‌جوشد؛ مانند جوشیدن آب گرم.

6. در سوره الحاقه می‌فرماید:

(فليس له اليوم هاهنا حميم* ولا طعام إلا من غسلين* لا يأكله إلا الخاطون) (1)

پس برای کسی که نامه عمل او به دست چپش داده شده در آن روز هیچ خویشاوندی نیست که او را حمایت کند و خوراکی برای او نیست مگر غساله چرکین اهل آتش، از این طعام نمی‌خورند مگر گنهکاران.

7. در سوره انعام می‌فرماید:

(لهم شراب من حميم و عذاب أليم) (2)

برای آنان آشامیدنی از آب گرم و عذاب دردناک است.

8. در سوره محمد (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید:

(كمن هو خالد في النار و سقوا ماء حميما فقطع أمعاءهم) (3)

آیا اهل تقوایی که در بهشت هستند مانند کسانی هستند که در آتش جاودانند و به آنها از آب گرم می‌آشامند، پس روده‌های آنان را پاره پاره می‌کند.

ص: 370

1- سوره الحاقه، آیات 35 - 37.

2- سوره انعام، آیه 70.

3- سوره محمد (صلی الله علیه و آله) آیه 15.

9. در سوره ابراهیم می فرماید:

(من ورائه جهنم ویسقی من ماء صدید* یتجرعه ولا یکاد یسیغه و یأتیہ الموت من کل مکان وما هو بمیت و من ورائه عذاب غلیظ) (1)

از پی این جبار عنید آتش دوزخ است و آشامانیده می شود آبی که از چرک و خون دوزخیان فرو می ریزد و حال آن که نمی میرد و از پس آن، برای آنها عذابی سخت است.

10. در سوره کهف می فرماید:

(إننا أعتدنا للظالمین نارا أحاط بهم سرادقها و إن یتغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه بس الشراب و ساءت مرتفقا) (2)

به راستی که برای ستمکاران آتش آماده کرده ایم که خیمه های آن برایشان احاطه نموده و اگر طلب فریادرسی کنند به فریاد آنها می رسند، با آبی که مانند روی گداخته است که صورت هایشان را بریان می کند. چه بد آشامیدنی است که روی گداخته می شود و بد تکیه گاهی است آتش.

البته درباره عذاب، آیات دیگر نیز در قرآن کریم آمده است. از جمله سوره نبا آیه های 22 - 25، سوره ص آیه 57، سوره غاشیه آیه 4، سوره نساء آیه 144، سوره ابراهیم آیه های 25 و 50، سوره مؤمن آیه 13، سوره سبأ آیه 32

سوره الرحمن آیه 41، سوره حج آیه 35، سوره زخرف آیه 35، سوره زمر آیه 61

ص: 371

1- سوره ابراهیم، آیات 16 و 17.

2- سوره کهف، آیه 29.

سوره یونس آیه 28، سوره مؤمنون آیه 105، سوره نساء آیه 65، سوره تحریم آیه 6، سوره مدثر آیه 25، سوره آل عمران آیه 71، سوره جاثیه آیه 33، سوره سجده آیه 14، سوره بقره آیه 162، سوره فرقان آیه 18؛

سوره زخرف آیه 77، سوره اعراف آیه 11، سوره مؤمنون آیه 108، سوره مؤمن آیه 52، سوره ملک آیه 80

عذاب از دیدگاه روایات

روایات فراوانی درباره عذاب رسیده است. از جمله در این باره خطبه های بسیار تکان دهنده ای از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده است، اگر دقت شود.

امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ای از «نهج البلاغه» چنین می فرماید:

واعلموا أنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار، فارحموا نفوسكم، فإنكم قد جربتموها في مصائب الدنيا، أفرايتم جزع أحدكم من الشوكه تصيبه والعصره تدميه والرمضاء تحرقه؟ فكيف إذا كان بين طابقين من ضجيج حجر وقرين شيطان؟

أعلمتم أن مالكا إذا غضب على النار حطم بعضها لغضبه وإذا زجرها تو ثبت بين أبوابها جزعه من زجرته؟

أيها اليفن الكبير الذي قد لهزه القتير كيف أنت إذا التحمت أطواق النار بعظام الأعناق، ونشبت الجوامع حتى أكلت لحوم السواعد؟

فالله الله معشر العباد! وأنتم سالمون في الصبحه قبل السقم، وفي

الفسحه قبل الضيق، فاسعوا في فكاك رقابكم من قبل أن تغلق رهائنهما؛ (1)

بدانید! برای این پوست نازک صبر بر آتش نیست پس بر خودتان رحم کنید، زیرا شما خودتان را در مصائب دنیا تجربه کرده اید. آیا دیده اید وقتی از خاری که به بدن یکی از شما فرورود یا زمین خوردنی و افتادنی که خون از وی بیرون رود، و یا از زمین گرمی که او را بسوزاند؟ پس چگونه خواهد بود هنگامی که میان دو تاوه از آتش همخوابه سنگ و همنشین شیطان باشد؟

آیا می دانید که مالک دوزخ وقتی بر آتش خشم کند به واسطه خشم او بعضی از آتش بعض دیگر را بخورد (یعنی آتش در هم ریزد و متلاطم و ملتهب شود)؟

و هر گاه بر آتش بانگ زند، در اثر بانگ او آتش در میان ابواب دوزخ به هیجان در آید و بجهد.

ای پیر سالخورده که سفیدی به موی تو آمیخته! چگونه ای تو هنگامی که طوفان های آتش بر استخوان های گردن بچسبد و غلهای جامه بر بدن آویخته شود به حدی که گوشت های ساعدها را بخورد؟

پس ای گروه مردم! خدا را در نظر داشته باشید و حال آن که در سلامت و صحت هستید، پیش از آن که بیمار شوید و در وسعت و

ص: 373

1- نهج البلاغه: ج 2، خطبه 178.

گشادگی هستید، پیش از آن که در تنگی قرار بگیرید.

پس در رها نمودن گردن های خود پیش از این که گروه های شما از موقع فک نگذشته باشد و قابل فک باشد بکوشید.

حضرتش در خطبه دیگری می فرماید:

وأما أهل المعصية فأنزلهم شر دار وغل الأيدي إلى الأعناق وقرن النواصي بالأقدام، وألبسهم سراويل القطران ومقطعات النيران في عذاب قد اشتد حره، وباب قد اطبق على أهله في نار لها كلب ولجب ولهب ساطع وقصيف هائل لا يظعن مقيمها، ولا يفادي أسيرها، ولا تقصم كبولها، لا مده للدار فتفني، ولا أجل للقوم فيقضئ؛(1)

اما گناهکاران، پس خدا آنان را در بدترین سرای فرود می آورد و دست هایشان را به گردنهای غل می کند، موهای پیشانی شان را به پاها نزدیک می نماید و پیراهن های قطران و جامه های آتشین بر آنان بپوشاند. آنان را در شکنجه و عذابی قرار دهد که حرارت آن بسیار سخت، درهای آن بر اهلیش بسته شده، در آتشی که دارای هیجان و صدای اضطراب آور و شعله مرتفع و صوت شدید و مهیب است. اقامه کنندگان آن آتش کوچ نکنند و اسیر آن فدیه داده نشود و قید و بندهای آن از هم جدا نشود و مدتی برای آن نیست تا فانی شود و اجلی برای آن نیست تا بمیرند.

سخنان زیبایی دیگری در این زمینه از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در کتاب «کفایه

ص: 374

1- همان: ج 1، خطبه 105.

الموحدين» آمده است. آن حضرت می فرماید:

الترکین فی سراپیل القطران، ولتطوق بینها و بین حمیم آن، ولتسقین شراب حار الغلیان، فکم یومئذ فی النار من صلب محطوم ووجه مشهوم، ومشوه مضروب علی الخرطوم قد أكلت الجامعه کتفه، والتحم الطوق بعنقه.

فلو رأیتهم یا أحنف! ینحدرون فی أودیتها، ویصعدون جبالها، وقد ألبسوا المقطعات من القطران، وأقرونا مع فجارها وشیاطینها، فإذا استغاثوا من حریق شدت علیهم عقاربها وھیاتها.

ولو رأیت منادیا ینادی: یا أهل الجنة ونعیمها ویا أهل حلتها وحللها!

خلدوا فلا موت.

فعدھا ینقطع رجائهم ویتغلق الأبواب، وینقطع بهم الأسباب.

فکم یومئذ من شیخ ینادی: واشیبتاه!

و کم من شاب ینادی: واشباباه!

و کم من أمرئه تنادی: وافضیحتاه!

هتکت عنهم الستور، فکم یومئذ من مغموس بین أطباقها محبوس یا لک غمسه ألبستک بعد لباس الکتان والماء المبرد علی الجدران وأکل الطعام ألوانا بعد ألوان هذا ما أعد الله للمجرمین (1)

به یقین در پیراهن های قطران گذارده خواهید شد، در میان دوزخ و میان آب بسیار گرم طواف خواهید کرد و از آشامیدنی بسیار گرم جوشیده خواهید آشامید.

ص: 375

پس چه بسیار استخوانهای گرده در هم شکسته و صورتهای هولناک ناهنجار بر بینی زده شده در آن روز خواهند بود که غل جامعه بازوهای آن را خورده و طوق آتشین بر گردن آن چسبیده است.

از این رو اگر آنان را می دیدی ای احنف! که در وادی های دوزخ سرازیر می شوند، از کوه های آن بالا می روند، جامه های قطران در بر کرده، با فجار و شیاطین مقرون شده اند. هر گاه از سوزش آتش فریادرسی کنند عقربها و مارهای دوزخ بر آنها سخت گیرند.

و اگر میدیدی منادی حق را که ندا می کند: ای اهل بهشت و نعمت های آن! و ای اهل زیور و زینت های بهشت! جاودان باشید که مرگی نیست.

در آن هنگام امید دوزخیان از رهایی از آتش بریده شود، درهای دوزخ بسته گردد و اسباب نجات بریده شود.

پس چه بسیار است در آن روز پیر و کهنسالی که فریاد می زند: وای از پیری!

چه جوانانی که از دست جوانی می نالد و فریاد می زند: وای از جوانی!

چه زنی که شیون می کند: وای از رسوایی!

پرده های آنها در آن روز برداشته و پاره شده است.

و چه بسیار است فرورونده در دوزخ که در میان طبقه های آن زندانی شده و ای برای تو از این فرورفتن، تو را بعد از لباس کتان که

در دنیا می پوشیدی از لباس های دوزخ بپوشانند و تو را بعد از آب سرد که سر دیوارها می گذاردی که از نسیم سحر خنک شود از نوشیدنی های جهنم مثل حمیم و غساق بنوشانند و تو را بعد از آن که در دنیا طعامهای لذیذ و رنگارنگ که یکی بعد از دیگری می خوردی، از غذاهای دوزخ مثل زقوم بخوراند، این همان است که

خدا برای گنهکاران مهیا کرده است.

آن حضرت در دعای کمیل می فرماید:

فکیف احتمالی لبلاء الآخره و جلیل وقوع المکاره فیها، وهو بلاء تطول مدته، ویدوم مقامه، ولا یخفف عن أهله، لأنه لا یكون إلا عن غضبک وانتقامک وسخطک، وهذا ما لا تقوم له السماوات والأرض.

یاسیدی! فکیف بی، وأنا عبدک الضعیف الذلیل الحقییر المسکین المستکین...

صبر و طاقت من نسبت به بلائی آخرت و سختی ها و ناملایمات بزرگی که در آن جا واقع می شود چگونه خواهد بود و حال آن بلایی است که مدت آن طولانی، اقامت در آن دائمی است و نسبت به اهل آن عذاب تخفیفی نیست، برای این که آن عذابی نیست جز از غضب، انتقام و سخط تو و در مقابل غضب تو آسمانها و زمین قیام

نتوانند نمود.

ای آقای من! پس چگونه من می توانم و حال آن که من بنده ضعیف، ذلیل، کوچک، مسکین، مستکین تو هستم..

ص: 377

در ادامه می فرماید:

لكنك تقدست أسمائك أقسمت أن تملأها من الكافرين من الجنه والناس أجمعين وأن تخلد فيها المعاندين (1)

ولی اسم های تو مقدس و منزّه است، سوگند یاد فرموده ای که دوزخ را از کافران جنی و انسی پر کنی و معاندان را در آن جاودان گردانی....

عذاب از منظر عقل

اکنون با دلیل عقلی عذاب را اثبات می نماییم.

عذاب لازمه عمل عبد و مترتب بر سوء اختیار اوست و اگر در مقابل یک شخص عاقلی دو ظرف نوشیدنی قرار دهند که یکی سم مهلک و دیگری شربتی گوارا است و ضررها و مفاسد آن سم را نیز به او بگویند و او را از خوردن آن نهی کنند و از طرفی منافع و خواص آن نوشیدنی گوارا را نیز برای او توضیح دهند و او را به آشامیدن آن ترغیب و تشویق کنند.

اگر آن شخص با اختیار خود نوشیدنی گوارا را رها کند و سم مهلک را بیاشامد آیا هلاکت، لازمه عمل او نیست و بر فعل او مترتب نخواهد بود؟

آیا نتیجه سوئی که عاید او می شود بر خلاف عدل خواهد بود؟ البته چنین نیست.

علاوه بر این، ثابت و محقق است که خداوند دارای جمیع صفات کمال و جمال است. صفات کمال او عین ذات او و غیر متناهی است و منشأ صفات

ص: 378

جمال او نیز که از آنها به صفات فعلی تعبیر می شود، صفات کمال است.

و از این رو آنها نیز غیر متناهی هستند.

معلوم است که تعذیب و انتقام در جای خود صلاح و شایسته و ترک آن بسا خلاف مصلحت و موجب فساد است.

و به مقتضای عدل، کاری که در فعلش مصلحت و در ترکش مفسده باشد، لازم است از خداوند صادر شود. در دعای افتتاح می فرماید:

وَأَيُّنْتَ أَنْكَ أَنْتَ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فِي مَوْضِعِ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَأَشَدَّ الْمَعَاقِبِينَ فِي مَوْضِعِ النِّكَالِ وَالنَّقْمَةِ. (1)

عذاب از منظر اجماع

درباره اجماع به عذاب، همین قدر کافی است که تمام مسلمانان با طبقات مختلف و مذاهب گوناگونی که دارند به معاد و لوازم آن که در رأس آنها ثواب و عقاب است قائل هستند، بلکه آن را از اصول دین می شمارند.

منکران عذاب و دلیلهای آن ها

البته منکران عذاب و خلود نیز برای خود شبهاتی دارند که هر یک باید پاسخ داده شود، اینها سه دسته اند:

دسته اول منکر اصل عذاب شده اند و به چند وجه استدلال کرده اند.

ص: 379

1- مصباح المتهجد: 578.

دلیل اول منکران

وجه یکم. وجود کفار و فساق به مقتضای نظام جمیل عالم لازم است و همین طور که نور و ظلمت، خیر و شر، نعمت و بلا و خوشی و ناخوشی در عالم وجود دارد، کافر و مؤمن، فاسق و متقی نیز باید باشد.

اگر در عالم جز متقی و مؤمن نباشد در نظام اختلال لازم آید. از این رو خداوند دواعی کفر و فسق را در آنها ایجاد نموده و آنان را به واسطه آن دواعی، به فسق و کفر می کشاند و اگر آنها را عذاب کند، خلاف عدل است!

پاسخ از دلیل اول

در پاسخ می گوئیم: این گفتار، همان سخن جبری ها است که پیش تر بیان کردیم.

به طور خلاصه، گرچه در نظام جعلی عالم اضداد وجود دارد، حتی هر چیزی به ضد خودش شناخته می شود، ولی کافر و فاسق به اختیار خود به طرف کفر و فسق می روند و هیچ کدام در کار خود ناچار نیستند.

چون خداوند در انسان هم غرایز و اموری را قرار داده که می تواند به طرف شهوات و امور حیوانی برود و هم عقل و انبیا را قرار داده تا قوا و غرایز انسان را تعدیل کنند و آن مقداری که به مصلحت و نفع دنیا و آخرت اوست از آنها استفاده کند و از غیر آن مقدار اجتناب نماید.

این معنای اختیار و لازمه اختیار است و در غیر این صورت اختیار تحقق نمی پذیرد. (1)

دلیل دوم منکران

وجه دوم. عذاب آخرت ضرر و خالی از نفع است، زیرا نفعی برای خداوند ندارد، چون او غنی بالذات است و از تعذیب گناهکاران، فایده ای عاید او نخواهد شد که به واسطه کفر و فسق خلائق بر دامن کبریا پیش گردی نمی نشیند تا از جهت تعذیب آنان برطرف سازد.

از طرفی، روشن است که تعذیب برای بنده هم نفعی ندارد. بنابر این فعلی است لغو و قبیح و از خدا صادر نمی شود و نفع داشتن برای دیگران نیز قبیح است، زیرا اضرار کسی برای نفع دیگری ترجیح بلا مرجح است.

پاسخ از دلیل دوم

به این وجه از سه طریق پاسخ می دهیم

نخست آن که جواب نقضی داده می شود به این که عقوبات وارده بر امت های پیشین مثل غرق، خسف و موارد دیگر، بلکه مطابق بلاها و مصائب بر کسانی که متنبه نمی شوند بوده و هست و هر پاسخی برای آنها باشد، همان پاسخ این جا مورد استفاده قرار می گیرد.

دوم آن که هر کسی به حکم و مصالح الهی، نمی تواند پی ببرد و چه بسا

ص: 381

حکم افعال الهی بر ما پوشیده است.

سوم آن که اگر بنده مستحق عقوبت باشد، تعدیب او عدل است، چون عدل عبارت از اعطای حق هر صاحب حقی است و حق چنین بندهای عذاب است.

دلیل سوم منکران

وجه سوم، کفر و معصیت مستعقب تکلیف است و تکلیفی که بر ضرر بدون نفع مترتب باشد قبیح است. بنابر این، یا باید تکلیف را انکار نمود و یا باید قائل شد که تکلیف مستعقب ضرر نیست و چون تکلیف را نمی شود انکار نمود باید گفت که بر تکلیف، ضرری مترتب نخواهد شد و هو المطلوب.

پاسخ از دلیل سوم

در مبحث عدل و نبوت بیان شده که تکلیف به مقتضای عدل و از باب لطف است و اگر ارسال رسل، انزال کتب و جعل تکلیف نمی بود آفرینش بشر لغو و بیهوده بود.

از طرفی، بعث مکلف به منافع دنیوی و اخروی و زجر و منع او از مضار دنیوی و اخروی است و عقوبت و عذاب در اثر سوء اختیار بنده است، چنان چه ثواب اخروی بر حسن اختیار مترتب است.

این کلام نظیر این است که کسی درهمی به فقیری بدهد که اصلاح امر معاش کند و او به اختیار خود سمی بخرد و بخورد و هلاک شود و گویند: اعطای درهم موجب هلاکت او شد!

ص: 382

در مثال دیگر کسی محض احسان و لطف ضیافتی بکند و انواع غذاها و نوشیدنی ها را فراهم سازد و میهمانی آن قدر بخورد که هلاک گردد، سپس بگویند: ضیافت و میهمانی سبب هلاکت او شد. از این رو اعطای درهم و ضیافت قبیح است!

دلیل چهارم منکران

وجه چهارم. کافر و عاصی به واسطه کفر و معصیت، خود را از منافع دنیوی و اخروی و ایمان و طاعت محروم ساخته اند و کسی که نفعی را از خود سلب کند، مستحق عقوبت نخواهد بود. چنان چه اگر کسی درهمی را از دست داد نباید او را کتک زد و کشت، بلکه همان تقویت درهم برای او کافی است.

پاسخ از دلیل چهارم

منافع و مصالح و مضار و مفساد بر دو قسم است:

یک قسم مصلحت غیر ملزومه و مفسده غیر ملزومه است که از اولی به مندوب و از دومی به مکروه تعبیر می شود و تقویت چنین مصلحتی و یا اکتساب چنین مفسدهای مستلزم عقوبت نیست.

قسم دیگر مصلحت ملزومه است که از آن به واجب تعبیر می کنند و در ترکش مفسده و ضرر است و هم چنین است مفسده ملزومه که از آن به حرام تعبیر می شود و در فعلش ضرر و زیان است و عقوبت و عذاب اخروی همان ضرری است که در ترک واجب و انجام حرام دامن گیر انسان می شود.

ص: 383

معترفان به عذاب

دسته دوم به عذاب اعتراف نموده اند، اما منکر خلود شده اند. اینان نیز به چند وجه تمک کرده اند:

دلیل اول معترفان

وجه یکم. هر گاه سنگدل ترین مردم، کسی را به واسطه مخالفت تعذیب کند، وقتی مدتی گذشت خسته و سیر می شود و اگر بخواهد مدت مدیدی او را تعذیب کند دیگران او را ملامت می کنند و می گویند: تا چه اندازه او را شکنجه می نمایی؟ یا او را بکش یا رها کن!

پس چگونه خداوند عادل حکیم و رؤوف و رحیم بندگان را برای معاصی چند روزه دنیا و کفر ابدالآباد تعذیب می نماید؟

پاسخ از دلیل یکم

قیاس تعذیب مردم با تعذیب الهی مع الفارق است، چون غرض مردم از شکنجه تشفی دل یا منافع دیگری است و هنگامی که غرض آنها حاصل شد،

سیر یا خسته می شوند و ملامت دیگران برای این است که شخص معذب را مستحق این مقدار عذاب نمی بینند.

ولی خداوند متعال برای تشفی یا منافع دیگری بنده را عذاب نمی کند، زیرا او غنی بالذات و از این حالات و عوارض منزه و مبرا است و تعذیب خدای

ص: 384

سبحان نیز به مقدار استحقاق بنده است. بنابراین، اگر بنده مسحق عذاب ابدی باشد عذابش عین عدل و موافق حکمت خواهد بود.

دلیل دوم معترفان

وجه دوم. خداوند متعال در دنیا دعا را اجابت و توبه را قبول می کند، چگونه در جهان آخرت که مقام ظهور رحمت است، دعا را اجابت نکند و توبه را نپذیرد؟

پاسخ از دلیل دوم

در پاسخ از این دلیل می گوئیم:

نخست آن که خداوند در قرآن مجید می فرماید:

(و لیست التوبه للذین یعملون السيئات حتی إذا حضر أحدهم الموت قال إني تبت الآن ولا الذین یموتون و هم کفار) (1)

توبه برای کسانی نیست که اعمال بد را مرتکب می شوند و هنگامی که برای یکی از آنها مرگ حاضر شد گوید: اکنون توبه کردم و هم چنین توبه برای کسانی نیست که می میرند در حالی که کافرند.

دوم آن که قبول توبه وجوب عقلی ندارد، بلکه وعده الهی است که توبه را قبول می فرماید و این وعده، به دنیا مربوط است نه جهان آخرت.

سوم آن که اعمال سیئه ای که انسان با آنها از دنیا می رود، ملکه او می گردد

ص: 385

و دیگر قابل تغییر نیست. از این جهت خداوند می فرماید:

(و لو ردوا لعادوا إِمَّا نَهَا عَنْهُ) (1)

و اگر برگردند البته به طرف همان چیزهایی که از آن نهی شده بودند، بازگشت می کنند.

دلیل سوم معترفان

وجه سوم. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

(جزاء سیئه سیئه مثلها) (2)

در این آیه خداوند از این که بیش از مقدار گناه، مجرم را مکافات کنند نهی فرموده است. پس چگونه خودش کسی را که مدتی معصیت کرده (ولویک عمر و یک دهر) در عذاب مخلد می دارد؟

پاسخ از دلیل سوم

مترتب شدن عذاب بر ملکات رذیله و صورت شقاوتی است که انسان به واسطه اعمال زشت و طغیان در نافرمانی، کفر، شرک و عناد برای او حاصل و ثابت می شود و چون این ملکه و صورت عاریتی و قابل زوال نیست، بلکه اگر تا ابد چنین انسانی ادامه حیات دهد، این ملکه ثابت و مستدام خواهد بود. از این رو عذاب آنها دائمی و همیشگی است.

ص: 386

1- سوره انعام: آیه 28.

2- سوره شورا: آیه 38.

دلیل چهارم معترفان

وجه چهارم. آیات و اخبار بر خلود مورد اعتراف ما دلالت دارد، ولی خلف وعید قبیح نیست و خداوند با آن سعه رحمت و سبقت رحمتش بر غضب، از همیشگی نمودن دوزخیان در عذاب درمی گذرد، به خلاف خلف وعده که قبیح است.

پاسخ از دلیل چهارم

در پاسخ می گوئیم:

نخست آن که بسیاری از آیات قرآن و اخبار از خلود خبر می دهند نه این که توعید و تهدید نمایند و اگر خلود نباشد، کذب لازم می آید. در آیه ای از قرآن می خوانیم:

(ومن أصدق من الله قيلا)(1)

دوم آن که خلف وعید در موردی حسن است که قابلیت رحمت باشد، ولی اگر قابلیت نباشد خلف وعید نیز به جا نخواهد بود.

دلیل پنجم معترفان

وجه پنجم. آیاتی که بر خلود دلالت دارد، مقید هستند. نظیر آیه شریفه ای که می فرماید:

(فأما الذين شقوا ففي النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها ما دامت

ص: 387

و اما کسانی که شقاوت را اختیار کردند، پس در آتش برای آنها بانگ و فریاد است در حالی که در آن جاودانند مادامی که آسمان و زمین برقرار است.

این آیه، آیات مطلقه را هم مقید می کند.

پاسخ از دلیل پنجم

در پاسخ این دلیل می گوییم:

نخست آن که اطلاق و تقیید در متنافیین است، مثل «اعتق رقبه» و «لا تعتق رقبه کافر» که جمله دوم جمله اول را مقید می کند، ولی در مثبتین مانند «أكرم الفقهاء» و «أكرم كل عالم» جمله اول جمله دوم را مقید نمی کند، بلکه در این گونه موارد اعم العنوانین را باید اخذ کرد و آیه مورد نظر از این قبیل است.

دوم آن که خود این عبارت کنایه از خلود است، زیرا قرآن مطابق عرف لغت عرب نازل شده و عرب از دوام و خلود به این عبارت تعبیر می کند.

سوم آن که اگر مراد از آسمان و زمین همین آسمان و زمین به همین نحو باشد، عدم دخول دوزخیان در آتش لازم می آید، بلکه عدم دخول اهل بهشت در بهشت لازم می آید، زیرا به تصریح قرآن در روز قیامت آسمان و زمین درهم پیچیده می شود، آن جا که می فرماید: (یوم نظوی السماء کطی السجل للکتب). (2)

ص: 388

1- سوره هود: آیه 109.

2- سوره انبیاء آیه 104.

و در آن روز در زمین تغییر و تبدیل حاصل شود که می فرماید: «یوم تبدل الأرض غیر الأرض» (1)

از این رو در بعضی از اخبار، به بهشت و دوزخ عالم برزخ تفسیر شده است و اگر مراد آسمان و زمین باشد دلیلی بر فنا و انعدامش نداریم.

چهارم آن که آسمان و زمین مطلق هستند و در دار آخرت نیز زمین و آسمانی مناسب آن عالم خواهد بود، چون آن جا دار ثبات و بقاء است و همه چیز در آن جا، ثابت و دائم خواهد بود.

پنجم آن که اگر این عبارت، خلود اهل نار را مقید کند، خلود اهل بهشت را نیز مفید خواهد کرد، چون در آیه بعد به همین عبارت نسبت به خلود بهشتیان می فرماید:

(و أما الذین سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات و الأرض) (2)

و حال آن که خلود اهل بهشت مورد اعتراف خصم است.

منکران دوام عذاب

دسته سوم به خلود اعتراف دارند، ولی سرمدی و همیشگی عذاب و دوام آن را انکار کرده اند و گفته اند: طبع دوزخیان پس از مدتی آتشی می شود و مانند ملائکه عذاب دیگر از آتش متادی نمی شوند.

ص: 389

1- سوره ابراهیم، آیه 48.

2- سوره هود، آیه 108.

در پاسخ می‌گوییم: این سخن نیز پایه و اساسی ندارد؛ چرا که آیات شریفه قرآن و اخبار فراوان خلاف آن را بیان می‌کند. برای مثال در آیه شریفهای می‌فرماید:

(کَلِمًا نَضِجَتْ جُلُودَهُمْ بَدَلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ) (1)

و آیات و اخباری دیگری که در محل خود ذکر شده است.

دو پرسش مهم و پاسخ آنها

اکنون در این زمینه دو پرسش مطرح است.

پرسش یکم. با این نصوص و آیات و اخباری که در مورد خلود و عذاب و همیشگی دوزخیان وارد شده چرا بعضی از حکما و عرفا منکر عذاب قیامت یا خلود و همیشگی آن شده اند؟

پاسخ این که حکما یک اصل موضوعی و مسلمی (قول به وحدت وجود) برای خود درست کرده اند. این اصل، اصل غلطی است که علما قبول ندارند و این را طایفه ای از صوفیه قائل شده اند. این بحث، بحث دامنه دار و وسیعی دارد که در جای خود بحث شده است.

پرسش دوم. تعذیب و انتقام از افعال الهی است و فعل باید محدود باشد و اول و آخری داشته باشد و این منافات با خلود دارد.

پاسخ این که همه افعال خداوند متعال از روی اختیار و موافق مصلحت و حکمت؛ البته حادث است و لازم نیست که انتها داشته باشد، بلکه اگر مصلحت اقتضا کند که دائمی باشد، مانعی ندارد.

ص: 390

این مطلب در محل خود ثابت است که عقاید و اخلاق انسان در دنیا قابل تغییر و تبدیل است، مادامی که به حد ملکه راسخه نرسد، ولی پس از مرگ دیگر قابل تغییر نیست و با همان ملکه ای که از دنیا رفته ثابت و مستدام می ماند. قرآن کریم می فرماید:

(و من كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى). (1)

از این رو ثواب یا عقاب او نیز دائمی خواهد بود و از این جهت در روایتی حضرتش فرمود:

وإن اليوم عمل ولا حساب و غده حساب و لا عمل (2)

امروز، روز عمل است و حسابی نیست و فردا روز حساب است و عملی نیست.

در روایت دیگری فرمود:

إن الدنيا مزرعة الآخرة؛ (3)

دنیا کشت زاری است که هر بذری در آن بپاشید در جهان آخرت در و خواهید کرد.

آری، هر چیزی که از مرحله قابلیت به فعلیت رسید، دیگر قابل تغییر نخواهد بود. أعاذنا الله من هوان الدنيا و عذاب الآخرة. (4)

تا کنون پنج آیه اول از سوره بقره در صفات مؤمنان و اهل تقوا بود که بیان آن شد و دو آیه هم به کار مربوط بود که بیان شد.

ص: 391

1- سوره بنی اسرائیل: آیه 72

2- نهج البلاغه: 93/1، الارشاد، شیخ مفید: 1 / 236.

3- تفسیر اطیب البیان: 302/1 .

4- جامع السعادات: 224 / 1

ومن الناس من يقول آمنا بالله و باليوم الآخر وما هم بمؤمنين (8)

بعضی از مردم کسانی هستند که می گویند: به خدا و روز قیامت ایمان داریم، اما دروغ می گویند، آنها به خدا و روز قیامت مؤمن نیستند. این آیه شریفه به ضمیمه آیات بعدی که در مجموع سیزده آیه می شود به منافقان مربوط است. آنها به جهت دور و متفاوت بودن ظاهر و باطن، صفات فراوانی دارند که خداوند تبارک و تعالی تک تک آنها را بیان می فرماید.

در این جا مناسب است در چند بحث سخن بگوییم.

نفاق و اقسام آن

اشاره

معنای نفاق، اقسام آن و روایاتی که در این باب رسیده است.

نفاق به معنای دورویی و مخالف بودن ظاهر انسان با باطن اوست. نفاق اقسامی دارد:

1. نفاق در عقیده

چنین انسانی در باطن کافر و مشرک و.. است، ولی در ظاهر اظهار اسلام و پر ایمان می کند و یا جزء فرقه ضاله و اهل بدعت است، اما اظهار تشیع می کند.

این نوع از نفاق، اعظم، اشد و اقیح اقسام کفر است، زیرا علاوه بر کفر

ص: 392

باطنی شامل مکر، حيله و خدعه نسبت به مسلمانان نیز هست و آن چه از مصائب و بدبختی ها که دامنگیر مسلمانان شده، از قبل این گونه افراد بوده است.

از این جهت خداوند در قرآن کریم، سخت ترین عذاب و درکات دوزخ را .

برای آنان معین کرده و فرموده است:

(إن المنافقين في الدرك الأسفل من النار) (1)

شاید کسی اشکال کند و بگوید: «اگر باطن منافق باطن قبیح است»، ولی ظاهرش حسن است به خلاف کافر که باطن و ظاهرش قبیح است.

این اشکال به این دفع می شود ظاهر فریبنده علاوه بر این که حسنی ندارد بدتر از آن ظاهری است که قبیح آن آشکارا باشد، زیرا آن ظاهر دامی پنهان است، ولی این، باطنش از ظاهر نمایان است.

اما بر کسی که باطنا مسلمان و مؤمن باشد، ولی در ظاهر کفر اظهار کند منافق اطلاق نمی شود؛ بلکه چنین اظهاری ممکن است از روی تقیه باشد، و علاوه بر این که چیزی بر او نیست بسا واجب می شود و اما اگر از روی انکار و جحود باشد، کفر جحودی خواهد بود.

2. نفاق در اخلاق

یعنی در باطن به اخلاق حمیده متخلق نباشد، ولی در ظاهر چنین نشان دهد که دارای اخلاق حمیده است. مثل این که کسی در باطن زهد، خوف از خدا، محبت خدا، سخاوت، توکل، خشوع و صفات فضیله دیگر را ندارد، ولی در ظاهر خود را زاهد، خائف، محب خدا، سخی، متوکل، خاشع و...

ص: 393

نشان می دهد.

اما اگر کسی در باطن دارای اخلاق رذیله باشد، ولی در ظاهر بسر اینها ترتیب اثر ندهد، این نفاق نیست، بلکه طریقه معالجه اخلاق رذیله همین است و اگر به این قصد باشد بسیار ممدوح و پسندیده، بلکه لازم است.

3. نفاق در اعمال

یعنی کسی که خلوت و پنهانی او با حضور در مردم و به عبارت دیگر پنهان او با آشکارش تفاوت دارد، برای مثال در ظاهر خود را عابد ترین و باتقواترین مردم معرفی می کند، ولی در حقیقت این طور نیست.

البته این قسم از نفاق غیر از اخفاء معصیت است، چون اشاعه و اظهار معصیت خود گناه است.

نفاق و منافق از دیدگاه احادیث

دلیل ما بر این که نفاق شامل همه این اقسام می شود، اخباری است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) در تعریف نفاق آمده است.

امام چهارم حضرت زین العابدین (علیه السلام) فرمود:

إن المنافق ینهی ولا ینتهی، ویأمر بما لایأتی، واذاقام إلی الصلاه اعترض، واذا رکع ربض، یمسی وهممه العشاء وهو مفطر، ویصبح وهمه النوم ولم یسهر، ان حدثک کذبک، وان ائتمنته خانک، وان غبت اغتابک، وان وعدک اخلفک؛ (1)

ص: 394

منافق نهی می کند، و نهی نمی پذیرد، به آن چه خود انجام نمی دهد، امر می کند و وقتی به نماز می ایستد، به غیر خدا توجه می کند، و هنگامی که به رکوع می رود چون چهارپایان فرود می شود. یعنی از رکوع چیزی درک نمی کند! روز را تا شب سپری می کند و همت او خوراک است با این که روزه نبوده. شب را صبح می کند و همتش خواب است با این که شب بیدار نبوده است. اگر با تو سخن گوید، دروغ می گوید، اگر به او امانت بسپاری، خیانت می کند، اگر از او غائب شوی غیبت تو را می کند و اگر با تو وعده کند، خلف وعده می نماید.

در روایت دیگری حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ما زاد خشوع الجسد علی ما فی القلب فهو عندنا نفاق؛⁽¹⁾

هر چه خشوع اعضا و جوارح بر آن چه در قلب است افزونی یابد نزد ما نفاق است.

هم چنین حضرت امام صادق (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ثلاث من کن فیہ کان منافق وان صام وصلی وزعم انه مسلم: من اذا ائتمن خان، واذا حدث کذب، واذا وعد أخلف (2)

سه خصلت است که در هر کس باشد، منافق است اگر چه روزه بدارد و نماز بخواند و گمان کند که مسلمان است:

ص: 395

1- همان: 2/ 396 حدیث 6.

2- همان: 2/ 290 حدیث 8.

1. کسی که هرگاه امانت به او سپرده شود، خیانت کند.

2. هرگاه سخن بگویند، دروغ گویند.

3. هرگاه وعده کند، وفا ننماید.

بنابر این، نفاق مسئله ای است مقول به تشکیک و ذی مراتب و منافقان در همه مراتب آن در هر عصری بوده و هستند.

بنا بر آیات صریح قرآن کریم، در میان صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به منافقان نیز بوده اند، مانند آیات سوره براءت و آیات سوره منافقین و آیات دیگر.

ادعای اهل سنت و بطلان آن

اما بعضی از اهل سنت می گویند: اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه عادل بوده اند و بر طبق این ادعا، روایتی به آن حضرت نسبت می دهند که حضرتش فرمود:

أصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم.

ولی این ادعا و روایتی که به آن حضرت نسبت داده اند به وجوهی مردود است.

وجه اول. اکثر آیاتی که درباره منافقان نازل شده، بلکه همه آنها در مدینه و در اواخر هجرت بوده است. البته منافقان در میان صحابه بودند و خود را جزء صحابه می شمردند که این آیات در باره آنها نازل شده است که با رحلت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) آن ها از بین نرفته اند.

وجه دوم. بخاری در صحیح خود 14 حدیث از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در این زمینه روایت کرده است. صاحب کتاب «شفاء الصدور» همه این روایات را در

ص: 396

شرح این فقره از زیارت: (فلعن الله أمه أسست اساس الظلم و الجور عليكم اهل البيت) نقل کرده است (1) حاصل مضمون آن روایات چنین است:

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

فردای قیامت جماعتی را می آورند، من در پیشگاه حضرت احدیت عرض می کنم: پروردگارا! اینان اصحاب من و از امت مسن هستند.

چرا آنان را از حوض من منع فرمودی؟

خطاب می رسد:

إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک، انهم ارتدوا علی أذبارهم القهقری فیقول النبی (صلی الله علیه و آله): سحقا سحقا لمن غیر بعدی.

فیؤمر بهم الی النار؛ (2)

تو نمی دانی اینان بعد تو چه چیزها احداث کردند و چه بدعتها گذاردند. به راستی که اینان به قهقری برگشتند و به همان کفر نخست مراجعت کردند.

پس پیامبر (صلی الله علیه و آله) گوید: هلاکت باد برای کسی که بعد از من دین را تغییر داد.

پس امر شود ایشان را به طرف آتش برند.

وجه سوم. روایتی از «صحیح بخاری در اغلب کتاب های عامه و خاصه نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ص: 397

1- شفاء الصدور: ص 129.

2- صحیح بخاری: 207/7 و 208.

فاطمه بضعه منی فمن أغضبها فقد أغضبني. (1)

در صحیح مسلم آمده که حضرتش فرمود:

يؤذيني ما آذاها (2)

در «صحیح» ترمذی آمده که حضرتش فرمود:

ينصبنى ما ينصبها. (3)

این حدیث را به حدیثی که بخاری از عایشه نقل کرده ضمیمه می کنیم. در آن حدیث آمده:

پس از آن که ابوبکر، حضرت فاطمه (علیها السلام) را از فدک منع نمود:

فغضبت فاطمه على أبي بكر ولم تتكلم معه إلى أن ماتت، فدفنها على ليلا ولم يخبر أبا بكر.

از این دو حدیث معلوم می شود که ابوبکر حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) را اذیت نموده و اذیت فاطمه (علیها السلام) اذیت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است و طبق آیه شریفهای که می فرماید:

(إن الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله في الدنيا والآخرة واعد لهم عذابا مهينا) (4)

ابوبکر مورد لعن و عذاب قرار گرفته و با این وصف، چگونه بر او می توان عادل و هادی اطلاق نمود و به او اقتدا کرد؟

ص: 398

1- همان: 210/4.

2- صحیح مسلم: 141/7

3- شرح احقاق الحق: 85 / 19.

4- سوره احزاب: آیه 57.

وجه چهارم. بر فرض صحت حدیث، ما قبول نداریم که کلمه اصحاب بر کسانی که مسلک حضرت علی علی را نپیموده‌اند صدق کند؛ زیرا طبق حدیث مسلم که از «عقد الدرر» ابن عبد ربه از ام سلمه روایت شده، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عمار فرمود:

یا بن سمیة! لا تقتلک أصحابی، لکن تقتلک الفئه الباغیه. (1)

این حدیث به قدری معروف بود که معاویه و عمرو عاص نتوانستند آن را انکار کنند.

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفان علی (علیه السلام) را از زمره اصحاب خود خارج نمود.

کذب و نفاق

اکنون این بحث مطرح است که نفاق از کذب ریشه می گیرد، بلکه این دو صفت، لازم و ملزوم هستند و هر منافقی کاذب و هر دروغگویی، منافق است. در قرآن کریم می فرماید:

(والله یشهد المنافقین لکاذبون) (2)

کذب از گناهان بزرگ و جزء کبائر است و آیات و اخبار فراوانی در مذمت و سرزنش آن وارد شده است.

در روایتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

المؤمن إذا کذب بغیر عذر لعنه سبعون ألف ملک و خرج من قلبه نتن

ص: 399

1- شفاء الصدور: 294.

2- سوره منافقون آیه 1.

حتى يبلغ العرش، وكتب الله عليه بتلك الكذبه سبعين زنيه أهونها كمن يزني مع أمه: (1)

هرگاه مؤمن بدون عذر دروغ گوید، هفتاد هزار فرشته او را لعنت کنند و از دهانش بوی گندی خارج شود و تا عرش الهی می رسد و بر او هفتاد زنا نوشته شود که آسان ترین آن همانند زنا با مادر است.

در روایت دیگر حضرت امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

الكذب خراب الإيمان؛ (2)

دروغ ویرانی ایمان است.

در حدیث دیگری حضرت امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

الكذب شر من الشراب (3)

دروغ از شراب بدتر است.

در این باره حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید:

جعلت الخبائث كلها في بيت وجعل مفتاحها الكذب (4)

پلیدی ها در اتاقی قرار داده شده و کلید آن دروغ است.

قرآن مجید نیز درباره کذب، سخن گفته است. در آیه ای می فرماید:

(إنما يفتری الكذب الذين لا يؤمنون) (5)

همانا دروغ می بافند کسانی که ایمان ندارند.

ص: 400

1- جامع السعادات: 246/2.

2- همان.

3- همان.

4- همان.

5- سوره نحل آیه 105.

در آیه دیگری می فرماید:

(فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم إلی یوم یلقونه بما اخلوا الله ما وعدوه و بما کانوا یکذبون) (1)

پس این منع الهی در دل‌های آنان ایجاد نفاق نموده تا روزی که خدا را ملاقات کنند به واسطه این که آن چه با خدا وعده نموده بودند وفا نکردند و برای این که دروغ می گفتند.

اقسام کذب

برای کذب، اقسام و مراتبی است که اینک آن مراتب را می آوریم:

1. کذب در گفتار. چه به تصریح و چه به تلویح، به کنایه باشد یا اشاره و نظیر این موارد.
 2. کذب در نوشتار، به همه اقسامش.
 3. کذب در نیت.
- به این معنا که گوینده خلوص و قصد قربت ندارد، ولی اظهار خلوص و قربت می نماید که این قسم از کذب همان ریاء است.
4. کذب در عزم که در باطن تردید یا میل دارد.
 5. کذب در وفای به عزم بعد از تنجز آن.
 6. کذب در عمل
 7. کذب در مقام صفات .

ص: 401

1- سوره توبه آیه 78.

مثل این که کسی اظهار کند که از خدا خوف یا رجاء دارد، یا به او محبت می کند و یا خضوع و خشوع می نماید و حال آن که از این صفات بی بهره باشد.

8. کذب در معاشرت، مراوده، معامله و نصیحت با مردم.

9. کذب در عقائد.

به این معنا که دارای عقیده فاسد باشد و گمان کند عقیده او صحیح و مطابق با واقع است.

10. کذب در وعده که همان خلف وعده است.

البته بیشتر، بلکه همه اقسام کذب عین نفاق یا متضمن آن است و از کذب در گفتار است، شهادت، سوگند دروغ، افتراء و تهمت که آیات و اخبار در مذمت هر کدام از این ها بسیار است.

در قرآن مجید در ذکر صفات عباد الرحمن می فرماید:

(و الذین لا یشهدون الزور) (1)

بندگان خدای رحمان کسانی هستند که شهادت دروغ نمی دهند.

در حدیثی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

شاهد الزور کعابد الوثن؛ (2)

شهادت دهنده به دروغ مانند بت پرست است.

خداوند متعال در آیه ای شریفه می فرماید:

ص: 402

1- سوره فرقان: آیه 73.

2- جامع السعادات: 255/2

(ولا تطع كل حلاف مهين) (1)

و هر بسیار سوگند خورنده سست عقیده را اطاعت مکن.

در حدیثی دیگر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمودند:

ما حلف حالف بالله فادخل فيه جناح بعوضه الأكانت نكته في قلبه إلى يوم القيامة؛ (2)

هیچ سوگند یاد کننده ای به خدا سوگند یاد نمی کند مگر آن که در آن به مقدار بال مگس داخل کند (خلاف بگوید، مگر این که همان دروغ اثری در قلبش تا روز قیامت می گذارد.

هم چنین از آن حضرت روایت شده که فرمودند:

ثلاث يشنأهم الله: التاجر أو (البایع) الحلاف، والفقير المختال، والبخیل والمنان؛ (3)

سه طایفه را خداوند دشمن می دارد: تاجر (فروشنده) بسیار سوگند یاد کننده، فقیر متکبر و بخیل منت گذار.

هم چنین آن حضرت در روایت دیگری فرمودند:

ثلاث نفر لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم ولا يزكهم: المان بالعطيه، والمنفق سلعتة بالحلف الفاجر، و المسبل إزاره، (4)

سه طایفه اند که خداوند در روز قیامت با آنها سخن نمی گوید و نظر رحمت به آنها نمی نماید و از پلیدیها پاک ننماید:

ص: 403

1- سوره قلم آیه 10

2- جامع السعادات: 255/3

3- همان.

4- همان.

کسی که به عطای خود منت گذارد،

کسی که متاع خود را به قسم دروغ ترویج کند،

و کسی که از روی تکبر لباس خود را روی زمین بکشد.

البته روایات دیگری در این زمینه به همین مضامین در منابع حدیثی نقل شده است.

مبدأ و معاد مهم ترین مسئله عقیدتی

بحث دیگر این که در این آیه شریفه نیز همچون آیات دیگر فقط متعرض ایمان به خدا و روز قیامت - یعنی دو موضوع «مبدأ و معاد» - شده است.

از این مطلب استفاده می شود که مبدأ و معاد از مهم ترین مسائل عقیدتی و مستلزم جمع آنهاست، بلکه لازمه ایمان به خدا و معاد، تزکیه اخلاق، اتیان به واجبات و ترک محرمات است.

چون کسی که به خدا و روز جزاء ایمان داشته باشد، البته به انبیای الهی، ائمه معصومان (علیهم السلام) و عدل الهی نیز ایمان دارد و لازمه ایمان به پیامبران اخذ اوامر و نواهی است؛ از قبیل نماز، روزه، انفاق، جهاد و... که آنها از جانب خدا آورده اند. هم چنین تحصیل اخلاق حمیده، تزکیه و تختی از اخلاق رذیله است.

بنابراین، آیه شریفه شامل جمیع امور دینی خواهد بود.

سه دسته از مردم

بحث دیگر این که کلمه «من» در «من الناس» تبعیضیه است که مراد از بعض مردم، منافقان هستند و دیگر افراد یا کارند که آنها به زبان هم نمی گویند: ما به خدا ایمان داریم و روز جزا را قبول داریم و یا مؤمنانی هستند که آنها به

زبان و دل به خدا و روز جزا معترف هستند. بنا بر این، مردم سه دسته اند:

1. مؤمنان که ذیل آیه (و ما هم بمؤمنین) شامل آنها نمی شود.

2. کفار که صدر آیه (آمننا بالله و بالیوم الآخر) شامل آنها نمی گردد.

3. منافقان که صدر و ذیل آیه هر دو شامل آنها می شود.

افزون بر این، دوازده آیه دیگر که بعد از این آیه شریفه است، همه صفات منافقان را بیان می کند.

کلمه «ناس»

از طرف دیگر، کلمه «ناس» اسم جمع است، چنانچه دو کلمه «انس» و «انسان» اسم جنس هستند.

در مبدأ اشتقاق آن، بعضی گفته اند: از انس است و انسان را انسان گفتند، چون مدنی بالطبع و اجتماعی است و در زندگی و حیات خود باید با یکدیگر انس بگیرند و مجتمع شوند تا هر کدام از آنها قسمتی از احتیاجات جامعه را عهده دار شود تا نظام اجتماع برقرار گردد.

بعضی گفته اند: مبدأ آن، از نسیان است، چون انسان دارای نسیان و فراموشی است.

گفتنی است که درباره انسان، مراتب و درجات انسانیت در جای مناسب آن بحث خواهیم کرد. ان شاء الله (1)

ص: 405

فهرستها

اشاره

آیه ها و روایت ها

ص: 407

- (آمن الرسول بما أنزل إليه من ربه و المؤمنون كل آمن بالله...)(305
- (إذ قال له ربه أسلم قال أسلمت لرب العالمين) ...272
- (أطيعوا الله وأطيعوا الرسول وأولى الأمر) 67
- (أفأمنوا مكر الله فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون) 251
- (أقم الصلاة لذكرى) 296
- (ألا الله الدين الخالص).....192
- (إلا من أكره وقلبه مطمئن بالإيمان) 253
- (الذين آتيناهم الكتاب يعرفونه كما يعرفون أبناءهم) 338
- (الذين آمنوا بآياتنا و كانوا مسلمين) 251
- (الذين آمنوا و لم يلبسوا إيمانهم بظلم) 254
- (الذين هم على صلاتهم دائمون) 284

- (الذين هم فى صلاتهم خاشعون) ... 296
- (الله نزل أحسن الحديث كتابا متشابها)..... 119,51,39
- (أليس الله بكاف عبده) 201
- (إن هو إلا وحي يوحى *علمه شديد القوى) 314
- (إلا أعتدنا للظالمين نارا أحاط بهم سرادقها ...)..... 371
- (إنا أنزلناه فى ليله القدر)..... 107
- (إنا أنزلناه فى ليله مباركه إنا كنا منذرين...)..... 107
- (إنا جعلنا على قلوبهم أكنة أن يفقهوه وفى آذانهم...)..... 343
- (إنا سمعنا قرآنا عجبا.....)..... 30
- (إن الدين عند الله الإسلام)..... 271،192
- (إن الذين آمنوا وعملوا الصالحات إنا لا نضيع أجر من أحسن عملا)..... 253
- (إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا...)..... 364
- (إن الذين كفروا سواء عليهم ، أنذرتهم أم لم تنذرهم لا يؤمنون) ... 337
- (إن الذين يؤذون الله ورسوله لعنهم الله فى الدنيا والآخرة...)..... 398
- (إن الله وملائكته يصلون على النبى يا أيها الذين آمنوا صلوا عليه...)..... 287
- (إن ربه على صراط مستقيم) 207
- (إن شجرة الزقوم *طعام الأثيم * كالمهل يعلى فى البطون...)..... 369
- (إن الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنكر ولذكر الله أكبر)..... 112
- (إن عبادى ليس لك عليهم سلطان الأمنى اتبعك من الغاوين) 365
- (إن لدينا أنكالا و جحيما * وطعاما ذا غصه و عذابا أليما)..... 396

(إن المنافقين فى الدرك الأسفل من النار)..... 393،261

(إن هذا القرآن يقص على بنى إسرائيل)..... 48

(إن هذا القرآن يهدى للتى هى أقوم)..... 41

(إن هذا لهو القصص الحق)..... 42

(إنك لتهدى إلى صراط مستقيم)..... 207

(إن لمن المرسلين)..... 207

(إنما المؤمنون الذين آمنوا بالله ورسوله...)..... 272

(إنما ولكيم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة...)..... 285

(إنما يفترى الكذب الذين لا يؤمنون)..... 400

(إنه لقرآن كريم* فى كتاب مكنون* لا يمسه إلا المطهرون)..... 119،47

(إنه لقول فصل)..... 43

(أولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمه)..... 288

(إياك نعبد وإياك نستعين)..... 350

ب

(بسم الله الرحمن الرحيم* الحمد لله رب العالمين...)..... 142

(بل هم فى لبس من خلق جديد)..... 184

(بل هو آيات بينات فى صدور الذين أوتوا العلم)..... 119

(بل هو قرآن مجيد* فى لوح محفوظ) ... 310

ص: 411

ت

(تبارك الذى نزل الفرقان على عبده)..... 37

(تبيانا لكل شىء)..... 42

(تلك آيات الكتاب المبين)..... 43

(تنهى عن الفحشاء والمنكر)..... 289

ث

(ثم إنكم أيها الضالون المكذبون)..... 369

(ثم دنا فتدلى * فكان قاب قوسين أو أدنى.)..... 113

(ثم يوم القيامة يكفر بعضكم ببعض)..... 339

ج

(جزاء سيئه سيئته مثلها)..... 386

ح

(حكّمه بالغه)..... 40

(الحمد لله رب العالمين...)..... 187

خ

(خذوه فغلوه * ثم الجحيم صلوه)..... 369

ص: 412

(ذلك الدين القيم) 192

(ربكم ذو رحمة واسعته) ... 178

(الرجال قوامون على النساء) 283

(رضيت لكم الإسلام ديناً) 271

(سنريهم آياتنا فى الآفاق وفى أنفسهم حتى يتبين لهم أنه الحق 241

(سنه الله فى الذين خلوا من قبل) 85

(شهد الله أنه لا إله إلا هو والملائكته وأولوا العلم قائما بالقسط) 282

(شهر رمضان الذى أنزل فى القرآن) 244، 108، 107

(صراط الذين أنعمت عليهم...) 142

ص: 413

362.....(طبع الله عليها بكفرهم لا يؤمنون إلا قليلا)

308،280(عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا)

280(عالم الغيب والشهادة العزيز الرحيم)

280(عالم الغيب والشهادة وهو الحكيم الخبير)

119(على قلبك لتكون من المنذرين)

219(فاستقم كما أمرت و من تاب معك)

401.....(فاعقبهم نفاقا فى قلوبهم إلى يوم يلقونه بما أدخلوا الله ما وعدوه..)

388(فأما الذين شقوا ففى النار لهم فيها زفير وشهيق خالدين فيها...)

365(فبعزتك لأغوينهم أجمعين* إلا عبادك منهم المخلصين)

38(فذكر بالقرآن من يخاف وعيد)

180(فسأكتبها للذين يتقون)

280(فقال ما لى لا أرى الهدهد أم كان من الغائبين)

43(فلا أقسم بمواقع النجوم)

271(قلا تموتن إلا وأنتم مسلمون)

(فلما تجلى ربه للجبل جعله دكا وخر موسى صعقا)..... 313

(فلما جاءهم ما عرفوا كفروا به)..... 338

(فليس له اليوم هاهنا حميم* ولا طعام إلا من غسلين...)..... 370

(فويل للمصلين* الذين هم عن صلاتهم ساهون)..... 297

(فى آذانهم وقر)..... 357

(فى يوم كان مقداره خمسين ألف سنة)..... 190

ق

(قالت الأعراب آما قل لم تؤمنوا ولكن قولوا أسلمنا...)..... 269، 253

(قالوا آما بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم).... 253

(قد جاءكم موعظه من ربكم وشفاء لما فى الصدور)..... 39

(قد جاءكم برهان من ربكم)..... 44

(قد صلوا من قبل و أضلوا كثيرا)..... 222

(قرآنا عربيا لقوم يعلمون بشيرا)..... 45

(قل لين اجتمعت الإنس والجن على أن يأتوا بمثل هذا القرآن..)..... 131

(قل لا أقول لكم عندى خزائن الله ولا أعلم الغيب)..... 308

(قل لا يعلم من فى السماوات والأرض الغيب إلا الله)..... 308

(قيما لينذر بأسا شديدا)..... 45

ص: 415

(كتاب أحكمت آياته).....120،48

(كتاب أنزلناه إليك مبارك) ... 47

(كتب ربكم على نفسه الرحمة) 178

(كتب على نفسه الرحمة) 225

(كل شيء فعلوه في الزبر* كل صغير وكبير مستطر) 351

(كلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غيرها ليذوقوا العذاب).....390

(كمن هو خالد في النار و سقوا ماء حميما فقطع أمعاءهم).....370

(كنتم خير أمه أخرجت للناس تأمرون بالمعروف (...)).....285

(لئلا يكون للناس على حجه بعد الرسل).....344

(لا إله إلا هو رب العرش العظيم) 367

(لا تسئوا عن أشياء إن تبد لكم تسوكم).... 104

(ولا تقتلوا يوسف و ألقوه في غياص الحب).....279

(ولا تقربوا الصلاة و أنتم سكارى حتى تعلموا ما تقولون) ...297

(لا تؤتوا السفهاء أموالكم التي جعل الله لكم قياما) 104

(الأخبر في كثير من نجواهم إلا من أمر بصدقه..).....103

(الأرطب و لا يابس إلا في كتاب مبين).....351

- (لا رفث ولا فسوق ولا جدال فى الحج) 243
- (لا يذوقون فيها الموت إلا المؤتة الأولى) 112
- (لفتحنا عليهم بركات من السماء) 53
- (لقد حق القول على أكثرهم فهم لا يؤمنون) 343
- (لو أنا أهلكناهم بعذاب من قبله...) 345
- (لهم شراب من حميم وعذاب أليم) 370
- (ليلولوني أشكر أم أكفر من شكر فأنا يشكر لنفسه ومن كفر) 340

م

- (ما ترى فى خلق الرحمن من تفاوت) 180
- (ما جعل الله لرجل من قلبين فى جوفه) 202
- (ما جعل عليكم فى الدين من حرج) 72
- (ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي) 344
- (مثنى تقشعر منه جلود الذين يخشون ربهم) 44
- (محمد رسول الله و الذين معه أشداء على الكفار رحماء بينهم) 338
- (و... مصيرا لما بين يديه من الكتاب و مهما عليه 46
- (من أهل الكتاب أمه قائمه 283
- (من لعنه الله و غضب عليه 222
- (من وزاؤه جهنم و يشقى من ماء صديد) 371

ص: 417

(نزل به الروح الأمين).....118

و

(واتبعوا النور الذى أنزل معه) 46

(و إذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمه...)...317

(و إذا قاموا إلى الصلاة قاموا كسالى) 297

(و إذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا...)..... 273

(واعتصموا بحبل الله جميعا) 41

(و الذين إذا أنفقوا لم يسرفوا و لم يقتروا و كان بين ذلك قواما).....303

(و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا) 245

(و الذين لا يشهدون الزور) 402

(والله يشهد إن المنافقين لكاذبون) 399

(و أما الذين سعدوا ففى الجنة خالدين فيها ما دامت السموات...).....389

(و أما بنعمة ربك فحدث) 44

(و أن اعبدونى هذا صراط مستقيم) 208

(و إن طيعوا الله و رسوله) 272

(و إن تعدوا نعمت الله لا تحصوها) 221

(و أن ليس للإنسان إلا ما سعى* و أن سعيه سوف يرى...).....179

- (وإن من شيء إلا يسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبيحهم) 169
- (وإن منكم إلا واردها كان على ربك حتما مقضيا...) 212
- (وإن جهنم لمؤعدهم أجمعين...) 368
- (وإن الدين لواقع) 192
- (وأن هذا صراطي مستقيما) 41
- (وإنك لعلى خلق عظيم) 367
- (وإنه لتذكرة للمتقين) 38
- (وإنه لتنزيل رب العالمين) 39
- (وإنه لحق اليقين) 46
- (وإنه لذكر لك ولقومك) 47,38
- (وإنه لكتاب عزيز) 46
- (و أوحى إلى هذا القرآن لاندركم به و من بلغ) 37
- (وجاهدوا في الله حق جهاده و اجتباكم) 285
- (و ختم على سمعه وقلبه و جعل على بصره غشاوة) 357
- (و ذكر فإن الذكرى تنفع المؤمنين) 38
- (و رحمتى وسعت كل شيء فسأكتبها للذين) 179,178
- (و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها إلا هو و يعلم ما فى البر و البحر) 281
- (و فوق كل ذى علم عليم) 83
- (و قالوا ما هى إلا حياتنا الدنيا نموت و نحيا و ما يهلكنا إلا الدهر...) 337
- (و القرآن الحكيم) 40

- (وكانوا من قبل يستفتحون على الذين كفروا...).....337,339
- (و كذلك أنزلناه حكما عربيا) 39
- (وكذلك أوحينا إليك روحا من أمرنا)308,42
- (و كلم الله موسى تكليما) 314
- (و لا تجعل يدك مغلولة إلى عنقك و لا تبسطها كل البسط)..... 303
- (و لا تطع كل حلاف مهين).....403
- (و لا تقولوا لمن ألقى إليكم السلام لست مؤمنا) 271
- (و لا يأتون الصلاة إلا و هم كسالى)..... 297
- (ولقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم).....47
- (و لقد رآه نزله أخرى* عند صدره المنتهى* عندها جنه المأوى) 314
- (و لله على الناس حج البيت من استطاع إليه سبيلا و من كفر) ... 339
- (و لؤردوا لعادوا لما نهوا عنه) 386
- (و لو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم) 364
- (و لو كنت أعلم الغيب لاستكثرت من الخير) 307
- (و لها عرش عظيم) 367
- (و لهم عذاب عظيم)..... 366
- (و ليست التوبه للذين يعملون السيئات...)..... 385
- (و ما أكثر الناس و لو حرصت بمؤمنين) 343
- (و ما أنت بمؤمن لنا و لو كنا صادقين)..... 251
- (و ما أوتيتم من العلم إلا قليلا) 185

- (و ما منع الناس أن يؤمنوا إذ جاءهم الهدى) 344
- (و ما يعلم تأويله إلا الله و الراسخون فى العلم) 81
- (و ما يؤمن أكثرهم بالله إلا وهم مشركون) 254
- (و مما رزقناهم ينفقون) 301
- (و من أصدق من الله قيلا) 387
- (و من كان فى هذه أعمى فهو فى الآخرة أعمى) 391
- (و من يبتغ غير الإسلام ديناً فلن يقبل منه...) 246
- (و من يطع الله و الرسول فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم...) 220
- (و من يعتصم بالله فقد هدى إلى صراط مستقيم) 208
- (و من يعش عن ذكر الرحمن تقبض له شيطاناً فهو له قرين) 363
- (ونحن أقرب إليه من حبل الوريد) 196
- (و نزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين) 40
- (ويقولون خمسة سادسهم كلهم رجماً بالغيب...) 280
- (و يقولون لولا أنزل عليه آية من ربه...) ... 275
- ه
- (هذا بصائر من ربكم) 43
- (هذا بيان للناس) 42
- (هن أم الكتاب و آخر متشابهات فأما الذين فى قلوبهم زيغ...) 54
- (هو آيات بينات فى صدور الذين أوتوا العلم) 242

(هو الذى أنزل على الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب...).....88

(هو الحى القيوم) 282

ى

(يا أيها الذين آمنوا توبوا إلى الله توبه نصوحا) 254

(يا بنى إني أرى فى المنام أنى أذبحك) 315

(يتخصص برحمته من يشاء) 363

(يريدون أن يطفوا نور الله بأفواههم ويأبى الله إلا أن يتم نوره...) 351

(يقولون بالسنتهم ما ليس فى قلوبهم) 273

(يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب) 310

(يؤه بين الأرض غير الأرض) 389

(يؤم نطوى السماء كطى السجل للكتب) 388

(يؤم يقوم الناس لرب العالمين) 283

ص: 422

أبين إحدى يدى هشام بن عدى الهمداني فى حرب صقين 149

أندرون متى يوقر (يتوفر على المستمع والقارى هذه المثوبات العظيمة؟ 57

أترعم أنك جره صغير؟ 184

أظن أن الذى نهاك دهاك إنما دهاك أسفلك وأعلاك والله برىء من ذلك 348

إذ أحدثتكم بشىء فأستلوني أين هو فى كتاب الله تعالى 103

إذ وضعت المائده حقها أربعة آلاف ملك 156

إذا أخذ فى الوضوء يتغير وجهه من خيفه الله ... 299

إذا بلغ أحدكم باب حجرته فليسم 155

إذا توضأ أحدكم ولم يسم كان للشيطان فى وضوئه شرك 160

إذا توضأت فقال: «بسم الله» 163

إذا خلع أحدكم ثيابه فليسه لثلا تلبسها الجن 157

إذا فرغ من وضوئه يتغير لونه 300

إذا قال العبد عند منامه: «بسم الله الرحمن الرحيم» 159

إذا قام إلى الصلاة كان له أزيز كأزيز المرجل 299

إذا كشف أحدكم لبول أو لغير ذلك فليقل بسم الله 157

إذا مر المؤمن على الصراط فيقول: «بسم الله الرحمن الرحيم» 161

استقبل رسول الله (صلى الله عليه وآله) حارثه بن مالك بن النعمان الأنصاري 259

استولى على ما دق وجل 168

اسم الأعظم مقطع في أم الكتاب 143

أشهد أنك قد أقيمت الصلاة وآتيت الزكاة وأمرت بالمعروف 285

أصحابي كالجوم بأنهم اقتديتم اهتديتم 396

أصفر لونه ويقول: أتدرون بين يدي من أريد أن أقوم 300

اعلموا علما يقين لم يجعل للعبد وإن عظمت حيلته 351

أفضل أعمال امتي انتظار الفرج 278

أقبلوا إلى بقاء لا فناء معه 334

ألا أعلمك أفضل سورة أنزلها الله ... 143

ألا إن روح الأمين نفث في روعى أنه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها 302

ألا وإن الخلائق كلهم كذلك إلا أن الله تعالى عز وجل فتح أبصاركم 359

ألا وأتى سائلكم عن الثقلين 36

الذين أنعمت عليهم شيعه على (عليه السلام) 220

ألكم علم بناسخ القرآن ومنسوخه ومحكمه ومتشابهه؟ 82

- اللهم ارزقنى عقلا كاملا ولبا راجحا و علما نافعا 301
- الله معناه المعبود الذى آله الخلق عن درك ماهيته 168
- الم هو القرآن الذى افتتح بالم هو ذلك الكتاب 239
- أما علمت أن النبى (صلى الله عليه و آله) قال يوم خبير: لأعطين الراية غدا رجلا 96
- أما عملت أن النظر فى المصحف عباده 129
- أما بعد، فإن الله تبارك و تعالى شرع الإسلام وسهل شرايعه 263
- أنا أول من وافد على العزيز الجبار يوم القيامة 35
- أنا جامع القرآن 25
- أنت الذى تزعم ليس شىء من كتاب الله إلا معروف؟ 84
- أنزلت بمكة يوم الجمعة كرامه أكرمه الله تعالى بها 151
- ان لا يرى العبد لنفسه فيما خوله الله ملكا 197
- إن إبليس رن أربع رنات أوله يوم لعن 148
- إن اعظم الناس يقينا قوم يكونون فى آخر الزمان 277
- إن الله أتم لكم ما أتاكم من الخير ... 60
- إن الله أنزل القرآن وهو الذى من خالفه ضل 66
- إن الله تبارك و تعالى بعث محمدا(صلى الله عليه و آله) فختم به الأنبياء فلا نبى بعده 87
- إن الله تعالى إذا أراد بعبد خيرا نكت 362
- إن الله تعالى أنزل فى القرآن تبيان كل شىء 102
- إن الله تعالى لم يدع شيئا يحتاج إليه إلا أنزله فى كتابه 102
- إن الله عزوجل قد فضل محمدا 6 بفاتحه الكتاب 149

إن الله عظيم رفيع لا يقدر العباد على صفته ولا يبلغون كنه عظمته 368

إن الله قد خلق ألف ألف عالم وألف ألف آدم 184

أن الله لا يخاطب الخلق بما لا يعلمون 72

إن الله من على بفاتحه الكتاب 152

إن أول ما خلق الله عزوجل ليعرف به خلقه الكتابه حروف المعجم 233

إن البسملة في كتاب الله تعالى كالمفتاح للأبواب 164

إن تفسير القرآن لا يجوز إلا بالأثر الصحيح والتص الصريح 56

إن الدنيا مزرعه الآخرة 391

إن الرجل إذا دنى من المرثه وجلس مجلسه حضره الشيطان 157

إن الرجل لينسى السوره من القرآن 121

إن رحمتى سبقت غضبي 179

إن العبد ليرفع من صلاته نصفها أو ثلثها أو ربعها أو خمسها 298

إن علم القرآن ليس يعلم ما هو إلا من ذاق طعمه 64

إن عيسى بن مريم أعطى حرفين وكان يعمل بهما 94

إن فرعون قبل دعوته الألوهيه وكفره كتب فوق قصره: «بسم الله 157

إن في القرآن ما مضى وما يحدث وما هو كائن 105

إن القرآن نزل على سبعة أحرف 80

إن كان قرأت عليه آيه التقصير وفرت له فصلى أربعا عاد 71

أن قيصر الروم ابتلى بالصرع 161

إن لقمان رأى رقعته فيها «بسم الله» فرفعها وأكلها فأكرمه بالحكمه 159

- إن لكل شيء أساساً وأساس القرآن فاتحه الكتاب..... 150
- إن للعبد أربع أعين؛ عينان يبصر بهما أمر دينه ودنياه 358
- إن للقرآن حدوداً وحدود الدار 85
- إن للقرآن ظاهر وباطن ومعاينة وناسخاً ومنسوخاً ... 84
- إن للقرآن ظهراً وبطناً والبطنه بطناً إلى سبعة أبطن 80
- إن للقيامه خمسين موقفاً كل موقف مقداره ألف سنة 190
- إن لله عز وجل مائة رحمة أنزل واحدة منها إلى الأرض 177
- إن لله علمين: علم مكنون ومخزون 311
- إن لى مع الله حالات لا يحتملها ملك مقرب ولا نبي مرسل 313
- إن المنافق ينهى ولا ينتهى 394
- إن هذا القرآن هو النور المبين 33
- إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك 397
- إنما سمى المتقون لتركهم ما لا بأس به حذراً للوقوع فيما به بأس... 249
- إنما شيعتنا أصحاب الأربعة الأعين..... 358
- إنهم صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالملاء الأعلى 50
- إنه يعرف هذا وأشباهه من كتاب الله 72
- أول ما أنزلت هذه الآية على آدم..... 153
- الإيمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل 256
- أى الأعمال أحب إلى الله عز وجل؟ قال: انتظار الفرج 278
- أيما مسلم قرأ فاتحه الكتاب أعطى من الأجر كأنما قرأ ثلثي القرآن 150

أيها الناس! إنكم في دار هدنة.....26

ب

الباء بهاء الله، والسين سناء الله 170

البسملة تيجان السور..... 164

بسم الله الرحمن الرحيم أقرب إلى الإسم الأعظم من بياض العين إلى سوادها..... 152

بسم الله فاتقه للرتوق 165

بيان الشيعتنا 248

البيت الذي يقرء فيه القرآن و يذكر الله عزوجل فيه تكثر بركته 128

ت

التقوى أن لا يريك الله حيث نهاك ولا يفقدك حيث أمرك ... 250

تنهج في الصلاه من خيفه الله تعالى 299

ث

ثلاث من كن فيه كان منافق وان صام وصلى 395

ثلاث تقر لا يكلمهم الله يوم القيامة 403

ثلاث يشأنهم الله: التاجر ... 403

ثم إن الله قسم كلامه ثلاثة أقسام 76

ثم يأتي امتي يوم القيامة وهم يقولون: «بسم الله الرحمن الرحيم» 155

ص: 428

ج

جعلت الخبائث كلها فى بيتى و جعل مفتاحها الكذب 400

جماع التقوى فى قوله تعالى: (إن الله يأمر)..... 249

جميع علوم الأولين والآخرين فى القرآن 166

ح

الحافظ للقرآن العامل به مع السفره الكرام البرره..... 125

حملة القرآن المخصوصون برحمه الله..... 123

خ

الختم هو الطبع على قلوب الكفار عقوبه على كفرهم 362

الخير فى يديك والشر ليس إليك..... 225

د

دوائك فىك وما تشعر..... 240

ر

الراد عليهم كالشاهر سيفه فى سبيل الله 347

رن إبليس أربع رنات، أولهن يوم لعن، حين أهبط إلى الأرض 144

ص: 429

س

سبق فى علمه أنهم لا يؤمنون 364

سرقوا أكرم آيه فى كتاب الله «بسم الله الرحمن الرحيم» 165، 158

السوره أولها تحميد وأوسطها اخلاص وآخرها دعاء 148

سيكون فى أمتى أقوام يقولون مثل مقاتلهم، اولئك مجوس أمتى 347

ش

شاهد الزور كعابد الوثن 402

شفاء من كل داء إلا الشام يعنى الموت 143

شهاده أن لا إله إلا الله وأن محمدا رسول الله 256

شيئتى سوره هود 219

ص

الصوره الإنسانيه هى أكبر حجه 241

ض

ضمنت لمن سمى على طعام أن لا يشتكى منه 156

ص: 430

ط

طوبى للصابرين فى غيبته 257

ظ

ظهر القرآن الذين نزل فيهم، وبطنه الذين عملوا بمثل أعمالهم..... 81

ظهره تنزيله، وبطنه تأويله 81

ع

عظم الخالق فى أنفسهم فصغر ما دونه فى أعينهم 194

عليكم بتلاوه القرآن، فإن درجات الجنة على عدد آيات القرآن 123

عليكم بالقرآن فما وجدتم آية نجى بها من كان قبلكم فاعملوا به 32

ف

فته قدر عليهم المعاصى و عذبهم عليها 346

فأشهد أن عليا (عليه السلام) كان قيم القرآن 62

فأما الصراط الذى فى الدنيا 210

فاطمه بضعه منى فمن أغضبها فقد أغضبنى 398

فالمتقون فيها هم أهل الفضائل 321

فإن أهل زمان غيبته القائلون بإمامته المنتظرون لظهوره أفضل أهل كل زمان.....278

ص: 431

...فإن حصل في تلك الواقعة ولد كتب لك من الحسنات 163

فإن كنت تفسره بعلم فأنت أنت وأنا أسئلك 63

فتح القرآن وختمه؛ كلما جاء بأوله ارتحل في آخره..... 126

فغضبت فاطمه على أبي بكر ولم تتكلم معه إلى أن ماتت 398

فكيف احتمالى لبلاء الآخرة وجليل وقوع المكاره فيها 377

فمن علامه أحدهم أنك ترى له قوه في دين 326

في الحمد سبع مرات شفاء من كل داء..... 151

ق

قال الله تعالى: وعزتي وجلالي، من قال من امه محمد 6 «بسم الله..... 154

قال الله جل جلاله: ما آمن بي من فشر برأيه كلامي 61

قد أنزل الله القرآن وجعل فيه تبيان كل شيء 104

القرآن نزل أثلاثا ثلاث فينا وفي أحبائنا، وثلاث في أعدائنا 92

القرآن هدى من الضلاله، وتبيان من العمى، واستقاله من العثره 31

ك

كان جبرئيل إذا جأني بالوحي 158

كان رسول الله (صلى الله عليه وآله): إذا دخل منزله وأجتمعت عليه قريش يجهر بسم الله 156

كتاب الله على أربعة أشياء: على العبارة والإشارة واللطائف والحقائق 78

كتاب الله، فيه بيان ما قبلكم من خير و خير ما بعدكم 29

ص: 432

الكتاب على (عليه السلام) لا شك فيه هدى للمتقين 240

الكذب خراب لا إيمان 400

الكذب شر من الشراب 400

الكفر فى كتاب الله على خمسة وجوه 336

كل أمر ذى بال لم يبدء بيسم الله ... 156

كلما استغفرت الله منه فهو منك وكلما حمدت الله عليه فهو منه 349

كل من كفر بالله فهو مغضوب عليه وضال عن سبيل الله 222

ل

لا الذى أحسن استغنى عن عونك ورحمتك 206

لا بد أن يكون المعصية من العبد أو من الله أو منهما جميعا 347

لا تردد عاء أوله «بسم الله الرحمن الرحيم» 162

لا يجوز شهادة المريب 242

لا يدعها ولو كان بعد شعر 160

لا يرد دعاء أوله «بسم الله الرحمن الرحيم» 162

لا يزن الزانى وهو مؤمن 255

لا يكون شىء فى الأرض ولا فى السماء إلا بهذه الخصال السبع 352

لا ينظر الله إلى صلاه لا يحضر الرجل قلبه مع بدنه ... 298

التركت فى سراييل القطران 375

للصلاه أربعة آلاف حد 86

ص: 433

الکتک تقدست أسمائک أقسمت أن تملأها من الکافرين من الجنة 378

لما حکى عهد موسى (عليه السلام) أن شرح کتابه کان أربعين جملاً 76

لما قبض رسول الله (صلى الله عليه و آله) أقسمت (أو حلفت) أن لا أضع ردائى عن ظهرى 25

لم يكن مثل الحمد فى التوراه والإنجيل والزبور والقرآن 150

لو قرأت الحمد على ميت سبعين مره ثم ردت فيه الروح 144

لو كان الوزر فى الأصل محتوما كان الوزر فى القصاص مظلوما 349

لو كتبت معانى فاتحه الكتاب لصار حمل سبعين إبلاً 151

لولا ذلك لما قام للمسلمين سوق 283

ليس شىء أبعد من عقول الرجال من تفسير القرآن 69

ليس على أحد بعد القرآن من فاقه ولا لأحد من قبله من غنى 48

ليس من عبد يقبل بقلبه على الله فى صلاته ودعائه 298

م

ما استطعت أن تلوم العبد عليه فهو فعله 349

ما حلف حالف بالله فادخل فيه جناح بعوضه 403

ما زاد خشوع الجسد على ما فى القلب فهو عندنا نفاق 395

ما ضرب (رجل) القرآن بعضه ببعض الاكفر 55

ما علمتم فقولوا وما لم تعلموا فقولوا: الله أعلم 68

ما من آیه إلا ولها أربعة معان: ظاهر و باطن و حد و مطلع 86

- ما من أمر يختلف فيه إثنان إلا وله أصل في كتاب الله 103
- ما من شيء يقربكم إلى الجنة ويباعدكم من النار إلا وقد أمرتكم به 211
- ما من قبض ولا بسط إلا وله فيه قبض أو بسط 352
- ما نزل كتاب من السماء إلا أوله بسم الله الرحمن الرحيم 154
- المؤمن إذا كذب بغير عذر لعنه سبعون ألف ملك 399
- المتقون شيعتنا 248
- المتقون شيعه على (عليه السلام)..... 248
- معاشر الناس! تدبروا القرآن وافهموا آياتها وانظروا في محكماتها 66
- المغضوب عليهم النصاب 222
- المغضوب عليهم فلان وفلان وفلان والنصاب 223
- من أراد أن ينجيّه الله تعالى من الزبانيه التسعه عشر فيقرء بسم الله 153
- من أعطاه الله القرآن فرأى أن رجلا عطى أفضل مما أعطى 126
- من آمن (من أقر) بقيام القائم أنه الحق 275
- من ثبت على ولا يتنا في غيبه قائمنا عطاء الله أجر ألف شهيد 277
- من حزنه أمر تعاطاه فقال: «بسم الله الرحمن الرحيم» 154
- من حكم برأيه بين اثنين فقد كفر 60
- من رد متشابه القرآن إلى محكمه فقد هدى إلى صراط مستقيم 70
- من زنا خرج من الإيمان، ومن شرب الخمر خرج من الإيمان 255
- من فسر القرآن برأيه إن أصاب لم يوجر 68

- من فسر القرآن برأيه فأصاب الحق فقد أخطأ..... 55
- من قال فى القرآن بغير علم فليتبوء مقعده من النار 55
- من قاله أول وضوئه طهرت جميع جسده 155
- من قرء أربع آيات من أول البقره..... 229
- من قرء «بسم الله الرحمن الرحيم» بنى الله له فى الجنة..... 160
- من قرء «بسم الله الرحمن الرحيم» كتب الله 158
- من قرء سورة البقره وآل عمران جاء يوم القيامة تظلائه على رأسه 230
- من قرء سورة فاتحه الكتاب أعطاه الله تعالى بعدد كل آيه 150
- من قرء عشر آيات فى ليله لم يكتب من الغافلين 127
- من قرء فاتحه الكتاب أعطاه الله تعالى بعدد كل آيه نزلت من السماء..... 144
- من قرء القرآن فهو غنى ولا فقر بعده وإلا ما به غنى ... 125
- من قرء القرآن فى المصحف متع ببصره وخفف على والديه 130
- من قرء القرآن قائمه فى صلاته كتب الله له بكل حرف مائه حسنه 126
- من قرء القرآن ولم يخضع له ولم يرق عليه ولم ينشأ حزنا 132
- من قرأها - يعنى سورة الفاتحه - فتح الله عليه خير الدنيا والآخره 151
- من كتب «بسم الله الرحمن الرحيم» فجوده تعظيما لله غفر الله له 159
- من لم يبرئه الحمد لم يبرئه شىء..... 145
- من مات منكم وهو منتظر لهذا الأمر كمن هو مع القائم (عليه السلام) فى فسطاطه..... 277

الناس مجزيون بأعمالهم إن خيرا فخير ... 193

نحن حزب الله الغالبون وعترة نبيه الأقرابون..... 67، 106

نزل القرآن أثلاثا: ثلث فينا وفي عدونا..... 92

نزل القرآن جملة واحده في شهر رمضان إلى البيت المعمور 108

نزل القرآن على أربعة أرباع؛ ربع فينا، وربع في عدونا..... 91

نزلت هذه الآيه في اليهود والنصارى..... 338

النظر إلى علي بن أبي طالب (عليه السلام) عباده.... 130

و

وإذا ركبت دابه فقل: «بسم الله و الحمدلله» 163

وإذا ركبت السفينه فقل: «بسم الله و الحمدلله»..... 164

وإذا غشيت أهلك فقل : «بسم الله» 163

واعلموا أن عباد الله المستحفظين علمه 303

واعلموا أنه ليس لهذا الجلد الرقيق صبر على النار..... 372

وأقمتم الصلاة وآتيتم الزكاه وأمرتم بالمعروف..... 284

وأما أهل المعصيه فأنزلهم شر دار وغل الأيدي إلى الأعناق 374

وإن فاتحه الكتاب أشرف ما في كنوز العرش 144، 145

وإن اليوم عمل ولا حساب و غده حساب ولا عمل 391

وأيقنت أنك أنت أرحم الراحمين في موضع العفو والرحمه..... 379

وعزتي وجلالي، لأقطع أمل آمل غيري 201

والغيب هو الحجه الغائب 275

ولا كل ما يقال حان وقته ولا كل ما حان وقته حضر أهله..... 304

ومحا بمعجز القرآن دعوه الشيطان ومكائرها 131

ومعنى «قد قامت الصلاة» فى الإقامه أى: حان وقت 286

ويحك يا قتاده! إن كنت إنما فسرت القرآن من تلقاء نفسك فقد هلكت وأهلكت 63

ه

هدى بيان وشفاء للمتقين من شيعه محمد و على ...xxx 249

هم اليهود الذين قال الله فيهم: (من لعنه الله) 222

ى

يا أبا حنيفه! تعرف كتاب الله حق معرفته؟ 59

يا أبا ذر! أعبد ربك كأنك تراه، فإن لم تكن تراه فإنه يراك 300

يا أيها الناس اتقوا الله ولا تفتوا الناس بما لا تعلمون 56

يا بن سميّه! لا تقتلك أصحابي، لكن تقتلك الفئه الباغيه 399

ابن عباس! إذا صليت عشاء الآخره فالحقنى إلى الجبانه 74

يا جابر! إن للقرآن بطن وللبطن بطن وظهر 79

يا جابر! إن للقرآن بطن وللبطن ظهرا 69

ص: 438

يا سعد! تعلموا القرآن، فإن القرآن يأتي يوم القيامة في أحسن صورته109

يا عبد الله! هل ركبت سفينه قط 171

يا عجباً كل العجب من الشاه في الله وهو قد يرى خلقه 319

يا على القرآن خلف فراشي في الصحف والحريير والقراطيس فخذوه 24

يا محمدا! إذا سمعت الله ذكر قوم من هذه الأمة بخير فنحن هم 93

يا معاشر قراء القرآن! اتقوا الله 34

يدلك على الطريق و يأخذ عليك المضيق 349

ينبغي للمؤمن أن يكون فيه ثمانى خصال 262

ص: 439

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

